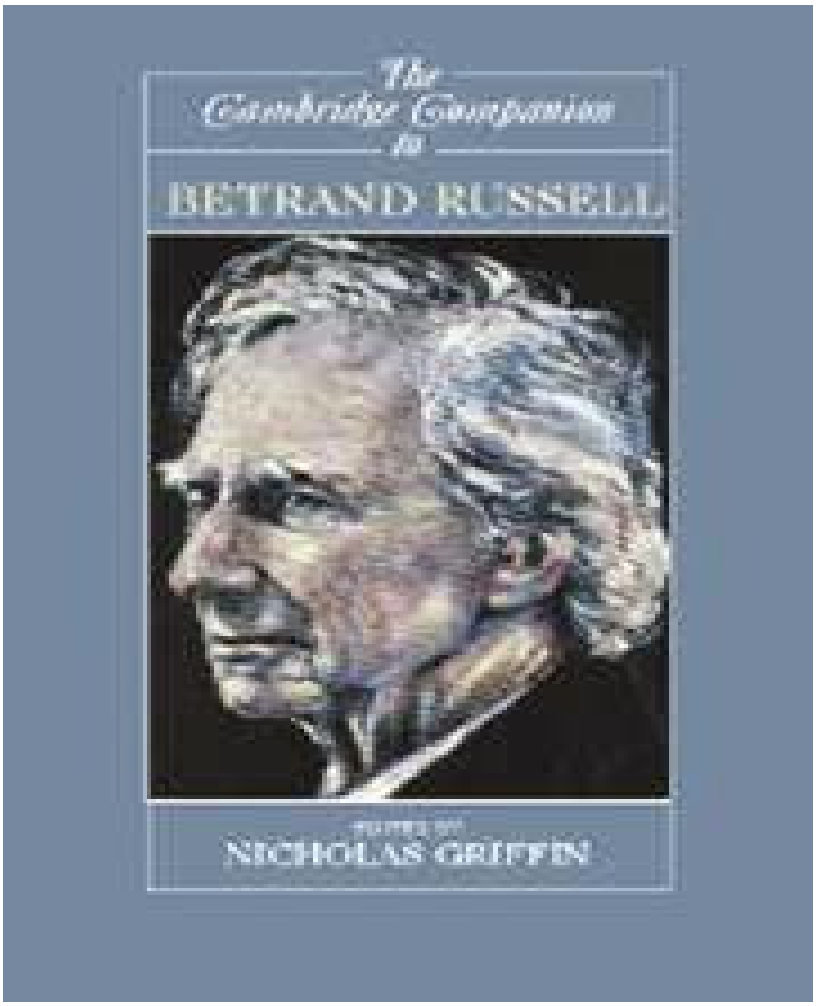
آینده بشر

برتراند راسل



هر انساني كه آدميگري را در خودش كشف كند سياره ايست نامتعارف كه بايستي كتاب آنچه هست را براي ديگران بخواند.

گروه سوشيان در نظر دارد تا با ارائه كتابهاي مطرح ادبيات ايران و جهان اسباب تحولي هر چند كوچك در بسط فكري اين ديار باشد.در اين زمينه نيازمند ياري شما از جهت فكري مي باشيم.

EMAIL:SOSHIAN@GMAIL.COM

WWW.SOSHIANT.CO.SR

E-GOLD:2672361

فصل اول

مطلع يا ختام (1)

«آدمي ، يا چنانكه خود از روي غرور گويد « انسان خردمند» جالبرترين و نيز پر انگيزه ترين نوع حيوانات كره ارض است . »

اگر بشر را متفكر زيست شناسي از سياره مريخ مورد مداقه و بررسي قرار دهد آخرين فصل از گزارشي را كه تهيه ميكند با سطر فوق شروع خواهد كرد . ما چون پاي خودمان سخت در ميان است ، يعني همه ما ، چه از جهت غرائز و چه از حيث هوسها و احساساتمان چنان آلوده ايم كه در بررسيهاي خود در مورد آدميزاد نميتوانيم به آن مرتبه از بي طرفي و بي غرضي كه براي ساكن سياره ديگري مقدور است دست يابيم . اما بيهوده نخواهد بود اگر گاهگاه كوششي بكار بنديم شايد نظير همان زيست شناس فرضي سياره مريخ ، فارغ از اغراض و آلودگيها بمشاهده و بررسي پردازيم و در پرتو اين مشاهده و بررسي گذشته و حال و آينده (اگر آينده اي در كار باشد) ابناء نوع خود را ارزيابي كنيم و پرده از خير و شري كه نسبت به زندگي در كره خاك مرتكب شده و شايد از اين پس در جاي ديگري مرتكب شود برگيريم و ارزش آنرا معلوم سازيم ، در چنين بررسي و تخميني حب و بغض هاي زودگذر ، همانگونه كه تپه هاي كوچك از درون هواپيمائي بلند پرواز با زمين

1- در كتاب Human society in Ethics and Politics زير همين عنوان بحث شده كه نوشته حاضر ادامه همان است .

يكسان بنظر ميآيند ، از اعتبار ساقط ميشوند ، حال آنكه آنچه را اعتبارش پردوام است جسورانه ابراز وجود مينمايد و از نظر گاهي باز بيشتر از ديدگاهي محدود بچشم ميآيد .

نخست بنظر ميآمد كه آدمي را در ميدان تنازع بقا آينده اي اميد بخش در كار نيست ، از انواع مختلف حيوانات بشر از نوعي نادر بود . بوزينه هنگام گريز از درندگان و بالارفتن از درختان بر او سبقت ميگرفت ، طبيعت پوششي گرم چون خز را از او دريغ كرده بود و در نتيجه وسيله استقامت طبيعي در برابر سرما نداشت . دوران طولاني كودكي اش وبالي بود و در رقابت با ديگر انواع براي كسب قوت لايموت با مشكلات فراوان روبرو بود . يگانه امتيازش بر انواع ديگر مغز او بود و همين امتياز يگانه بتدريج تأثير خود را نشان داد و او را از شكاري گريزان بمقام سروري و فرمانروائي در كره خاك رسانيد . گامهاي نخستين اين راه دراز در دوران پيش از تاريخ نبشته برداشته شد و چگونگي آن مبتني بر حدس و گمان است : در آن روزگار آتش را ، كه مخاطراتش ، با شدتي كمتر ، از نوع مخاطرات ناشي از انفجارهاي اتمي زمان ماست ، بزير فرمان آورد . با بكار بردن آتش نوع غذاي خود را بهبود بخشيد و با مشتعل نگاهداشتن آن در آستان غارش كه خوابگاه و مأمنش بود ، خود را از شر حيوانات درنده مصون داشت و توانست بخواب راحت چشم فرو بندد ، دير يا زود تير و كمان و نيزه را آفريد و با حفر گودالهائيكه روي آن پوشيده از برگ درختان بود ماموت هاي Mammothدرشت اندام را بدام افكند . راه اهل كردن حيوانات را آموخت و در سپيده دم آغاز تاريخ نبشته استفاده از كشاورزي را كشف كرد .

با اينهمه آنچه بر تارك اين كاميابيها قرار دارد كشف زبان است – زبان مكالمه . ميتوان تصور كرد كه نقطه شروع زبان مكالمه فريادهاي حيواني محض او بود كه بتدريج تكامل يافته و سرانجام بسخن گفتن منجر شده است . زبان نبشته در ابتداي كار نماينده زبان مكالمه نبود بلكه محصول تصاويري است كه هر يك در آن روزگار از امري خاص خبر ميداد و اندك اندك اسلوب و روشي براي آن مقرر گرديد . معجزه گرانبهاي زبان آن بود كه انتقال تجربه و معلومات را از نسلي به نسل ديگر ممكن ميساخت . آنچه را كه يك نسل ميآموخت ميتوانست تمام و كمال به نسل بعد منتقل سازد . كتابت ، حتي بيشتر از زبان ، راه را جهت فراهم آوردن گنجينه اي از معلومات بشر هموار ساخت و يادداشتها و نوشته هائيكه فراهم ميشد كمك مؤثري جهت حافظه آدمي بود و متمم آن بحساب ميآمد . روزي روزگاري از لحاظ زيست شناسي در ظرفيت مغز پيشرفهائي بوقوع پيوست ، و نظير همين ترفيع در جنين روي داد . اما آن

روز و روزگار مربوط به 500/000 سال پيش است و از آن زمان تاكنون در فهم و ذكاوت طبيعي بشر افزايش دست داده است ، اگر اصولاً افزايشي روي داده باشد و پيشرفت آدمي مربوط به مهارتهاي اكتسابي بود كه از طريق تعليم و تربيت و آداب و رسوم باو بميراث رسيده است . در آن زمانهاي پيش از تاريخ سازمانهائي بر پا شد بدون آنكه ظاهراً هدف معيني در كار باشد ، اما اين سازمانها پس از پيدايش خود پيشرفت معلومات بشر را بنحوي كه سرعت آن روزافزون باشد مقدور ساختند . پيشرفتيكه در پنج قرن اخير نصيب بشر گرديد عظيمتر از ترقياتي است كه در طول تاريخ مدون بدست آمد . از گرفتاريهاي زمان ما يكي آنسكه حالات انديشه ما قادر نيست با سرعت تغييراتيكه در « تكنيك » پديد ميآيد هم آهنگي كند در نتيجه به نسبتي كه مهارت و چيره دستي افزون ميشود ، خرد و تيز بيني كاهش ميپذيرد .

آدمي ، از كشاكش آن ميليون ميليون ساليكه تصور نميرفت جان سالم بدر برد ، پلاس خود را بيرون كشيد و با خود چابكدستيهاي مفيد ، غريزه ها و عاداتيرا كه طي مبارزات طولاني گذشته بدست آورده بود بارمغان آورد . بازهم ناگزير بود با مخاطراتيكه از ناحيه انسان نبود دست و پنجه نرم كند از قبيل سيل ، قحطي و آتشفشانيها . اينكه در آن روزگار چه اقدامي عليه قحطيها مقدور بود بايد بكتاب آفرينش Book of Genesis مراجعه كرد . در مبارزه با سيل دو روش بكار بسته شد . چينيها در سپيده دم تاريخ خود در مسير رودخانه زرد خاكريزهائي ساختند حال آنكه در آسياي غربي ، چنانكه در داستان نوح ديده ميشوند ، زندگي پرهيزكارانه در درمان شناختند . در مورد آتشفشانيها نيز همين نظر را داشتند و با بياني اديبانه در شرح نابودي سدوم والغموره (1) عرضه كردند . تا امروز اين دو نوع تئوري ، نظريه چين و نظريه آسياي غربي بهمين صورت متناقض بحيات خود ادامه داده اند ولي سلطه نظر چين بتدريج افزايش يافته است . باري پيشرفتهاي بسيار جديد حاكي است كه زندگاني پرهيزكارانه (بمعناي ملايم تر از سابق) براي بقاء نوع بشر بهمان اندازه لازم است كه ساختمان خاكريزها ضرورت دارد .

هنگاميكه بشر از مهلكه هاي غير انساني جان بدر برد و قدم بجهان تازه گذارد خصلتهائي را دارا شده بود كه در مبارزات گذشته كسب كرده و بوسيله آنها بقاء خود را تضمين كرده بود .

در گذشته براي ادامه حيات احتياج بخشونت بسيار و شدت و سرعت تصميم داشت هميشه در حال آماده باش جنگي بود ؛ عادت كرده بود كه در مواقع بحراني با جسارت تمام باستقبال حوادث شتابد .

مبارزات طولاني گذشته اين خصائص را در او بوجود آورده بود و وقتي مخاطرات كهن از ميان رفت با اين خصائص و غرائز چه ميتوانست كرد ؟ آدمي سرانجام راه حل يافت اما بدبختانه اين راه حل عاقبت خوش نداشت خصومت و سوء ظن را كه تا آنزمان متوجه شيران و پلنگان ميساخت از آن پس متوجه

ابناء نوع خودكرد اما نه تمام ابناء نوع ، زيرا بسياري از چابكدستيهائي كه بقاي او را ممكن ساخته بود مديون همكاري اجتماعي بود كينه و دشمني خود را متوجه آن گروه از مردمي ساخت كه از واحد همكاري بيرون بودند . بدينترتيب پيوستگي قومي و قبيله اي بوجود آمد و از آن پس جنگهاي منظم (Organized war) بين اقوام و طوايف درگير شد و از اين راه بشر توانست چندين قرن همكاري اجتماعي را با سوء ظن و درندگي غريزي كه نبردهاي گذشته در وجودش پرورش داده بود تلفيق كند .

1- Sodomو Gomoorrahدو شهري كه بنابر تورات در كرانه بحرالميت قرار داشتند ، قوم لوط ساكن سدوم بودند ساكنان اين دو شهر چنان در لذات جسمي و عيش و عشرت افراط كردند كه پروردگار هر دو شهر را نابود ساخت .

از سپيده دم تاريخ تا زمان ما مهارتي كه مخلوق هوش آدمي است شب و روز محيط زندگي را دگرگون ساخته حال آنكه غريزه و احساس آدمي بهمان صورت اوليه و بدوي باقيمانده است .

از آنزمان كه ترس و سوء ظن بشر از دنياي غير انساني متوجه گروه انسانهائي كه رقيب شناخته شده اند گرديد ، مرتبه تازه اي در وحدت و معاضدت بوجود آمد .

بشر حيواني است اجتماعي اما نه بآن درجه كه مورچگان و زنبورهاي عسل هستند ، زيرا بنظر اينطور ميآيد كه طبيعت مورچگان و زنبورهاي عسل اعمال هيچگونه اقدامي را كه خلاف اجتماع باشد اقتضا نميكند . پيش آمده است كه آدميان پادشاهان خود را به قتل برسانند اما هرگز ديده نشده است زنبورهاي عسل نسبت به ملكه خود سوء قصد كنند (1) اگر مورچه اي تصادفاً داخل لانه مورچگان بيگانه شود بيدرنگ بقتل ميرسد و تاكنون ديده نشده است در ميان ساكنان لانه اقليتي پيدا شوند و نسبت باين عمل « اعتراض مسالمت آميزي » را مطرح كنند . در جوامع آنها اقليت مخالفي تشخيص نشده است و پيوستگي اجتماعي حاكم بر روابط فرد جامعه است . در مورد انسان مطلب بدينقرار نيست .

انسان اوليه اجتماعي بزرگتر از واحد خانواده نميشناخت و ميتوان تصور كرد در نتيجه خطراتيكه از جانب آدميان متوجه خانواده ميشد واحد خانواده وسعت داده شد و مبدل به قبيله گرديد كه افراد آن جد مشترك داشتند ، با اينطور شايع بود . جنگ موجب شد كه قبيله ها با هم بياميزند ، و از آنجا ملتها و امپراطوري ها و اتفاق ها پديدار گرديد . اين پيوستگي لازم غالباً ميگسيخت و هرگاه كه تفريقي حاصل ميشد شكست و ناكامي به دنبال ميآورد . در نتيجه انتخاب طبيعي از يكسو و آگاهي از منافع خود از سوي ديگر بهم آميخت و آدمي را قادر ساخت كه همكاري و معاضدت را در گروههاي عظيم ممكن سازد و از خود آنچنان پيوستگي و يگانگي را نشان دهد كه اجداد او بخواب هم نديده بودند .

1- مگر بر طبق قانون كندو ، در ميان آنان ستمكاري بي بند و بار اتفاقي تشخيص نشده است .

جهانيكه ما در آن زندگي ميكنيم در اثر ششهزار سال جنگ منظم بدينصورت در آمده است . بنابر معمول ملتهاي مغلوب منهدم شدند يا از لحاظ تعداد تقليل فاحش يافتند . پيروزي در جنگ بستگي بعوامل مختلف داشت : مهمترين آن عوامل كثرت جمعيت با مهارت بيشتر در « تكنيك » همبستگي بيشتر اجتماعي و غيرت و جسارت بود . اگر صرفاً از لحاظ زيست شناسي مطلب را بررسي كنيم بايد هر چيزي را كه باعث افزايش جمعيت در سرزمين مفروضي شود پيشرفت بحساب آوريم . وقتي چنين ديدگاه محدودي را بر گزيديم بسياري از جنگها را بايد نعمتي بحساب آورد . روميها جمعيت امپراطوري غرب را فوق العاده افزايش دادند . كريستف كلمب و اتباع او موجب شدند كه جمعيت دنياي غرب صدها برابر سرخ پوستان قبل از كشف آمريكا افزايش يابند . در چين و هندوستان ، وقتي پس از ساليان دراز جنگ و زد و خورد حكومت مركزي بوجود آمد تكثير جمعيت آغاز شد . اما همواره جنگها موجب تكثير نفوس نبوده اند . مغولان خسارت ترميم ناپذيري به جمعيت ايران وارد كردند و تركها به امپراطوري خليفه هاي عرب ، ويرانه هاي شمال آفريقا ، و در آن نواحي كه امروز صحرا ناميده ميشود ، شاهد صادقي است بر خساراتي كه در اثر سقوط امپراطوري روم وارد آمد . تلفات جاني طغيان تايپه Taiping(1) را بيش از تلفات جنگ اول جهاني برآورد ميكنند . در تمام اين موارد پيروزي نصيب كساني شده است كه از لحاظ تمدن در مرتبه پائين تري بوده اند . با مثالهاي خلاقي كه ذكر شد احتمال ميرود كه بطوركلي ، جنگ هاي گذشته موجب تكثير نفوس شده باشد نه تقليل آن .

باري جز اين نظر زيست شناسي نظر ديگري هم وجود دارد . اگر صرفاً

1- Taiping يكي از پيروان هونگ سوتسون Hung – Sew – Tseun است كه خود را پيروان مسيح ميدانست و رهبر طغياني بود كه از سال 1750 تا 1864 ميلادي دوام كرد . هدف او برانداختن حكومت سلسله مغولان و استقرار حكومتي چيني بنام تايپينك « صلح بزرگ » بود . سرانجام در برابر ارتش سپهبد آمريكائي ف . ت . ادوارد دوام نياورد و شكست خورد سپهبد مزبور در سال 1862 وفات يافت و كار او را سرگردگوردن Gordon بپايان رسانيد .م .

از لحاظ كثرت تعداد بنگريم مورچگان صدها برابر از آدميان بيشترند . در استراليا نواحي وسيعي را ديدم كه از سكنه خالي بود در حاليكه موريانه ها بصورت گروههاي انبوه در هم ميلوليدند . معذلك ، بعلت اين كثرت ، ما آنها را از خود برتر نميدانيم ، آدمي را ، گذشته از محاسني كه موجب تكثير نوع او ميشود ، كمالاتي خاص است . اين كمالات خاص آدمي ، اگر همه جامعه را در نظر بگيريم ، ميتوان كمالات فرهنگي ناميد . كمالاتيكه گفتيم بيشتر از خصويات فرداست تا جامعه ، و مضمون آن بكلي از همبستگي اجتماعي و استعداد پيروزي در جنگ ممتاز است .

تقسيم شدن اجتماعات بشري بملتهاي رقيب و غالباً ملتهاي متخاصم موجب شده استكه در تخمين و ارزيابي افتخارات ملل تحريف مصيبت باري صورت گيرد . در بريتانيا ، ما برجسته ترين بناهاي يادبود را به نلسون Nelson و ولينگتن Wellington اختصاص داده ايم . هنر اين دو كه مورد تجليل ما است مهارتي استكه در كشتار بيگانگان نشان داده اند . گر چه به نظرتان عجيب ميآيد اما بدانيد كه بيگانگان براي مهارت و تردستي اين دو مرد ارزشي قائل نيستند . اگر از يك فرد تحصيل كرده غير انگليسي بپرسيد كه بنظر او چه كساني باعث سربلندي بريتانيا بوده اند به احتمال زياد از شكسپير ، نيوتون و داروين نام ميبرد نه نلسون و ولينگتن ، شايد ، گاهي اوقات ، كشتار بيگانگان ، رويهمرفته ، دفاع از منافع نوع بشر جلوه گر شده باشد . اما وقتي با انصاف مطلب را مورد بررسي قرار دهيم ميبينيم ماهيت اين كشتارها عملي پليسي بوده و غالباً مبين غرور ملي محض و حرص و طمع بمال ديگران است . نسل بشر اگر شايسته احترام است بدانجهت نيست كه در قتل عام ابناء نوع مهارت و زبردستي دارد . وقتي آخرين فرد نوع بشر ، بنا بكتاب مردگان مصريها ، در برابر قاضي آنجهان قرار ميگيرد ، و استغاثه ميكند انهدام ابناء نوع او موجب تأسف و اندوه است ، جهت اثبات مدعاي خود چه دليلي را عنوان خواهد كرد ؟ اي كاش ميتوانست بگويد كه زندگاني بشر ، رويهمرفته ، توأم با خوشبختي بوده است ولي بهر تقدير از آنوقت كه كشاورزي ابداع شد و عدم مساوات در اجتماع تحقيق پذيرفت و جنگهاي منظم آغاز گرديد تا بامروز اكثريت نوع بشر زندگي

مشقت باري داشته ، مورد استثمار شديد قرار گرفته و گاه و بيگاه با مصيبتهاي عظيم روبرو شده است . شايد بعد از اين روزگارش به از اين شود زيرا بروز يك جو خردمندي سراسر زندگي بشر را از اين پس لبريز از خوشبختي و كامروائي ميكند . ولي آيا هست كسي كه بگويد اين جو خرد چه موقع بروز خواهد كرد ؟ تا آنزمان كه اين جو خرد بروز نكرده است آن آخرين فرد از نوع بشر كه در محضر اسيريس Osiris(1) مورد بازخواست قرار ميگيرد بجز ذكر تاريخچه خوشبختي عمومي نوع خود چيز ديگري ميتواند عرضه بدارد تا موافقت اسيريس را جلب كند .

اگر مقدر بود من در آن محضر دست بدامان اسيريس شوم تا بقاي ابناء نوع را صحه گذارد در دفاع از استدعاي خود چنين ميگفتم :

« اي دادرس دادگستر بي امان ، گناهاني كه بما نسبت داده ميشود »
« مرتكب شده ايم و كيفرهاي مقرر را ، بخصوص در اين عصر و زمان .»
« سزاواريم . اما همه ابناء نوع من بدين گناهان دامن نيالوده اند ،»
« و در ميان ما كمتر كسي است كه توانائي و استعدادش بيش از آن باشد »
«كه محيط در او بوجود آورده و پرورش داده است . در نظر داشته »
« باش كه من و ابناء نوع من تازه قدم از مرداب جهل كهنسال و »
« تنازع بقا بيرون نهاده ايم . بيشتر دانش خود را مديون دوازده »
« نسل اخير هستيم . از ميان ما بسياري سرمست از سلطه اي كه بر »
« طبيعت يافتند گمراه شدند و نيروي خود را در راه انقياد ابناء »
« نوع خود بكار بستند . اين راه سرابي بيش نبود و ما را بهمان »
« مردابي كه بتازه از آن قدم بيرون نهاده بوديم بازميگرداند . ولي »
« تمام نيروي ما نيز در اين مسير احمقانه تباه نشد . دانش ما در باب »
« جهاني كه در آن زندگي ميكنيم : در مورد سحاب ، ذرات اتم در »
« مسائل ناچيز و مشكلات عظيم بدان درجه رسيده است كه در گذشته »
« تصور آنهم مقدور نبود . شايد بگوئي كه دانش چيزي مطلوب نيست »
« مگر آنكه در اختيار كساني باشد كه خرد و شعور بهره برداري »
« صحيح از آن را داشته باشند . اين خرد نيز وجود دارد ، گرچه »

1- اسيريس – در اساطير مصريان خداوند جهان مردگان است كه كردار آدميان را در زمين رسيدگي مي كند و در باب آنها قضاوت مينمايد . مترجم .

« تا بامروز بصورتي پراكنده تجلي كرده و هنوز بدان قدرت نرسيده »
« است كه جريان حوادث را تحت نظر خود گيرد . خردمندان و »
« پيامبران بيهوده و عبث بودن ستيز و مناقشه را موعظه كرده اند و »
« اگر ما بگفتار آنان گوش فرا دهيم بخوشبختي نوي دست خواهيم »
« يافت »
« كارمردان بزرگ منحصر بآن نيست كه آدمي را از انجام اموري »
« ناروا منع كرده باشند . آنان بما نشان داده اند كه آفرينش جهاني »
« محشون از درخشندگي و شكوه بيحساب نيز در حيطه قدرت بشر »
« است . شاعران ، آهنگسازان ، نقاشان را بنگريد ، مرداني را »
« كه بصيرت آنان در آثار پرشكوه هنري كه تقديم جهان كردند »
« متجلي است بنظر آوريد . ما ميتوانيم اين سرزمين زائيده خيال »
« آنان را صاحب شويم و بآن تحقق بخشيم . ميتوانيم . بسيارند . »
« ابناء نوع را بزيبائي و نظم غزلي شاعرانه در آوريم . بسيارند ، »
« كسانيكه چيزي از امكان چنين رابطه ي دل انگيز را در لحظات »
« زودگذر . در عشق و محبت ميان زن و مرد آزموده اند هيچگونه »
« دليل وجود ندارد كه چنين رابطه مطبوع را از حصاري محدود »
« نتوان بيرون كشيد و عموميت داد . ميتوان ارتباطي ازين نوع را ، »
« همانگونه كه در سينفي كورال (1) محسوس است ، بوجود آورد و در »
« سراسر جهان ميان انباء نوع برقرار كرد . اينها است چيزهائي »
« كه در حيطه اقتدار انساني است و اگر باو فرصت داده شود در »
« سالهاي آينده بدان نائل خواهد شد . دلائل مرا شنيدي ، اكنون »
« اي اسيريس بزرگ دست بدامان تو ميشويم كه ما را امان دهي »
« و فرصت بخشي تا از جهل و ناداني كهن بجهاني مشحون از نور ، »
« عشق و محبت گام نهيم . »

شايد دعاي ما مستجاب شود ، بهر صورت اين امكانات ، تا آنجا كه ما ميدانيم ، انحصاراً در اختيار نوع بشر است و بهمين جهت است كه ابناء نوع ما شايستگي بقا و طول حيات را دارند .

1- Choral Symphony سينفني نهم بتهون كه قطعه آخر آن آواز دسته جمعي است كه منظومه اي از شيلر بنام « در ستايش شادي » تنظيم گرديده است . م .

فصل دوم

بمب اتمي

عصر انفجار هسته اي كه نسل بشر امروز در آن زندگي ميكند و شايد بزودي در همين عصر نابود شود براي مردم از روزي آغاز شد كه بمبي در تاريخ ششم اوت 1945 بر روي شهر هيروشيما افكنده شد . اما اتم شناسان و برخي مقامات آمريكائي از مدتها پيش از آن تاريخ ميدانستند كه تهيه چنين سلاحي امكان پذير است . پس از شروع جنگ جهاني دوم كار تهيه چنين سلاحي امكان پذير است . پس از شروع جنگ جهاني دوم كار تهيه اين بمب بيدرنگ ، از طرف ايالات متحده آمريكا ، بريتانيا و كانادا آغاز گرديد . از آن روزي كه ساختمان اتم بوسيله روتر فورد Ruther ford كشف شد دانشمندان ديگر ميدانستند كه در هسته مركزي اتمها نيروهاي انفجاري عظيمي نهفته است . هر اتمي مركب از هسته اي بسيار خرد بنام نوكلس Nucleus يا هسته مركزي است كه گرداگرد آن الكترونها در گردشند . اتم ئيدروژن كه ساده ترين و سبكبارترين اتمها است فقط يك الكترون دارد . در اتمهاي سنگينتر الكترونهاي بيشتري برگرد هسته مركزي در گردش است و هرچه اين سنگيني افزون شود تعداد الكترونها نيز فزوني مي يابد . نخستين كشفي كه در زمينه شناسائي هسته هاي مركزي اتمها صورت گرفت راديو اكتيويته بود بدين معني كه معلوم شد اگر بتوان ذرات هسته مركزي را از هم جدا كرد راديو اكتيويته ايجاد ميشود . معلوم شد كه در اين هسته مركزي اتم انرژي بيحسابي در زنجير است ، اما تا پيش از جنگ دوم جهاني راهي بدست نيامد كه بتوان اين انرژي بيحساب را بمقياس زياد آزاد كرد . كشف انقلابي ديگري كه بعمل آمد امكان تبديل ماده ، تحت شرايط خاص به انرژي بود كه بنا بفرمول انشتن Einstein انرژي حاصل برابر است با جرم ماده تبديل به انرژي شده ضرب در مجذور سرعت نور . اين نكته را بساده ترين وجه ميتوان در رابطه ئيدروژن و هليون نشان داد . هر اتم هليوم مركب از 4 اتم ئيدروژن است و شايد تصور كنيد كه جرم اتمي هليوم بايد چهار برابر حرم اتمي ئيدروژن

باشد . اما اينطور نيست : اگر جرم اتمي هليوم را 4 فرض كنيد جرم اتمي ئيدروژن يك نبوده بلكه 1/008 است . وقتي 4 اتم ئيدروژن (0/008) آزاد ميشود و بصورت انرژي درميآيد و ديگر بصورت جرم وجود ندارد . از اينجا است كه خورشيد فروزان است زيرا كارخانه توليد هليوم است . هنگامي هم كه عناصر سبكتر تركيب ميشوند تا عنصر سنگين تري بوجود آيد همين جريان كه تركيب هسته اي نام دارد واقع ميشود و همين طريقه است كه در ساختن بمب ئيدروژني مورد استفاده قرار ميگيرد .

باري ، در ساختن بمب اتمي طريقه ديگري مبني بر راديو آكتيويته مورد استفاده قرار ميگيرد . در اين طريقه كه شكافتن هسته اي Fission نام دارد اتم سنگين تر شكافته شده و بدو اتم سبكتر مبدل ميشود . شكافتن هسته اي ، بطور كلي ، در اجسام راديو آكتيوي كه در طبيعت يافته ميشود با سرعتي ثابت ولي بسيار كند و آهسته صورت ميگيرد . اما يك نوع اورانيوم بنام اورانيوم U 235 وجود دارد كه اگر خالص باشد ، شكافتن هسته اي يك رشته عكس العمل درون آن ايجاد ميكند كه مانند آتش بسرعت انتشار آتش است . اين فلز بود كه در ساختن بمب اتم مورد استفاده قرار گرفت . مشكلاتي وجود داشت كه مي بايستي از سر راه برداشته شود . مقدم بر همه لازم بود كه اورانيوم U 235 كه جزء ناچيزي از اورانيوم معمولي است ، جدا گردد و بصورت خالص درآيد . فوكس Fuchs (1) عليه ما عليه در پيشبرد اين جريان خدمت

1- فوكس دانشمند اتم شناس انگليسي كه به شوروي گريخت . م .

با ارزشي كرد و مسخره اينجا است كه اگر خيانت او زودتر كشف ميشد بمب اتمي بموقع استعمال عليه ژاپونيها آماده نميگرديد .

از زماني كه عكس العمل زنجيري ناشي از شكافتن هسته اي U 235 در آستان جنگ دوم جهاني معلوم شد دانشمندان فيزيك هسته اي اطمينان داشتند كه چنين بمبي را ميتوان ساخت . با وجود كوشش زيادي كه در پنهان داشتن اين امر بكار ميرفت بسياري از مردم ميدانستند كه كار ساختمان اين بمب در جريان است . از لحاظ سياسي آنچه دانشمندان را ترغيب به ساختن اين بمب ميكرد از پاي درآوردن نازيها بود . آنان بحق اعتقاد داشتند كه پيروزي نازيها براي نوع بشر فاجعه اي خواهد بود . در كشورهاي غربي عقيده بر اين بود كه دانشمندان نازي دست بكار ساختن اين بمب اند و اگر قبل از غربيان بدان دست يابند جنگ را برده اند . وقتي جنگ بپايان رسيد انگليسها و آمريكائيان با نهايت حيرت دريافتند كه آلمانها در اين زمينه گامي بر نداشته بودند وموفقيتي نصيبشان نشده بود ، و چنانكه همه ميدانند ، قبل از ساختن هر گونه سلاح هسته اي مغلوب شده بودند . اما ساختن بمب اتمي ملامت كرد ، در اين باب حتي انيشتن هم با من همعقيده بود . بهر تقدير وقتي آلمان از پا درآمد بيشتر دانشمنداني كه در ساختن بمب اتمي شركت داشتند عقيده مند بودند كه اين بمب نبايد عليه ژاپنيها ، كه در آستانه شكست اند ، بكار رود بويژه كه خطري نبود كه از ناحيه هيتلر متوجه بشر بود . اين دانشمندان با حكومت آمريكا تماس گرفتند و تقاضا كردند بجاي آنكه از بمبهاي اتمي بعنوان اتمي بعنوان اسلحه جنگ استفاده شود وجود آنها را اعلام دارند و يكي از آنها را در صحرائي خالي از سكنه منفجر سازند و براي آينده نظارت بر انرژي اتمي را به مرجعي بين المللي واگذارند . هفت تن از برجسته ترين دانشمندان اتمي طرحي تهيه كردند كه بنام گزارش فرانك Frank Report مشهور است و در تاريخ ژوئن 1945 آنرا تسليم وزير جنگ كردند . اين سندي بس گرانبها است و در آن دور انديشي عميقي مشهود است و اگر مورد استقبال سياستمداران قرار ميگرفت هيچ يك از دلواپسيها و بيم و اميدهاي امروزي بوجود نمي آمد . در آن گزارشي نوشته شده بود :

« موفقيتي كه در زمينه تكامل قدرت هسته اي نصيب ما شد چنان خطرات هولناك و دهشتباري را متضمن است كه تمام اختراعات گذشته در مقايسه با آن ناچيز بشمار ميآيد . » گزارش ادامه مي يافت و نشان ميداد كه رازي وجود ندارد كه مدتي مديد بتوان آنرا مكتوم داشت و ترديد نيست كه روسيه هم در ظرف چند سال چنين بمبي را خواهد ساخت . در واقع هم روسيه تقريباً چهار سال پس از واقعه هيروشيما موفق بساختن بمب اتم شد . در اين گزارش خطر مسابقه تسليحاتي با چنان عباراتي وصف شده است كه سالهاي پر از وحشت بعدي صحت آنرا تأييد كرد . گوش كنيد :

« **اگر موافقت بين المللي مؤثري سر نگيرد از فرداي آنروز كه ما نخستين نمايش اسلحه اتمي خود را آغاز كرديم مسابقه در راه مجهز شده باسلحه اتمي بوجهي شديد شروع خواهد شد . از آن پس سه يا چهار سال طول ميكشد تا ملت هاي ديگر بمرحله اي كه ما امروز رسيده ايم برسند** . »

سپس گزارش پيشنهادهائي جهت نظارت بين المللي بر اسلحه اتمي بميان آورد و اينطور نتيجه گيري ميكند : « اگر ايالات متحده آمريكا اين سلاح كور و وسيله امحاء دسته جمعي بشر را تاكنون بدان مستظهر بوده است از دست خواهد داد و امكان حصول موافقتي را هم در زمينه نظارت بين المللي بر سلاح اتمي ضايع خواهد كرد ، » آنچه ذكر شد اظهار نظر فردي نيست . اين نظر اكثريت كساني بود كه خود چنين سلاحي را بوجود آورده بودند . نيلس بوهر Niels Bohr كه پس از انيشتن برجسته ترين فيزيك دان آنزمان بود مصرابه دست بدامان روزولت و چرچيل شد و همين مطالب را مطرح ساخت ولي هيچكدام از اين دو نفر توجهي به او نكردند . وقتي پس از مرگ روزولت پاكت محتوي نامه اين دانشمند را باز نشده بر روي ميز كار او يافتند . همواره معترض مردان علم شده اند كه نسبت بجهاني كه در آن زندگي ميكنند بيگانه اند ، با حقايق زندگي اجتماعي سر و كار ندارند و نميتوانند در باب سياست قضاوتي توأم با واقع بيني داشته باشند .

تجربيات سالهاي بعد صدق گفتار دانشمندان را ثابت كرد . معلوم شد

که اين نه ژنرالها و سياستمداران حرفه اي ، بلكه مردان علم بودند كه آينده و مقتضيات آن را بروشني ميديده و پيش بيني ميكرده اند .
دانشمندان اتم شناس ، پس از واقعه هيروشيما ، رنجيده خاطر دست بانتشار نشريه ماهيانه بنام بولتن دانشمندان اتمي (1) زدند كه از آن زمان تا بامروز منتشر ميشود همواره نظرات صحيح و بي خدشه اي را در زمينه اسلحه اتمي و جنگ اتمي در دسترس عموم ميگذارد .
من در تاريخ 28 نوامبر 1945 در مجلس اعيان نطقي ايراد كردم كه متن آنرا ، (2) از آنجهت كه در هيچ روزنامه اي منتشر نشد و فقط در صورت جلسات مجلس اعيان درج گرديد ، در اينجا مي آورم و مشاهده خواهيد كرد كه از لحاظ محتوي با گزارش فرانك ، كه آنموقع من آنرا نديده بودم ، مطابقت كامل دارد .
« سروران من . بدوعلت با ترسي آميخته با شرمندگي جسارت ورزيده براي ايراد خطابه بپا خاسته ام . يكي آنكه نخستين بار افتخار بيان مطلب در محضر سروران نصيبم شده است و ديگر آنكه پس از شنيدن مباحثه هاي روز گذشته و امروز احساس ميكنم سخنرانان قبلي در علم سياست ده مرتبه و در كار تجربه بيست مرتبه از اين حقير برترند و اصولاً ابراز هر گونه مطلبي از جانب من ممكنست حمل بر خامي و ناپختگي من شود . در عين حال موضوعي كه ، اميدوارم گفتارم بدان اختصاص داشته مهم است و چنان انديشه ام را گرانبار ساخته است كه حس ميكنم تا سخني چند در باب آن نگويم آرام نخواهم گرفت . منظور من بمب اتمي و اثر آن بر سياست است . »

« ميل دارم گفتار خود را با ذكر چند نكته فني كه معلوم همه است آغاز كنم . نخست آنكه بمب اتمي البته دوران مقدماتي را طي ميكند و بطور مسلم در آينده بسيار نزديك قدرت تخريبي آن بمراتب افزون ميشود و هزينه تهيه آن نيز بيش از پيش كاهش مي پذيرد .

1- The Bulletin of the Atomic Scientisis

2- صورتجلسات مجلس اعيان جلد 138 شماره 30 چهارشنبه 38 نوامبر 1945 .

بنظر من اين دو امر را بايد مسلم دانست . سپس نكته ديگري است كه پروفسورااليفانت Oliphant آنرا مطرح ساخت و آن اينكه چندان مشكل نيست كه سرزميني را با انتشار ذرات راديو آكتيو كه هر جنبنده اي را هلاك ميكند و نه فقط آدميان بلكه حشرات و هر ذي حياتي را منهدم ميسازد ، آلوده ساخت . نكته ديگري هم هست كه شايد تا حدي مربوط به آينده دور تري باشد . همانطور كه سروران من مستحضرند براي آزاد ساختن انرژي هسته اي از جهت تئوري دو طريقه وجود دارد . يكي همانكه امروز عملي شده است بوسيله شكافتن هسته هاي فلزات سنگينتر و تبديل آنها بفلزات سبكتر طريقه ديگر هنوز عملي نشده است ولي من فكر ميكنم بمرور زمان راه عملي كردن اين طريقه هم بدست خواهد آمد ، اين طريقه عبارتست از تركيب اتم هاي ئيدروژن براي بدست آوردن اتمهاي سنگينتر ، اتم هليوم و شايد در مرحله اول اتم ازت . اگر اين تركيب تحقق پذيرد ، در جريان آن انرژي فوق العاده زيادي آزاد خواهد شد كه بمراتب از آنچه كه اكنون از طريق شكافتن اتم هاي اورانيوم بدست مي آيد بيشتر خواهد بود .

تا امروز چنين جرياني در طبيعت مشاهده نشده است اما عقيده بر اينسكه در داخل ستارگان و خورشيد چنين جرياني واقع ميشود در طبيعت چنين تركيبي در حرارتي همطراز حرارت درون خورشيد عملي ميشود . بمب اتمي كنوني پس از انفجار حرارتي ايجاد ميكند كه ميگويند شدت حرارت درون خورشيد است . بدينترتيب امكان دارد مكانيسمي نظير آنچه امروز در ساختمان بمب اتمي بكار ميرود براي تهيه بمبي بكار برد كه نيروي انفجار آن بمراتب بيش از بمب اتمي است . البته اين در صورتي است كه كسي بتواند طريقه ساختن فلزي سنگينتر را بوسيله افزودن اتمهاي ئيدروژن بدست آورد . »

« اگر حيات تمدن علمي ما ادامه يابد آنچه ياد شد عملي ميشود مگر آنكه همين تمدن ، از همين راه موجبات انهدام خود را فراهم كند . ما نميخواهيم اين امر را فقط از جهت چند سال آينده مورد ملاحظه قرار دهيم بلكه ميخواهيم نتيجه آنرا از لحاظ آينده نوع بشر بررسي كنيم . مشكل ما مسأله ساده اي است : آيا براي يك جامعه علمي امكان ادامه حيات

وجود دارد ، يا چنين جامعه اي لاعلاج بايد موجبات انهدام خود را فراهم آورد ؟ مسأله چنانكه ملاحظه ميفرمائيد .

« همانقدر كه ساده است حياتي نيز هست . تصور نميكنم در اهميت امكانات شيطاني كه در استفاده از انرژي اتمي نهفته است بتوان مبالغه كرد . هنگام عبور وقتي كليساي سن پل St. Paul ، موزه بريتانيا ، دو بناي پارلمان و ديگر يادبودهاي تمدن خودمان را مينگرم ، در ديده انديشه من كابوسي جان ميگيرد و تمامي آنها را بصورت توده اي پاره آجر و مخروبه مي بينيم كه همه جا گرداگرد آن اجساد مردم برويهم انباشته شده است . از مواجه شدن با چنين واقعيتي گريز نيست . احتمال وقوع چنين فاجعه اي نه فقط شهرها و كشورها بلكه سراسر جهان متمدن را تهديد ميكند مگر آنكه جهانيان به از ميان بردن جنگ توافق كنند ، اينكه كاري كنيم تا جنگ به ندرت اتفاق كافي نيست ، جنگ شديد و بزرگ بايستي معدوم شود ، زيرا در غير آنصورت فاجعه اي كه ياد شد تحقق پيدا خواهد كرد . »

« بديهي است كه از ميان بردن جنگ كاري مشكل است . من ابداً نميخواهم از كار آنان كه ميكوشند از عهده اين مهم برآينده خرده گيري كنم . اطمينان دارم خود مهنم بهتر از آن بهر تقدير بايد حل كند و گرنه نوع بشر معدوم ميشود و كسي چه ميداند شايد بدينترتيب خوشبختي سيارات ديگر ، پس از انهدام ما كاملتر شود ، اگر چه نبايد توقع داشت كه اين نظر مورد قبول ما باشد . بنظر من ، ما بايد راهي جهت رسيدگي باين مسأله بيابيم .

همه ميدانند مشكل نخستين آنستكه طريقي جهت همكاري با روسيه پيدا كنيم بنظر من تحصيل موفقيتي بيش از آنچه كه در آنزمان نخست وزير ما در واشنگتن بدست آورد امكان پذير نبود . براي خود او هم تحصيل موفقيتي بيش از آن مقدور نبود . براي خود او هم تحصيل موفقيتي بيش از آن مقدور نبود . من از زمره كساني نيستم كه معتقدند جزئيات ساختمان بمب اتمي بي درنگ و بلاشرط بايد در اختيار روسيه گذارده شود . بنظر من شرايطي را هم بايد قائل شد ولي پيشنهاد من آنستكه اين شرايط مطلقاً بايد از نوعي باشد كه همكاري بين المللي را تسهيل كند . روسها نبايد هيچگونه هدف ملي را در اين امر داخل كنند . ما و آمريكائيان هم نبايد بدنبال امتيازي جهت خودمان باشيم . « اما اگر قرار باشد اين راز را در اختيار آنان قرار دهيم بايد اين عمل را بر تمايل آنان بهمكاري مبتني سازيم . »

« وقتي عمل خود را بر پايه اي كه ياد شد بنا كرديم در آنصورت صحيح آنستكه هر چه زودتر جزئيات ساختمان بمب اتمي را در اختيار آنان بگذاريم . البته بيشتر بدانجهت كه اين راز را دوامي نيست . تا چند سال ديگر آنها بمب هائي خواهند داشت كه از هيچ جهت دست كمي از بمب هاي امروز آمريكا نخواهد داشت ، و بدينترتيب اگر اصولاً در اين معامله موفقيت ممتازي براي ما وجود داشته باشد اين موفقيت را عمري است كوتاه . چنانكه مستحضريد ، دانشمندانيكه در اين كار سهيم بوده اند همگي نهايت اشتياق را ندارند كه طريقه مكشوفه آنان بيدرنگ افشا شود . من بدلائلي كه ياد شد باتمامي نظر آنان موافق نيستم ، اما فكر ميكنيم اين را ميتوان وسيله اي قرار داد كه صميميت و همكاري بيشتري ميان ما و روسيه برقرار شود . من از جان و دل اظهارات وزير امور خارجه را تأئيد ميكنم . من عقيده ندارم كه راه جلب همكاري روسيه فقط اين باشد كه ما تمايل خود را باين همكاري ابراز داريم . بنظر من اگر پافشاري كنيم همكاري واقعي آنها را بيشتر جلب خواهيم كرد تا آنكه فقط التماس كنيم تا با ما معاضدت كنند . من با لحن وزير امور خارجه در اين زمينه ها كاملاً موافقم . »

« ما بايد آرزو كنيم . و تصور نميكنم اين آرزو واهي باشد – موفق شويم توجه حكومت روسيه را بدين نكته جلب كنم كه استفاده از اين سلاح در جنگ همان اندازه موجب انهدام ديگران است كه موجب انهدام خود آنهاست . بايد اميدوار بود بتوان آنان را متوجه ساخت كه در اينجا منافع جهاني بشر مطرح است نه منفعتي كه كشورها را از هم جدا ميسازد . من براستي ترديد ندارم كه اگر اين مطلب با روشي متقاعد كننده با روسها در ميان گذارده شود آنها متوجه خواهند شد ، درك اين مطلب چندان مشكل نيست ، و من ترديد ندارم كه آنها فهم كافي جهت ادراك اين مطلب را دارند ، با توجه باينكه اين مطلب ربطي به رقابت و سياست ندارد . چنانكه ورد زبانها است سوء ظن وجود دارد . اين سوء ظن را فقط با صداقت كامل و راستي محض ميتوان رفع كرد . بايد بآنها گفت : « اين مسائل هست كه از لحاظ ما حياتي است ، اما در نكات ديگر ما صميمانه ميل داريم كه شما هم در مورد منافع حياتي خود پا فشاري كنيد . بجاي آنكه هر كس بدنبال تأمين منفعت خود باشد – كه اين روش بالمآل براي هيچكدام از ما مفيد نيست – بگذاريد راهي بيابيم كه منفعت هر دو ما را متضمن باشد . » من عقيده دارم كه اگر آنچه ياد شد با صراحت كامل و دور از هر روش سياستمدارانه اي با روسها در ميان گذاشته شود آنها هم همان اندازه قادر به در ك آن هستند كه ما هستيم – يا لااقل من چنين اميدي را دارم . »

« بنظر من از دانشمندان نيز در اين مورد ميتوان كمك گرفت . آنان خود آرام ندارد ؛ وجدانشان از عملي كه كرده اندگرانبار است . ميدانند كه چاره جز ساختن بمب اتمي نداشتند ولي از اينكاري كه كرده اند خرسند نيستند . اگر بشود وظيفه اي بآنان محول كرد كه با انجام آن از تهديد فاجعه اي كه در كمين بشر است بكاهند بسيار ممنون و سپاسگزار خواهند شد . بعقيده من شايد از آنها بيشتر ساخته باشد كه روسها را قانع كنند تا كساني كه اكنون باينكار اشتغال دارند ، بهر صورت از آنان بر ميآيد كه با دانشمندان روس گفتگو كنند و شايد بدينطريق براي ايجاد همكاري بي غل و غش فتح بابي شود . بنظر من هنوز فرصت باقي است ، در حال حاضر هنوز خستگي جنگ از تن جهانيان بيرون نرفته است و اگر تصور كنيم ظرف دهسال آينده جنگ بزرگي واقع نخواهد شد دچار خوشبيني نا صوابي نشده ايم . بنابراين فرصت داريم كه در اين مدت تفاهمي بوجود آوريم . بنظر من يكي از مشكلاتي كه هر گز ما بطور كامل بدان پي نبرده ايم اينستكه روسها هميشه اينطور دستگيرشان ميشود ، و ظاهراً هم حق با آنهاست ، كه هر تضاد منافعي كه پيش آيد روسها در يكطرف قرار دارند و مابقي جهان در طرف مقابل . در مبارزه شناسائي سه دولت يا 5 دولت بعنوان دول معظم اين را حس مي كردند ، روسيه در يكطرف و دو يا چهار دولت ديگر در طرف مقابل بودند . وقتي مردم چنين احساسي پيدا كردند ، تصور ميكنم ، شما بايد قدري در مذاكره با آنان ظرافت بخرج دهيد و مسلماً توقع نداشته باشيد كه آنان تسليم نظر اكثريت شوند . وقتي آنها احساس ميكنند تنها هستند نبايد توقعي داشته باشيد . بدون شك در سالهاي آينده مقدار زيادي مهارت و پختگي بايد بكار بست تا موجبات همكاري مداوم بين المللي فراهم شود . »

« جز راه حلي كه اكنون در برابر جهان قرار دارد دائر براينكه سازمان ملل محرم اسرار قرار داده شود چاره ديگري بنظر من نميرسد . بعقيده من اميد زيادي هم باين سازمان نميتوان داشت ، زيرا بهر تقدير در حال حاضر سازمان ملل داراي نيروي نظامي قدرتمندي كه توانائي مقابله با كشوري مقتدر را داشته باشد نيست و **سرانجام هر كشوري كه بمب اتمي را صاحب شود قدرت مبارزه با هر يك از قدرتهاي بزرگ را دارا خواهد شد** . تا سازمان مللي آنچنان بوجود نياورد تأميني در جهان وجود نخواهد يافت ، من تصور نميكنم كه منع استعمال يا منع تهيه بمب اتمي بر روي كاغذ فايده اي را متضمن باشد زيرا شما قدرت لازم جهت اجراي اين موافقتنامه را دارا نيستيد و اگر حقيقتاً بجنگ مي انديشيد ، پاداش طرفي كه چنين قراردادي را رعايت كند بمراتب موحش تر از مجازات طرفي است كه آنرا نقض كند بهمين جهت من فكر نميكنم كه در اين كه در اين قرار و مدارهائي كه بر روي كاغذ گذارده ميشود اصولاً قوت و اعتباري وجود داشته باشد . »

« در مرحله نخست بايد تمايل باستقرار نظارت بين المللي بر اين سلاح را بوجود آورد ، وقتي چنين بوجود آمد ايجاد دستگاهي جهت نظارت كار آساني خواهد بود . علاوه بر اين ، چون چنين سازمان مستقر گرديد ، سازماني بين المللي كه نيرومند است و در زمينه اتم يگانه محرم اسرار شناخته شده است ، آنوقت سازماني با اين مشخصات خود دوام و بقاي خود را تضمين خواهد كرد . اين سازمان براستي از وقوع جنگهاي بزرگ جلوگيري بعمل خواهد آورد . براي آن راه و رسم و آئين سياسي پديدار خواهد شد و ما ميتوانيم از آن پس جداً اميدوار باشيم كه جنگ از عرصه جهان محو گردد . البته انجام اين امر بسيار مشكل است ، ولي بالاخره كاري است كه از انجام آن ناگزيريم . **يا جنگها از صحنه روزگار محو ميشوند يا تمامي بشر متمدن** و بقيه السيف عده ناچيزي خواهند بود كه در دشت و بيابان سرگردانند و چنان از علم و دانش امروز بي بهره اند كه ديگر توانائي ساختن چنين وسائل نابود كننده اي را نخواهند داشت و از هر گونه آداب و سنن متمدني بري خواهند بود : و اين امر چنان فاجعه عظيمي است كه فكر ميكنم تمام ملل متمدن بايد آنرا متوجه باشند و بدان بينديشند . تصور ميكنم ملل متمدن را ، قبل از آنكه كار از دست رود بتوان متوجه اين فاجعه كرد . يا بهر حال من از صميم دل چنين اميدي را دارم .»

در آنزمان كه هنوز رقت قلبي وجود داشت مجلس اعيان سخنان مرا با روي خوش استقبال كرد و تا آنجا كه من دستگيرم شد ، همه احزاب بيان مرا حسن قبول كردند . بدبختانه ، حوادث بعد اين اتفاق نظر را در هم ريخت . ام تا آنجا كه مطلب بخود من مربوط است ، در آن سخنراني چيزي نمي بينم كه از آن عدول كنم .

ايالات متحده آمريكا با آنكه نتوانست از لذت نمايش قدرتهاي نو ظهور خود در باب كشتار جمعي چشم پوشد معذلك پس از تسليم ژاپن كوشش كرد كه ببرخي از انديشه ها و آمال دانشمندان اتمي ترتيب اثر دهد . در سال 1946 طرحي بجهانيان عرصه داشت كه طرح باروخ نام دارد Baruch plan . اين طرح محسنات بسيار داشت ، و اگر بياد آوريم كه در آن زمان آمريكا هنوز يگانه دولتي بود كه بمب اتمي را در انحصار خود داشت ، عمل او در مورد پيشنهاد طرح باروخ بخشندگي بزرگي جلوه ميكند . طرح باروخ حاكي از آن بود كه مرجعي بين المللي جهت رشد و پيشرفت امور اتمي بوجود آيد و امر استخراج و تصفيه سنگهاي اورانيوم و توريوم Thorium و نيز مالكيت مواد مربوطه را انحصاراً در اختيار داشته باشد و تأسيسات لازم را جهت ايجاد و استفاده از انرژي اتمي بنا كند . بنا بطرح مزبور اين مرجع را بايستي سازمان ملل بوجود ميآورد و ايالات متحده آمريكا اطلاعات انحصاري خود را در اختيار آن ميگذاشت ، بدبختانه خصوصيات طرح باروخ همانگونه كه در واقع انتظار ميرفت

براي روسيه غير قابل قبول بود . روسيه آنروز روسيه استالين بود ، مغرور از غلبه بر آلمان و مظنون (البته بدون دليل) نسبت بدول غرب و مطلع از اينكه در سازمان ملل همواره از لحاظ تعداد رأي در اقليت خواهد بود ايجاد مرجعي جهاني جهت نظارت بر انرژي اتمي كه براي از ميان بردن خطر جنگ اتمي بديهي بنظر ميرسد ، هميشه با مخالفت روسيه مواجه شده است زيرا پيدايش چنين مرجعي موجب تثبيت و بقاي نظمهاي اقتصادي و اجتماعي ميشود كه به فتواي اصول كمونيستي شيطاني و پليدند و اگر قرار باشد روسيه تن بسازماني بين المللي دهد آن سازمان بايد براساسي بنا شود كه هيچگونه امتياز و تفوق را براي قدرتهاي غير كمونيستي نشناسد . طرح باروخ چنين خصائصي را دارا نبود . شايد ميشد جرح و تعديلهائي در آن طرح بوجود آورد بطوريكه نكات مورد اعتراض روسيه از ميان برود ، اما حكومت روسيه راست و پوست كنده از بحث در آن طرح امتناع كرد و تصور امكان هر گونه طرحي از آن قبيل را هم منتفي ساخت : نتيجه اين امر تيرگي روز افزون روابط ميان روسيه و غرب بود و ديري نگذشت كه افكار عمومي در آمريكا هم بصورتي درآمد كه طرح چنين پيشنهادهائي را غير ممكن ساخت .

در آمريكا ، عليرغم آنچه دانشمندان اتمي گفته بودند ، نظاميان و سياستمداران و عامه مردم باورشان شد كه آمريكا از چنان رازي خبر دارد كه دير زماني روسيه را بدان دسترس نخواهد بود ، و انحصار اسلحه اتمي در دست آمريكا امنيت غرب را تضمين ميكند . وقتي در ماه اوت 1949 معلوم شد كه روسيه هم اسلحه اتمي دارد ، تصور كردند جاسوسان و خيانتكاران اين راز را در اختيارشان گذاشته اند حال آنكه در واقع جاسوسان و خيانتكاران تسرع ناچيزي را در اينمورد موجب شدند .

با كمال تأسف ، اعتقاد بر اينكه خيانت خيانتكاران موجب تنزل آمريكا از وضع انحصاري شدند مهارت روسها محيطي پر از سوء ظن فراهم آورد كه منجر به حكومت مك كارتي Mc Carthy و همفكران او گرديد ، نه در آمريكا و نه در روسيه و حتي نه در فرانسه و انگلستان زمامداران و عامه مردم ذره اي از آن خردمندي روشن بينانه اي كه الهام بخش بهترين دانشمندان اتمي بود از خود نشان نداده اند . نفرت و كينه توزي را ميهن پرستي شناختند ، و فراهم آوردن موجبات جنگ را كوشش در راه تأمين صلح اعلام كردند . جهان براه نا درستي قدم گذاشت و در سالهاي بعد در اين راه كه پايانش بدبختي و مصيبت است فراتر و فراتر رفت .

فصل سوم
بمب ئيدرژني

روزگاري كه بمب اتمي تازه ابداع شده بود ترس و وحشت بسياري ايجاد كرد و حتي موجب شد كه پيشنهادهائي در زمينه كنترل انرژي اتمي مطرح شود . اما مردم چه زود به ترس و وحشت ناشي از وجود بمبهاي اتمي خو گرفتند و اينطور دستگيرشان شد كه آسيب و تخريبي را كه اين بمب باعث ميشود براي اقناع دو طرف كافي نيست . معلوم شد كه گر چه بمب اتمي شهرها را از ميان ميبرد ولي نميتواند مردم پراكنده در روستاهاي دور افتاده را از ميان بردارد و لذا هر دو جناح ديوانه وار سرگرم ساختن سلاحي شدند كه از بمب اتمي نيرومندتر و پليدتر باشد ، اين سلاح نيرومندتر و پليدتر بمب ئيدروژني بود . معلوم نشد كه در مسابقه بر ساختن اين سلاح روسيه برنده شد يا آمريكا ، در هر صورت هر دو با فاصله زماني ناچيزي كار خود را به نتيجه رساندند . بمب ئيدروژني هزاران بار مخربتر از بمب اتمي است . برآورد هاي گوناگوني از انفجار بيكيني Bikini بعمل آمده است و انرژي حاصل از اين انفجار را از 15 تا 25 ميليون ت . ان . ت T.N.T تخمين زده اند . ظرفيت بمب ئيدروژني براي جهان غرب در آزمايش اول مارس 1954 كه در بيكيني روي داد معلوم گرديد . اين انفجار آزمايشي از حدود انتظارات آمريكائيان كه خود سازنده آن بودند تجاوز كرد و تا اين تاريخ كشنده ترين سلاحي است كه دو طرف در اختيار دارند .

« بمب ئيدرژني » نام غلطي است كه بر اين سلاح نهاده اند زيرا نيروي انفجار اين بمب هم از اورانيوم اخذ ميشود . انفجار سه مرحله دارد . ميتوان اين سه مرحله را به افروختن و ايجاد آتش بوسيله كاغذ ، چوب و زغال تشبيه كرد . كاغذ از چوب زودتر و آسانتر آتش ميگيرد و چوب هم نسبت بزغال همين وضع را دارد . در بمب ئيدرژني ، مانند بمب اتمي ابتدا مقداري U 235 براي تبديل مقداري ئيروژن به هليوم كافي است . U 235 و ئيدروژن هر دو درون پوسته ضخيم از اورانيوم طبيعي قرار دارند . حرارت حاصل از تبدل ئيدرژن به هليوم كافي است كه اورانيوم طبيعي را كه پوسته خارجي بمب را تشكيل ميدهد بشكند . قسمت اعظم انرژي حاصل از انفجارهاي ئيدرژني مربوط به شكستن هسته همان اورانيوم خارجي است . اتمهاي اورانيوم شكسته ميشود و باتمهاي سبكتر از انواع مختلف مبدل ميگردد كه اكثر آنها ذرات راديو آكتيو است . از جهت نظامي امتياز بزرگ بمب ئيدرژني در آنسكه اورانيوم طبيعي در ساختمان آن مصرف ميشود ، يا دقيقتر بگوئيم . در ساختمان آن اورانيومي بكار ميرود كه اورانيوم گرانبهاي U 235 از آن مجزا شده است . آنچه كه باعث ميشود بتوان اورانيوم طبيعي در اين بمب استفاده كرد فقط و فقط حرارت بيحسابي است كه حادث ميشود.

آسيب و تخريبي كه از انفجار اين بمب ايجاد ميشود محدود بمحل انفجار نيست . راديواكتيو حاصل در ارتفاع زياد پراكنده ميشود و از آنجا بسراسر جهان منتشر ميگردد و بتدريج فرو ميريزد و امراض كشنده اي را باعث ميشود ، آب و سبزيجات و گوشت را مسموم ميسازد . نزول اين ذرات راديو آكتيو است كه « ريزش راديو آكتيو » Fall out ناميده ميشود . ذرات راديو آكتيو كه در اين ريزش وجود دارد بطور كلي در طبيعت يافته نميشود و اگر هم يافته شود بسيار نادر است ، اثرات كشنده ريزش راديو اكتيو نخستين بار در اثر حادثه اي معلوم جهانيان شد . يك كشتي ماهيگيري ژاپني كه نام خنده آور « اژدهاي خوشبخت » را داشت خارج از منطقه خطري كه مقامات آمريكائي اعلام داشته بودند در حركت بود ، اما تغيير ناگهاني كه در جهت وزش باد پديد آمد غبار راديو آكتيو را بر آن كشتي فرو ريخت ، همه سرنشينان را بيمار ساخت و يكي را از پاي درآورد . همين ريزش راديو آكتيو است كه تعداد مرگ و مير ناشي از انفجار بمب ئيدرژني را بمقياس دهشت باري افزايش ميدهد .

در اينكه يك جنگ ئيدرژني چه بروزگار نوع بشر خواهد آورد نظرهاي گوناگوني ابراز شده است . در سال 1958 وزير دفاع ايالات متحده آمريكا ضمن خلاصه كردن گزارش ستاد ارتش برآورد كرد كه اگر جنگي ميان متحدين پيمان آتلانتيك N.A.T.O از يكسو و متفقين همان ورشو از سوي ديگر درگير و در آن اسلحه هسته اي بكار رود ما يكصد و شصت ميليون آمريكائي ، دويست ميليون روس و تمام مردم اروپاي غربي و بريتانيا معدوم خواهند شد . بودند كساني كه از اين برآورد بوحشت افتادند مبادا حرارتي كه در اروپاي غربي و بريتانيا جهت تشكيل همان اتلانتيك وجود داشت بسردي گراید . بهر حال چنين اتفاقي روي نداد . ظاهراً تمايل مردن بصورت آرزوئي عجيب و توصيف ناپذير بر سراسر جهان غرب سايه افكنده و تا امروز شرح و وصفهاي وحشتباري كه از نتايج جنگ اتمي و ئيدرژني شده است هيچ يك از دول غربي را وادار به اقدامي بمنظور جلوگيري از وقوع آن نكرده و بر اذهان عمومي نيز تأثير ناچيزي داشته است . سرلشگر جمس گاردين Lieutennet General James Gavin رئيس وقت دائره تحقيقات و تجسسات علمي ارتش آمريكا در ماه مه سال 1956 مورد سئوال كميته فرعي سناي آمريكا قرار گرفت ، سناتور داف Duff از او پرسيد : « اگر ما داخل جنگ اتمي و ئيدرژني شديم و نيروي هوائي استراتژيك ما حمله شديدي بروسيه كرد و در اين حمله اسلحه اتمي و ئيدرژني بكار برد و سمت وزش باد جنوب شرقي يعني سمت روسيه بود بنظر شما تحت شرايط يادشده تلفات در آنجا از چه قرار خواهد بود .» سرتيب گوين ميگويد : « قربان من به اين سئوال پاسخي ميدهم پاسخ روشني اما ميخواهم با كمال احترام تقاضا كنم كه نيروي هوائي يا يك هيأت صلاحيت دار مأمور بررسي اين سئوال بشود و جواب شايسته اي تقديم دارد . برآورد هاي جاري حاكي از آنستكه چند صد ميليون از هر يك از دو طرف ممكنست به هلاك رسند و البته اين بستگي به جهت وزش باد دارد .

اگر جهت وزش بادها جنوب شرقي باشد تلفات عموماً از مردمان روسيه خواهد بود اگر چه ممكنست دامنه اين مرگ و مير به ژاپن و حتي شايد به فيليپين هم برسد .

اگر بادها از جهت مخالف بوزند قربانيان از مردمان اروپاي غربي خواهند بود (1) » .

از اظهارات فوق چنين بر ميآيد كه اگر آمريكا بروسيه حمله كند و آن ديار را هدف بمبهاي اتمي و ئيدرژني قرار دهد ، اينكه تعداد بيشتر تلفات از مردم روسيه خواهد بود يا اروپاي غربي مطلقاً بجهت وزش بادها بستگي دارد . بيانات سرتيپ گوين صادقانه تر از آن بود كه مطبوع خاطر مقامات مربوطه افتد و لذا از آن پس مورد بي لطفي قرار گرفت .

در اينكه پس از يك جنگ اتمي و ئيدرژني چه مقدار از جمعيت جهان بر جاي خواهد ماند اتفاق نظر وجود ندارد . برخي ، مانند هرمن كاهن Herman Kahn كه در كتاب خود بنام « درباره جنگ اتمي و ئيدرژني » ميل دارد مردم را ترغيب باستقبال از چنين كشتاري كند دليل ميآورند كه با تهيه پناهگاههاي عميق ميتوان عده كثري را از هلاكت نجات داد . كاهن اصرار ميورزد كه ايالات متحده آمريكا بايستي سي ميليون دلار صرف دفاع غير نظامي كند (صفحه 517 آن كتاب) ، اما در واقع توقع ندارد كه چنين پولي مصرف شود و نظر او در باب اينكه اگر چنين پولي مصرف شود جان بسياري را ميتوان از مهلكه نجات داد در برابر استدلال بي ارزش از آب در ميآيد ، بنظر من منصفانه ترين اظهاري كه در اين زمينه شده است از آن جان فولر John Fowler است . او در كتاب « ريزش ذرات راديو آكتيو » صفحه 185 مينويسد : « فرد يا خانواده اي زبر و زرنگ كه براحتي بتواند گليم خود را از حوادث بيرون آورد اگر از دائره انهدام اصلي بكلي بر كنار و از حدود اثر كشنده ريزش ذرات راديو آكتيو نيز بيرون باشد ،

1- يولتن دانشمند اتم شناس شماره 12 صفحه 270 سال 1956 .

هفته هاي كابوس مانندي را كه بلافاصله پس از انفجار شروع ميشود دوام مي آورد . با حفر سوراخهائي در ديوار زير زمينها و پناه بردن بآن و يا با شتافتن بزير پناهگاهي كه در گوشه اي شتابزده بر پا شده اند آدمي ممكنست با آنكه محيط خارج را كوره فروزان و سكوت مرگ احاطه كرده است ، بر جاي بماند .» وقتي بياد آوريم كه آب و غذا مسموم شده است ، وسيله حمل و نقلي ديگر وجود ندارد ، مريضخانه ها از ميان رفته و كم بود طبيب و دارو بسيار محسوس است ، آنوقت اين نظر را هم بايد خطائي توأم با حسن نيت تلقي كنيم .

در مورد مردميكه از يك جنگ عمومي اتمي و ئيدرژني جان بدرمي برند تنها سلامت جسم مهم نيست بلكه بايد ديد پس از آنكه چنين ضربتي كه هنوز مصيبتي به عظمت آن بر بشر وارد نيامده است ، وارد شد اعصاب باقيماندگان تا چه حد تاب تحمل آنرا خواهد داشت . بايد انتظار داشت كه اگر اكثر باقيماندگان مشاعر خود را از دست ندهند بطور مسلم عده زيادي از آنها از دست خواهند داد و شايد هم مبدل به ديوانگاني درنده و خطرناك بشوند . و فقط وقوع جنگ اتمي و ئيدرژني نيست كه چنين مخاطره اي را بوجود ميآورد بلكه اقداماتي را هم كه مبشران دفاع غير نظامي در نظر دارند انجام دهند چنين خطري را متضمن است . بعضي ، مانند كاهن ، معتقدند عده قابل ملاحظه اي از مردم آمريكا را ميتوان نجات داد . بعقيده من اين احتمالي است توأم با خوشبيني . اما فرض كنيم كه اين نظر صحيح باشد ، وضع روحي و مشاعر آنها كه سرانجام از مهلكه جان بدر ميبرند و در دنيائي انباشته از اجساد مردگان و سوخته و خاكستر شده قدم ميگذارند چگونه خواهد بود ؟ آيا احتمال آن هست كه از ميان باقيماندگان عده نسبتاً قابل ملاحظه اي بتوانند از عهده كار توانفرساي تجديد ساختمان ، كه بدون آن ادامه حيات غير مقدور است ، برآيند . اينكه زندگي در پناهگاهها بچه صورتي خواهد بود در كتابي بنام «Level 7» اثر مردخاي رشوالد Mordecai Roshwald بنحو گويائي توصيف شده است . متأسفانه اين كتاب با استقبالي كه در خور آن بود مواجه نشد .

شايد فقط يك روزنه اميد وجود داشته باشد : اميد آن ميرود كه ريزش ذرات راديو آكتيو از خط استوا پائين تر نرود و اگر جنگ بطور كلي به نيم كره شمالي محدود شود امپراطوري جهان نصيب حكومت كنوني افريقاي جنوبي خواهد شد . بدون ترديد اين آينده اي است كه پيروزي « جهان آزاد » به ارمغان ميآورد .

هر آنكس كه مخاطرات ياد شده را مورد توجه قرار دهد چند چيز براي او بديهي خواهد بود : نخست فوري بودن امر خلع سلاح اتمي و ئيدرژني ؛ دوم اهميت دست كشيدن از آزمايشهاي اتمي و ئيدرژني : سوم خطري كه از سياست امروزي مبتني بر انتقام آني ناشي ميشود . چهارم جلوگيري از اينكه اسلحه اتمي و ئيدرژني بدست دولتهاي ديگر بيفتد . اگر چه ضرورت اقدام در اين چهار امر مورد قبول همگان است ولي در هيچكدام از آنها تاكنون موفقيتي بدست نيامده است . درباره هر كدام از اين چهار مورد چند كلمه اي بيان ميكنم :

كنفرانسهاي خلع سلاح بطور مسلسل و خسته كننده تشكيل شده است ، در تمام آنها يك روش مداوم همواره دنبال گرديده است ، هر يك از دو جناح ميخواهد خود را طرفدار صلح معرفي كند و لذا هر كدام بزعم خود با پيشنهادهائي قدم بكنفرانس ميگذارد كه اگر مورد قبول واقع شود محسنات قابل ملاحظه اي را دارا خواهد بود اما هر دو جناح متوجه هستند كه پيشنهادهايشان متضمن نكته اي هم باشد كه جناح مقابل بطور قطع آنرا نتواند بپذيرد و هيچكدام از دو طرف مايل نيست كه راه عاقلانه اي كه مورد قبول هر دو باشد بيابد ، زيرا چنين سياستي را دال بر صلح جوئي ناشي از ضعف ميدانند . يكبار در سال 1955 دول غربي هنگام بكار بستن روشي كه وصف شد دچار دستپاچگي شرم آوري شدند ، پيشنهادهاي پرارزشي را جهت خلع سلاح مطرح ساختند اما با نهايت وحشت مشاهده كردند كه دولت اتحاد جماهير شوروي آن پيشنهادها را پذيرفت ، چاره جز اين نبود كه بيدرنگ آن پيشنهادها را پس بگيرند ، جزئيات اين قضيه را ميتوان

در کتاب «مسابقه تسليحاتي»« The Arm Races» اثر فيليپ نوئل بيکر« Philip noel – Baker » مطالعه کرد . بعقيده من هر کس اين کتاب را بخواند ناگزير باين نتيجه ميرسد که غرب و شرق طرفدار بي غل و غش خلع سلاح عمومي نيستند بلکه هر دو بدنبال آنند که بوسائلي خود را مبشر و منادي خلع سلاح جلوه دهند بدون آنکه تمايلي واقعي به نيل بدين آرزو داشته باشند .

امحاء آزمايشهاي اتمي مدتها مورد مذاکره قرار گرفته و غالباً بنظر ميرسيده است بزودي موافقتي در اين زمينه خواهد داد ، اما هميشه اين جناح يا جناح مقابل مطلب مورد اختلافات تازه اي را بميان کشيده و در نتيجه حصول توافق را مشکل ساخته است . در اين مورد بيش از همه دولت اتحاد جماهير شوروي را بايد ملامت کرد .

امحاء آزمايشهاي اتمي از دو جهت اهميت دارد ، از يکطرف باعث ميشود که دول ديگر باشکال بتوانند آنرا صاحب شوند ؛ و از طرف ديگر شر اهريمن « ريزش ذرات راديو آکتيو » را مادام که صلح برقرار است از سر نوع بشر دفع خواهد کرد . ريزش ذرات راديو آکتيو انواع گوناگون دارد . شايد استرونتيوم Strontium 90 و کربن 14 مهمترين آن باشد . اين دو محتوي غبار راديو آکتيويته اي است که از ارتفاع زياد در جو بوسيله باران يا باد و يا فقط در اثر عمل کند و آهسته جاذبه زمين پائين ميآيد و ناراحتي هاي گوناگوني را موجب ميشود ؛ شديدترين اين ناراحتيها سرطان استخوان فساد خون Leukamia و فساد سلولها Germcells است . از آنجا که اين بيماريها در موارد متعددي پيش ميآيد نميتوان در هر مورد معلوم داشت که ريزش ذرات راديو آکتيو علت آن بوده است يا نه ، ولي صرفنظر از دستجاتي که نفع خاصي دارند ، اين مطلب مورد اتفاق است که آزمايش هائي که تا سال 1948 بعمل آمد آمار تلفات سرطان و زايش بچه هاي ناقص الخلقه را افزايش داده است . دولتها همه ساله مبالغي صرف تحقيقات در باب پيش گيري سرطان ميکنند ولي در عين حال مبالغ بمراتب هنگفت تري صرف ايجاد و پيدايش آن مينمايند . در مورد تأثير آزمايشهاي اتمي بر جنين

من اظهار نظر يك متخصص وراثت آمريكائي را عيناً در زير ميآورم : ا . ه . ستارتوانت A . H . Startevant ميگويد : « اگر نوع بشر چندين نسل ديگر دوام كند ، منجر بتوالد افراد ناقص الخلقه اي ميشود . . . . باعث تأسف است كه صاحبمنصبي (دريا دار استروس) « Admiral Strauss » در مقام پر مسئوليتي اظهار داشته است كه كمترين آسيبي در اثر انتشار شديد راديو آكتيويته در جنين پديدار نميشود . »

اندكي بعد همين زيست شناس در خطابه اي اظهار داشت كه شايد از كودكاني كه در سال 1954 ، سال آزمايش بمب ئيدرژني ، بدنيا آمده اند 1800 نفر در اثر انتشار شديد راديو آكتيويته آزاد شده مبتلا شده باشند . در همان سال جانور شناس آمريكائي بنام كرت سترن « Curt Stern » اعلام داشت :

« اكنون ديگر همه مردم در بدنهاي خود مقدار كمي راديو آكتيويته از آزمايشهاي پيشين بمب اتمي جاي داده اند ؛ سترونيوم (داغ) در استخوانها و دندانها ، يد (داغ) iodineدر غدد تيروئيد . » (از كتاب « فروزانتر از هزار خورشيد صفحه 304 و 303 Brighter than a thousand suns) .

مايه بسي تأسف و است كه آدمي پيش چشم مي بيند مسابقه تسليحاتي اينگونه اخلاق و انسانيت را قلب كرده است . اگر من عالماً و عامداً باعث شوم كه يك فرد از افراد انساني به سرطان مبتلا شود مرا مظهر جنايت مي شناسند اما اگر من بجاي يكنفر وسيله ابتلاي هزاران نفر را فراهم آورم آنوقت ميهن پرستي شريف بحساب خواهم آمد .

نقصي كه در جنين پديدار ميشود بدبختانه موروثي ميگردد ، شخصي كه چنين ابتلائي داشته ممكن است بختش ياري كند و صاحب فرزندان تندرستي شود اما كودكان اين داغ پنهاني را حامل خواهند بود تا روزي كه در يكي از اعقاب آنان پديدار شود . نميتوان گفت كه در اثر آزمايشهائيكه تاكنون وقوع يافته است چه عده از مردم از حيث جنين آسيب ديده اند و آمارهائيكه تاكنون منتشر شده است نسبت باعتقادات سياسي منتشر كنندگان فرق ميكند ، آمار آنچه مسلم است اينكه اختلال و آسيب در جنين وارد شده

و اگر جنگ اتمي و ئيدرژني روي دهد چنين آسيب و اختلالي با شدت وحدت بسيار در ميان بقيته السيف نوع بشر وجود خواهد داشت .

نمائي از جهاني كه در آن نوع بشر پراكنده و تك تك بچشم ميخورد مركب از افرادي كه فقط ميتوانند فرزندان ديوانه و عفريت بوجود آورند بايد مورد توجه صدرنشيناني قرار گيرد كه با وجدان آسوده در باب امكان وقوع جنگ ئيدرژني تبادل نظر مينمايند .

نظريه انتقام آني ، كه آشكارا در غرب از آن جانبداري ميشود ، و شايد در شرق هم مورد قبول باشد ، چنانست كه از لحاظ نظامي دلائلي بسيار بنفع آن آورده ميشود ، اين نظريه از آنجا ناشي ميشود كه از لحاظ يكي از دو طرف ناگهان بحمله هاي نظير حمله پيرل هاربور Pearl Harbor (در جنگ دوم جهاني ژاپنيها بدون اعلان جنگ ناگهان به پيرل هاربور حمله كردند م) دست زند برتري عظيمي را از حيث قوا كسب ميكند و اگر طرف مقابل نخواهد در اثر چنين حمله اي بكلي از پاي درآيد بايد بيدرنگ پيش از آنكه آسيب التيام ناپذيري را متحمل شود به عمل متقابل دست زند . هر يك از دو جناح عقيده دارد كه جناح مقابل ، در هر لحظه ، ممكنست بحمله ناگهاني پردازد ، و در نتيجه هر دو جناح بايد ناگزير در حال آماده باش دائمي باشند كه حمله مهاجم را بتوانند با حمله متقابل آني جواب دهند . درين باب از كارهائي كه در غرب بعمل آمده است بيشتر اطلاع داريم تا شرق . ايالات متحده آمريكا شبكه وسيعي از ايستگاههاي رادار دارد كه شب و روز مترصدند اگر كوچكترين نشاني از نزديك شدن بمب افكنها يا موشكهاي شوروي ديدند اعلام خطر كنند ، بمحض آنكه رادار اثري حاكي از آنچه ياد شد نشان دهد بمب افكنهاي آمريكائي حامل بمبهاي ئيدرژني روانه روسيه خواهند شد . اشتباه زياد پيش آمده است . چند بار پرواز پرندگان وحشي ، و دست كم يكبار ماه با موشكهاي شوروي اشتباه شد ، علامت داده شد و بمب افكنها رهسپار مقصد شدند تا امروز اشتباه بموقع معلوم گرديده است و بمب افكنها باز پس خوانده شده اند ؛ اما هيچگونه تأميني وجود ندارد كه اشتباههاي آينده هم قبل از آنكه كار از دست رود معلوم گردد و

بمب افكنها فراخوانده شوند و چه بسا جهان در مهلكه جنگ اتمي و ئيدرژني فرو غلطد بدون آنكه قصدي پيش آيد ، ولي بمرور زمان و با جريان ماهها و سالهاي آينده كه قرار است جنگ سرد ادامه يابد اين احتمال تقريباً جنبه قطعيت بخود خواهد گرفت .

مادام كه نظريه انتقام آني با بمب ئيدرژني در دستور عمل قرار دارد بقاي ما آدميان در حال حاضر و سالهاي آتي فقط و فقط منوط ببخت و اقبال است . همين امر يكي از ضرورترين دلائلي است كه بنفع خلع سلاح اتمي و ئيدرژني وجود دارد .

بديهي است كه افتادن بمب ئيدرژني بدست دولتهاي ديگري كه تا امروز آنرا نداشته اند چيز مطبوعي نيست ، زيرا اين امر احتمال وقوع جنگ اتمي و ئيدرژني را بمراتب افزايش خواهد داد . با آنكه اينمطلب مورد اتفاق است معذلك هيچگونه عمل مؤثري براي جلوگيري از وقوع آن صورت نگرفته است ، در ابتدا فقط ايالات متحده آمريكا اسلحه هسته اي داشت ، سپس اتحاد جماهير شوري آنرا بدست آورد و بعد بريتانياي كبير ، اكنون احتمال ميرود فرانسه نيز آنرا ساخته باشد و ديري نخواهد گذشت كه چين هم سلاح هسته اي خواهد داشت ، بالاخره دولت هاي زيادي بآن دست خواهند يافت و آنزمان چندان دور نيست كه اگر اقدامي بعمل نيايد ، دو قدرت درجه دوم تمام دنيا را بهم بريزند .

تا اين تاريخ بمب ئيدرژني پليدترين سلاح كشتار دسته جمعي است كه ابداع شده ، اما روشن است كه چنانچه هرج و مرج بين المللي كنوني پا بپاي مهارت علمي ادامه پيدا كند بزودي حتي سلاح خطرناكتري ساخته خواهد شد ، زمزمه هائي درباره ماشين قيامت (Doomsday machine) شنيده ميشود ، اين ماشين اگر ساخته شود قادر است ، در يك لحظه ، تمام جهانيان را معدوم كند . هرمان كاهن اظهار داشته است اگر فكر ميكرد چنين سلاحي ارزش داشته باشد تقريباً بطور مسلم از عهده تعبيه آن بر ميآمد ، اما تاكنون ، خوشبختانه عقيده ندارد كه چنين ماشيني ضرورت

داشته باشد ، باري آشكار است اگر چگونگي ساختن اين دستگاه معلوم شود ملتي كه در معتقدات خود تعصب داشته باشد ، وقتي چشم انداز شكست را مشاهده كند ممكن است ازين سلاح استفاده كند . من ترديد ندارم كه هيتلر در آخرين روزهاي زندگي ترجيح ميداد نسل بشر را نابود كند و خود خفت و خواري تسليم را تحمل ننمايد .

گذشته از ماشين قيامت احتمالات ديگري هم وجود دارد كه نبايد از نظر دور داشت . جنگ شيميائي و ميكربي ، تا امروز ، باندازه بمب ئيدرژني مؤثر بشمار نيامده است . اما تمام قدرتهاي بزرگ سرگرم تكميل آنند و شايد طولي نكشد كه اسلحه شيميائي و ميكروبي هم كامل شود . احتمال ديگري هم كه شايد بزودي تحقق پذيرد وجود اقمار مصنوعي حامل سرنشين و بمب هاي ئيدرژني است. جهاني را در نظر آوريد كه در آن آسمان از پرواز روزانه اقمار مصنوعي روس و آمريكا تيره و تار است و هر قمري قادر است باران مرگ بر زمين ببارد . آيا زندگي در چنين اوضاع و احوالي ارزش زيستن را دارد ؟ آيا اعصاب نوع بشر تاب تحمل اين اوضاع را خواند داشت ؟ آيا مردمان سرانجام مصيبت ناگهاني را برزندگاني كه روز و ساعات آن لبريز از ترس و دهشت است ترجيح نخواهند داد ؟ من نميدانم ديگر چه وحشت و ترس تازه اي را براي ما درانبان دارند اما ميدانم كه اگر اقدام اساسي بعمل نيايد نوع انسان دانشمند محكوم به فنا است . در جهاني كه ما زندگي ميكنيم تمايل بمرگ بنحو موثر و فعالي حكمفرمااست و تا امروز اين تمايل در هر بحراني كه پيش آمده بر سلامت عقل چيره گشته است . اگر بنا است ما باقي بمانيم اين اوضاع نبايد ادامه يابد . در بقيه اين كتاب كوشش خواهم كرد راههائي كه متضمن نجات و بقاي آدمي است ارائه نمايم .

فصل چهارم

يا مرگ يا آزادي

در اين روزها ضد كمونيستهاي دو آتشه آمريكائي از پاتريك هنري Patric Hanry ميهن پرست دوران جنگ استقلال بسيار ياد ميكنند و شعار او را تكرار مينمايند . شهرت او بمناسبت شعاري است كه در آنزمان بدين مضمون مطرح ساخت : « بمن يا آزادي دهيد يا مرگ » . منظور كسانيكه شعار او را امروز تكرار ميكنند اينستكه جهان بهتر است از وجود بشرتهي باشد تا آنكه رژيم كمونيستي حاكم بر مردمان گردد . باري شعار مزبور از دهان پاتريك هنري مفهوم ديگري داشت . او از مقصد و هدف برحقي مدافعه ميكرد ، و بعلت خصومت انگليسها منظور و هدف او حاصل نميشد مگر آنكه آمريكائيان جانبازي كنند . در نتيجه ، مرگ او موجب پيشرفت كار آزادي ميشد . در چنان اوضاع و احوالي تأييد شعار او صحيح و شايسته بود .

بهر حال ، وقتي چنين شعاري براي موجه جلوه دادن جنگ اتمي و ئيدروژني پيش كشيده ميشود اوضاع و احوال بكلي فرق ميكند . ما نميدانيم نتيجه جنگ اتمي و ئيدرژني چه خواهد بود . ممكن است اين جنگ منجر به امحاء بشر گردد . شايد چند گروه پراكنده مركب از تاراجگران هرج و مرج طلب در جهاني كه هر گونه هم بستگي اجتماعي را از دست داده است باقي بمانند . مطبوع ترين تصويري كه ميتوان تجسم كرد آنستكه حكومتهاي استبدادي سخت گيري باقي بمانند كه در آن ضروريات زندگي شديداً جيره بندي شده باشد . هر من كاهن ، كه موجه نشان دادن جنگ با اسلحه

هسته اي را با شرايطي چند وجهه همت خود قرار داده است قبول دارد که بهترين نتيجه اي که در چنين جنگي ميتوان انتظار داشت آنستکه بقول او منجر به « فاجعه و سياليزم » شود (صفحه 438) . يگانه چيزي که جنگ کنوني بدان منتهي نخواهد شد همان نظم و آزادي است که مورد آرزوي پاتريك هنري بود و ستايش کنندگان امروزي او وانمود ميکنند که گويا به راهي که او رفت ميروند . (1)

بخاطر هدفي جان سپردن فضيلت است مشروط بر آنکه هدف انساني باشد و جانبازي آدمي باعث پيشرفت آن هدف گردد . اگر عملاً مسلم باشد که مرگ شما پيشرفت آن منظور را باعث شد . در آنصورت عمل شما فقط مبين تعصب محض خواهد بود . اين مطلب بخصوص وقتي روشن تر جلوه مينمايد که کساني اظهار ميدارند انهدام نوع بشر را بر پيروزي کمونيسم ترجيح ميدهند ، يا بعکس کسان ديگري ميگويند انهدام نوع بشر را بر عليه ضد کمونيسم رجحان ميدهند . فرض کنيد کمونيزم بدتر از آن باشد که سر سخت ترين دشمنان کمونيزم ميگويند معذلك در نسل هاي بعد که تحت اين رژيم رشد خواهند کرد امکان دارد پيشرفت و اصلاحي روي دهد . و باز فرض کنيد صد کمونيزم بدتر از آن باشد که پيروان افراطي استالين تصوير ميکنند بازهم همين استدلال صادق است . حکومت هاي استبدادي وحشت انگيزي در تاريخ گذشته وجود داشته اند ، اما در موقع خود يا معدوم شدند يا اصلاح و پيشرفتها و تعديلهائي در آنها پديد آمد . تا آدميان وجود دارند اصلاح و پيشرفت مقدور است : ولي در جهاني که از اجساد مردگان انباشته باشد نه ساختمان کمونيزم عملي است نه بر پا کردن جامعه اي ضد کمونيست .

آنها که نام « جهان آزاد » را زياد بزبان ميآورند و در اشاعه نفرت از کمونيزم از همه بيشتر زحمت ميکشند ، بانحاء مختلف نشان داده و ميدهند که در آنچه ميگويند صداقت و صميميتي وجود ندارد . با آنکه حکومت

1- مضحك اينجا است که همانها که بيش از همه شعار « يا مرگ يا آزادي » پاتريك هنري ورد زبانشان است هر کسي را که به مواد اصلاحي يکم و پنجم قانون اساسي ، که هر دو در اثر جد و جهد پاتريك هنري تنظيم شده است ، استناد کند خائن خطاب ميکنند .

پرتقال دست اندر کار کشتار مردم غیر سفید آنگولا است دولت انگلیس پا فرا گذاشت تا دوستي و محبت خود را به آن دولت باثبات برساند . اسپانیا تحت فرمانروائي فرانکو از آزادي ناچیزي باندازه آزادي روسیه خروشچف شاید هم کمتر برخوردار است با اینهمه جهان غرب بهر وسیله که ممکن شود جهت اثبات محبت خود بفرانکو متوسل میشود نیت بر پا کنندگان نمایش سوئز ، انگلیس و فرانسه ، همان اندازه پلید بود که نیت سرکوب کنندگان مردم مجارستان اگر چه صدمه اي که دسته اول وارد ساختند بمراتب کمتر بود چون بهر حال عمل آنان بموفقیت منجر نگردید . در کوبا ، گواتمالا و گینه ، انگلیس ، دولتهاي غربي تصمیم خود را علیرغم آرزوهاي مردم آنسامان بموقع اجرا گزاردند باین بهانه که اقدامشان براي حفظ نواحي یاد شده در جرگه دوستان دولتهاي غربي ضرورت داشته است . بتازگي عضویت حزب کمونیست در ایالات متحده آمریکا جرم جنائي اعلام شده است ، مگر آنکه عضو حزب بتواند ثابت کند که از هدف این مسلك مبني بر سرنگون ساختن حکومت از راه جبر و زور بي اطلاع بوده است . این قبیل اعمال جنایت علیه آزادي است و به نسبتي که اوضاع و احوال وخیم میشود ، امور بیشتري را جرم جنائي علیه آزادي خواهند ساخت .

در غرب تبلیغات گمراه کننده و دسته بندي و لشکر کشي بمراتب بیش از آنچه مردم آگاهند از طرف ارتش آمریکا صورت میگیرد . و نیز این حقیقت را نمي پذیرند که اعمال و محدودیتهائي از قبیل اختلاف ماهوي حکومت شرق و غرب را زائل میکند و از «جهان آزاد » جز ادعائي مضحك و نامي بي مسمي باقي نمي گذارد .

من باب مثال مسأله پایگاههاي آمریکا در بریتانیا را مورد مداقه قرار دهید ، از مردم بریتانیا چند نفر اطلاع دارند که در هر یك از این پایگاهها هسته مرکزي وجود دارد مرکب از خلبانهائیکه قادرند بهر اعلام خطري جواب دهند و چنان تعلیمات کاملي دیده اند که میتوانند هواپیماي خود را ظرف یك یا دو دقیقه بپرواز درآورند .

این هسته مرکزي بکلي از اردوگاه برکنار است و افراد اردوگاه

را بدان راه نيست . اين مركز خوابگاه ، رستوران ، كتابخانه ، سينما و وسائل لازم ديگر از خود دارد و نگهبانان مسلح مانع آنند كه ديگر آمريكائيان باين مركز راه يابند . يكماه يا دو ماه يكبار تمام افراد اين مركز از جمله فرمانده آن با هواپيما بآمريكا پس فرستاده ميشود و گروه جديدي جاي آنها را ميگيرد . مرداني كه در اين مركز دروني هستند مجاز نيستند كه به آمريكائيان ديگري كه در پايگاه انديا با مردم حومه اردوگاه تماس داشته باشند .

آشكار است كه منظور اصلي بي خبر نگاهداشتن مردم بريتانيا و استقرار اطاعت كوركورانه در ميان نفرات اين مركز است تا اوامر مافوق را بدون تأمل و تفكر بطور مكانيكي اجرا كنند . همه اين تمهيدات و بگير و به بندها و تعليمات براي پرورش چنين روحيه اي در افراد اين مركز است علاوه بر اين ، اوامري كه بايد افراد اردوگاه بموقع اجرا گذارند از طرف فرمانده آنان صادر نشده بلكه مستقيماً از واشنگتن ابلاغ ميشود . تصور اينكه بهنگام بحران حكومت بريتانيا بتواند كوچكترين نظارت و كنترلي بر اوامر صادر از واشنگتن اعمال كند فانتزي محض است . بديهي است كه لحظه انتظار ميرود اوامري از واشنگتن صادر گردد كه منجر بعمل انتقامي نيروهاي شوروي و انهدام مردم بريتانيا در ظرف يكساعت بشود .

موارد بسيار جالبي كه بهر حال قدرت نظاميان را در آمريكا نشان ميدهد داستان كلوداترلي است Claude Eatherly كسي كه علامت داد تا بمب اتمي بر هيروشيما افكنده شود . حكايت او همچنين نشان ميدهد كه در جهان امروز فقط از طريق نقض قانون آدمي ميتواند از زير بار ارتكاب جنايتهاي بي رحمانه شانه خالي كند . باو نگفته بودند كه اين بمب چه بلائي است و وقتي از نتيجه عمل خود مطلع شد از ترس و وحشت نزديك بود ديوانه شود . پس از آن سالهاي سال خويشتن را وقف آن كرد كه به انحاء مختلف از قوانين سرپيچي كند باين منظور كه توجه عامه را به بربريت و وحشيگري ناشي از استعمال اسلحه هسته اي معطوف سازد و احساس تقصيري كه بر وجود او مستولي بود تشفي دهد . اگر باين عمل متوسل نميشد شايد احساس

تقصير او را از پاي درميآورد . مقامات مسئوول تصميم گرفتند او را ديوانه معرفي كنند و هيأتي مركب از روان شناسان « اهل » (1) را دعوت كردند تا تصميم آنانرا تأئيد كند . اترلي فهميد و اظهار ندامت كرد . ترومن نه فهميد و نه اظهار ندامت كرد . من يكرشته از اظهارات اترلي را مطالعه كرده ام . اين اظهارات از دهان شخصي تندرست و عاقل بيرون آمده است . اما قدرت تبليغات گمراه كننده بحدي است كه همه مردم ، از جمله مراهم ، معتقد كرده بود كه اترلي ديوانه شده است .

همين اواخر ، در نتيجه سر و صدائي كه در مورد داستان اترلي راه افتاده بود ، دادستان كل واشنگتن دخالت كرد و در نتيجه اترلي كه مدت شش ماه در اطاقي زنداني بود نهايت مراقبت را در حفظ او بكار ميبردند بقسمي كه از بيمارستان منتقل گرديد كه برايش در آنجا امتيازهاي غير متداولي در نظر گرفتند و باو وعده دادند كه در آينده نزديك بدون آنكه ديگر تحت استنطاق قرار گيرد آزادش كنند . سرانجام هم او را آزاد نكردند ولي در حال حاضر خود او فرار كرده است .

باز هم بداستاني ديگر توجه شما را جلب مينمايم : ملاحظه كنيد در تحقيقاتي كه از يكفرد در كميته رسيدگي به فعاليتهاي ضد آمريكائي بعمل ميآيد ماجرا از چه قرار است . اگر كامل مردي كه جواني را پشت سر گذاشته است مورد بي مهري اين كميته قرار گيرد احضار ميشود و از آن پس سئوال و جواب هائي از اين قبيل پيش مي آيد :

س- سي سال قبل كه محصل بوديد آيا افرادي را مي شناختيد كه كمونيست بوده باشند؟ »

ج - «بله »

س- «ممكن است اسامي آنان را ذكر كنيد . »

ج- «نه»

مرد واژگون بختي كه مورد اين سئوال قرار گرفته است . بجرم اهانت به كميته مزبور روانه زندان ميشود مگر آنكه با دادن اسامي دوستان

1- Comformist

خود ، يا با ايراد اتهامات بي اساس بدوستان خود ، نسبت به كميته اداي احترام كند . (1)

منظور من از آنچه ياد شده دفاع از اتحاد جماهير شوروي نيست .

اتحاد جماهير شوروي بويژه در مجارستان و آلمان شرقي خفت و تحقير بسيار و بيرحمي وحشت انگيز نسبت بمردم آنسامان ، نشان داد و باندازه غرب در معرض همين ايرادها و اعتراض ها است : حكومت آلمان شرقي كه فقط با نيروي نظامي شوروي از مهلكه نجات يافت « جمهوري دموكراتيك آلمان » ناميده ميشود . اما آلودگي مشرق طهارت و برائت غرب را اثبات نميكند .

اين احساس كه « هر چه من مرتكب ميشوم صحيح و برحق است » در هر دو طرف بيك اندازه وجود دارد و در هر دو بيك اندازه نفرت انگيز است .

يكي از وحشت انگيزترين خصوصيات اسلحه هسته اي آنستكه اگر مورد استفاده قرار گيرد آسيب آن فقط دامن گير متخاصمان نميشود بلكه بيطرف ها نيز از شر آن در امان نمي مانند . بدينسان دولتهاي بيطرف هنگاميكه كوشش ميكنند ار وقوع جنگ جلوگيري بعمل آيد از بديهي ترين حق خود يعني صيانت نفس استفاده ميكنند . راست است كه هر دولتي حق دارد وقتي شكل حكومتش مورد مخالفت دولت خارجي قرار گرفت بدفاع پردازد ولي هيچ عدل و منصفي اجازه نميدهد كه براي استفاده از اين حق ميليونها مردمي كه ساكن كشورهاي بي طرف اند خود را از اين كشمكش ها بدور ميدارند قتل عام شوند . چگونه ميتوان از اين نظر دفاع كرد كه چون ما از كمونيسم خوشمان نمي آيد حق داريم عده كثيري از مردم آفريقا و هندوستان را كه يگانه آرزوي آنها آنستكه كسي كار بكارشان نداشته باشد قرباني كنيم ؟ آيا اين معناي دموكراسي است ؟ آيا دموكراسي ايجاب نميكند كه پاي ملتهاي غير متعهد در

1- در ميان مردم اين تصور رواج دارد كه اين قبيل حوادث با مرگ سناتور مكارتي ديگر روي نميدهد حال آنكه اينطور نيست . تازه ترين نشاني كه من خبر دارم در 1 آوريل 1961 روي دار هنگاميكه پيت سيگر Pete Seegerتصنيف خوان امريكائي بهمين اتهام بيكسال زندان محكوم شد .

امري كه مورد قبول و رضايتشان نيست بميان كشيده نشود ؟

من باب مثال مسأله برلن را مورد بررسي قرار دهيد . با نهايت وحشت مي بينيم كه هم ايالات متحده آمريكا و هم اتحاد جماهير شوروي آمادگي خود را دائر به توسل بجنگ اتمي و ئيدرژني اعلام داشته اند و چنين جنگي را بر پذيرش راه حلي كه مورد علاقه آنها نباشد ترجيح ميدهند . چنين اعلام خطرهائي كه جهانيان را با وحشت غير قابل تصوري روبرو ميسازد قابل تحمل نيست ، و در نتيجه سياست بازيهاي دو طرف است كه اين كشمكش تبرئه پذير جلوه مينمايد . شرارت كرملين يا وال استريت Wall Steet ، هر كدام را كه فرض كنيد ، در آنست كه به اصول جزمي اعتقاد دارند و در آن تعصب ميورزند . اين نحو تفكر سبب شده است كه ديدگانشان توان ديد و تشخيص منافع خودشان را هم نداشته باشد . شرق و غرب هنگام مذاكره ، اگر از عقل سالم بهره مند باشند ، يكديگر را بچشم دشمن نمي نگرند بلكه متفقاً اسلحه هسته اي را دشمن مشترك خواهند يافت . شرق و غرب هر دو منفعت مشتركي دارند و آن گريختن از تهديد انهدام ناشي از اسلحه هسته اي است . نفرت متقابل هر دو طرف را نسبت باين منفعت مشترك نا بينا ساخته است . در مذاكراتي كه واقع ميشود از دو طرف هيچكدام صادقانه آرزوي توافق را ندارد بلكه فقط و فقط مترصد است كه مبادا چيزي بنام پيروزي نصيب ديپلماسي طرف مقابل گردد .

در پشت اين دشمني متقابل ، برخي احساس هاي انساني نهفته است كه عمده ترين آنها غرور ، سوءظن ، ترس و عشق به قدرت است . مذاكره كنندگان گمان ميكنند كه حتي وقتي از اعطاي امتياز معقولي هم بحريف خود داري كردند موجبي جهت احساس غرور دارند و بدينطريق معمولاً مورد پشتيباني افكار كشور خود قرار ميگيرند ، سوءظن – كه ابداً بي پايه نيست – تا هنگاميكه حالت كنوني ميان شرق و غرب تغيير نكرده است سبب ميشود كه دو طرف نظر طرق مقابل را متضمن نكته اي گمان كند كه مذاكره كنندگان پاكباز و صديق آنها را اغفال كند و در دام زيركانه و شيطاني طرف مقابل نيفكند . ترس – كه آنهم بااوضاع و احوال امروزي غير معقول نيست – ثمره

همیشگي خود را ببار مي آورد بدینمعني که باعث عکس العمل هاي احمقانه اي میشود که همان خطر وقایع مورد وحشت را افزایش میدهد . این پدیده در زندگي خصوصي بسیار عادي است و روان شناسان با آن کاملاً آشنا هستند . در حالت ترس بیشتر مردم مشاعر خود را مي بازند و از روي غریزه حیواني واکنشهائي از خود نشان میدهند .

وقتي من میموني داشتم که در محلي خارج از خانه نگهداري میشد . آن محل آتش گرفت ، و براي نجات میمون لازم بود چند آدم زورمند اقدام کنند . اگر بحال خود رها میشد از ترس قادر بانجام عملي نمي بود و میسوخت و جان میسپرد وضع دول معظم در این روزگار همین گونه است . این مثال در باب خلع سلاح هم مصداق دارد . هر طرف از اسلحه هسته اي طرف مقابل در وحشت است و امنیت خود را در این میداند که تجهیزات هسته اي خود را افزایش دهد . طرف مقابل هم بطور طبیعي بهمین عمل دست میزند . در نتیجه تمام گامهائي که در راه کاهش تهدید فاجعه سلاح هسته اي برداشته میشود منتهي به تشدید خطر این فاجعه میگردد .

عشق به قدرت ، در اغفال و ترغیب ملت ها بادامه سیاستهاي غیر عقلائي شاید محرکي قوي تر از ترس باشد . با آنکه بخود بالیدن و رجز خواندن افراد روش ناپسند شناخته میشود ، رجزخواني و مبارزطلبي زمامداران ، بهر صورت ، مورد تحسین برمیخوریم که چون نمیخواستند بپذیرند که نیروي آنان را حدودي است سرانجام کارشان به مصیبت و بدبختي کشیده است . تسخیر جهان چنان آرزوي فریبنده اي بوده است که ملت ها یکي پس از دیگري براي نیل بدان از پاي درآمده اند . تازه ترین نمونه آن آلمان هیتلر است . اگر بعقب تر رویم نمونه هاي متعدد دیگري را خواهیم یافت که در میان آنان میتوان ناپلئون ، چنگیزخان و آتیلا را نام برد . آنها که داستان آفرینش را باور دارند افسانه قابیل برایشان نخستین مثال است . آن واژگون بخت هم گمان میکرد اگر هابیل را از میان بردارد نسل هاي بعدي را زیر فرمان خواهد داشت ، وقتي خروشچف تهدید میکند که غرب را نابود خواهد کرد ،

و هنگاميكه دالس ميگفت : « ما جنگ گرم را خواهيم برد . » من بياد حماقتهائي كه در گذشته روي داد مي افتم .

جنگ ، حتي اگر از دريچه محدود منفعت شخصي هم بنگريم سرا پا احمقانه بنظر ميرسد . ويراني ، بدبختي و مرگ را در كشور ديگران و سرزمين خود سبب شدن فقط از ديوانگان برمي آيد . اگر شرق و غرب بتوانند دشمني خود را بپايان رسانند ، آنگاه ميتوانند مهارت عملي امروز را مصروف نيكبختي خود سازد و بدون گرانباري ترس ، كه زاده ندانم كاري خود آنها است ادامه زندگي دهند . شيطان در دل هاي آدميان قرار دارد . اين ابزار و آلات وحشت زا ، نماي خارجي غرائز شيطاني ما است . در جهان غير انساني چيزي كه زمينه خصومت امروزي ميان آدميان را فراهم كرده باشد وجود ندارد . اشكال در انديشه ها و اعتقادات آدميان و راه چاره نيز منور ساختن اين انديشه ها و افكار است .

هستند كساني كه ميگويند ؛ « جنگ جزء طبيعت انسان است ، و طبيعت انسان تغيير پذير نيست . اگر جنگ ختام نوع بشر را متضمن است آه و افسوس كه از اين سرشت مختوم گزيري نيست . » اينگونه اظهارها از جانب كساني شنيده ميشود كه آه و افسوسشان تزوير و ريائي بيش نيست نميتوان انكار كرد كه آدميان و ملت هائي وجود دارند كه ستمكاري مورد علاقه آنها است اما چنين چيزي كه در طبيعت آدمي عشق بجنگ نهفته باشد و اين طبيعت را نتوان تغيير داد و چنان مردان و ملت هائي را نتوان مانع شد . صحت ندارد . كساني را كه به قتل نفس رغبت دارند بوسيله قانون كيفر مهار ميكنند . اينكار زندگي را بر ما تلخ و ناگوار نساخته است . همين استدلال را ميتوان در مورد ملت ها بكار برد ولو آنكه مورد پذيرش جنگ افروزان نباشد . كشور سوئد از سال 1814 ببعد دست بهيچگونه جنگي نيالوده است . از مردم آن ديار كه من ديده ام كسي را سراغ ندارم كه چون جنگي واقع نشده و موردي براي اطفاء آتش غريزي پيش نيامده است ، متحمل درد و رنج شده باشد . رقابت هاي مسالمت آميز فراوان است ، كه وجود آنها نبايد موجب تأسف باشد ، و آدميان با اشتغال بدانها ميتوانند غريزه جنگجوئي خود را كاملاً تشفي و تسكين

دهند . مبارزات سياسي در كشوري متمدن مسائل مورد اختلافي را بوجود ميآورد كه اگر مبارزه ميان دو ملت مختلف باشد بجنگ منتهي ميشود . اما مردان سياسي آزاديخواه بحدودي كه قوانين مقرر داشته است آگاهند و آنرا محترم مي شمارند .

اگر سازماني سياسي براي حل مسائل مورد اختلاف بوجود آيد و مردم نيز به محترم داشتن و رعايت مقررات آن سازمان عادت كنند ، بر اين امر در باب امور بين المللي هم مصداق پيدا ميكنند . از آن زمان كه اختلافات و مناقشات افراد مردم بوسيله دوئل حل ميشد مدت زماني نميگذرد ، و آنان كه آن روز از دوئل جانبداري ميكردند ميگفتند از ميان بردن آن مغاير طبع بشر است ، آنها ، مانند طرفداران امروزي جنگ ، فراموش ميكردند كه اين « طبيعت بشر » در اصل محصول عادات و رسوم و تعليم و تربيت است و در طبيعت مردم متمدن بهم ناچيزي از آن غريزه بشر اوليه بر جاي مانده است ، در ديده آيندگان ، اگر نوع بشر دوام كند ، جنگ بي معني خواهد بود . همانگونه كه دوئل در نظر ما مفهومي ندارد . بدون ترديد در آن هنگام نيز چند نفري كه جنون آدمكشي داشته باشند وجود خواهند داشت اما ديگر اين چند نفر در رأس حكومتها قرار نخواهند داشت .

فصل پنجم

دانشمندان و بمب ئيدروژني

بسياري از مردم دانشمندان را مسئوول خطري ميدانند كه امروز از ناحيه اسلحه هسته اي متوجه جهانيان است . دانشمنداني وجود دارند كه بحق بخشي از اين مسئوليت متوجه آنان ميشود . آنها كساني هستند كه از طرف دولت خود براي ساختن سلاح هسته اي بخدمت گمارده شده اند يا عهده دار كاوشهائي هستند كه هدف آن ساختن اين اسلحه است . اما اكثريت قابل ملاحظه اي از دانشمندان برجسته آنچه را در قوه داشته اند براي مبارزه با خطر سلاح هسته اي بكار بسته اند . سياستمداران ، مطبوعات و عامه مانع آن شده اند كه زحمات اين دانشمندان سرزبانها افتد و ندايشان بگوش مردمان برسد . در اين فصل كتاب اجازه ميخواهم چند كلمه اي درباره تلاشهاي آنان بگويم .

هنگاميكه حكومت آمريكا نخستين بار كار ساختن بمب ئيدرژني را پيش كشيد ، اپنهايمر Oppenheimer كه در ساختن بمب اتمي كار عمده را بر عهده داشت با طرح جديد مخالفت كرد . مقامات مسئول خشمگين شدند ، و صحبت از بعضي بي احتياطي هائي كه در گذشته از او سرزده بود ، و آنها هميشه از آن با خبر بوده اند ، بميان كشيدند و سرانجام در سال 1945 باين نتيجه رسيدند كه وجود او « خطر امنيتي » دارد ، بدينمعني كه از اين پس نبايد بهيچگونه اطلاع محرمانه اي دسترس داشته باشد . شايد برخي در اين كردار

او تناقص بنظرشان آيد و بگويند چگونه كسي كه ساختن بمب اتمي را با رغبت پذير شده از ساختن بمب ئيدرژني ابا دارد ، بمب اتمي در حين جنگ ساخته شد يعني هنگاميكه (گر چه غلط از آب درآمد ولي گمان معقولي بود) تصور ميشد هيتلر در آستانه كشف چگونگي ساختان آنست . ساختن بمب ئيدرژني در ايام صلح پيشنهاد گرديد هنگاميكه مسلم بود اگر طرح ساختمان آن بمرحله اجرا در آيد اتحاد جماهير شوري هم با همان سرعت مو فق بساختن آن ميشود و ديگر آنكه در دست داشتن اين اسلحه پيروزي هيچ يك از دو طرف را تأمين نميكند .

مقارن اين ايام آزمايش بمب ئيدرژني و قدرت تخريبي و انهدامي آزمون شده آن براي تمام دانشمنداني كه در استخدام حكومتهاي متبوع خود نبودند بمنزله شديدترين هشدار باش بود . به پايمردي كنت برنادوت Bernadotte Count ، عده اي از برجسته ترين نمايندگان دانش عصر ما (كه بهر حال همگي از ميان ملتهاي غربي بودند) در جزيره ماينو Mainau گرد آمدند و در پنجم ژوئيه سال 1955 بيانيه زيرا را امضاء كردند :

« ما امضاكنندگان اين بيانيه ، دانشمندان كشورهاي گوناگون ، از نژادهاي مختلف و با معتقدات مذهبي و سياسي گوناگون هستيم . اما يك وجه مشترك داريم و آن اينكه همگي ما بدريافت جايزه نوبل مفتخر و مباهي شده ايم .

« خرسنديم كه عمري را خدمتگزار دانش بوده ايم زيرا عقيده داريم پيشبرد علم زندگي بشر را باورتر ميسازد ولي چون مي بينيم كه همين دانش امروز است كه آدمي را با وسيله انهدام خود مجهز ميكند بخود مي آييم . »

« اگر جنگ عمومي درگيرد و اسلحه اي كه امروز در دسترس است مورد استفاده واقع شود ، احتمال آن ميرود كه جهان چنان آغشته به ذرات راديو اكتيويته گردد كه جنگ منجر به نابودي همه ملت ها اعم شود از متخاصم و بيطرف . »

« اگر جنگ بزرگي آغاز شود آيا تضميني هست كه باين صورت نابود كننده درنيايد ؟ بدينسان هر ملتي كه جنگ عمومي را شروع كند خود و تمام

جهان را به ورطه انهدام مي كشاند . »

« انكار نميكنم كه همين ترس از اسلحه انهدامي است كه صلح را تا به امروز در جهان ما مستقر داشته است . با اينهمه بنظر ما هر حكومتي كه باور كند ترس از اين اسلحه براي مدتي مديد وقوع جنگ را مانع خواهد شد دچار خطائي بسيار فريبنده شده است . بعكس ترس و تشديد روابط خصمانه مكرر در مكرر منجر به وقوع جنگ شده است و بهمين ترتيب ، بنظر ما ، آنكه اختلاف هاي كم اهميت را هنوز ميتوان با اسلحه غير هسته اي رفع كرد خود فريفتن است . ملت متخاصمي نيست كه بهنگام نزديك شدن خطر شكست ، از استعمال اسلحه اي كه علم امروز فراهم ميكند خودداري كند .

« بدينسان تمام ملت ها بايد داوطلبانه اعلام دارند كه از اين پس از اعمال زور بعنوان آخرين اقدام در سياست خارجي خود خوداري خواهند كرد . زيرا در غير اينصورت به وجود خود نيز خاتمه خواهند داد . »

دكتر لينوس پولينگ Dr. Linus Pauling كه يكي از پركارترين دانشمنداني است كه در جستجوي يافتن راههائي جهت كاهش خطر جنگ اتمي و ئيدرژني هستند طرحي تهيه كرده كه طي آن از سازمان ملل درخواست ميشد بعنوان نخستين گام در راه امحاء اسلحه هسته اي بر تحريم آزمايشهاي مربوط به اين اسلحه توافق بعمل آيد : اين طرح بامضاي 9235 دانشمند رسيد و در ژانويه سال 1958 تسليم مرحوم هامرشولد شد ، متن تقاضانامه مؤثر آنان چنين است :

« ما دانشمنداني كه امضايمان در پاي اين تقاضا نامه است ، اصرار ميورزيم كه بيدرنگ براي موقوف ساختن آزمايش بمب هاي هسته اي موافقتي بين المللي صورت پذيرد . »

« هر بمب هسته اي كه آزمايش ميشود ذرات راديو آكتيويته بيشتري را در سراسر جهان منتشر ميسازد . هر افزايشي كه در مقدار موجود بعمل آيد خطر بيشتري سلامت تمام مردم جهان را تهديد ميكند . در نطفه بشر آسيبي وارد ميسازد كه در اثر آن تعداد كودكان ناقص الخلقه در نسل هاي آينده بسيار افزايش خواهد يافت . »

« مادام که اين اسلحه فقط در اختيار سه قدرت بزرگ است حصول توافق در مورد نظارت بر اين اسلحه امکان پذير است . اگر آزمايش ها ادامه يابد ، و کشورهاي ديگر هم صاحب اين اسلحه شوند خطر بروز ناگهاني جنگ هسته اي ، در اثر بي مبالاتي رهبر بي مسئوولیت يکي از ملت ها بيشتر از پيش افزايش مي يابد .

« توافق بين المللي بر موقوف ساختن آزمايش اسلحه هسته اي را اينك ميتوان بمثابه نخستين گام در راه خلع سلاح بمعناي عام شناخت که مآلا بطرز مؤثري منجر به امحاء اسلحه هسته اي ميشود و امکان وقوع جنگ هسته اي را ، که براي نوع بشر فاجعه بشمار مي آيد . منتفي ميسازد . »

« ما همگي بسلامت نوع بشر علاقمنديم . بعنوان مردان علم از خطر هائي که بشر را تهديد ميکند باخبريم ولذا درخود احساس مسئوولیت بخصوصي ميکنيم که عامه را از آن مخاطرات باخبر گردانيم . بنظر ما لازم است که بي درنگ اقدامي بعمل آيد تا توافق مؤثري درباره موقوف ساختن آزمايشهاي اسلحه هسته اي حاصل شود . »

حکومت هندوستان گزارشي در اين زمينه تهيه کرد که تنظيم کنندگان آن از صالح ترين مردان علم بودند اين گزارش « انفجار هاي هسته اي و اثرات آن » بود ، نخستين چاپ آن در سال 1956 و دومين چاپ آن در سال 1958 در دهلي بعمل آمد . گزارش مزبور بسيار دقيق و قابل اعتماد است و بهمين جهت سياستمداران شرق و غرب را بکار نيامد و براي روزنامه نگاراني که در پي اخبار هيجان انگيزند سودي در بر نداشت . در نتيجه هم در غرب و هم در شرق مردم از آن بي خبر ماندند .

در ماه اوت سال 1955 اجتماع مهمي در « جامعه پارلمان حکومت جهاني (parliamentary aSSociation For World Government) ، فراهم آمد که در آن چهار نفر هم از اتباع دولت اتحاد جماهير شوروي و نمايندگاني از تمام کشورهاي مستقل جهان شرکت داشتند . شرکت کنندگان بهيچوجه محدود به نمايندگان مجلس هاي کشورهاي شرکت کننده نبودند . در ميان آنان دانشمند ، جامعه شناس و فيلسوف نيز وجود داشتند و دستور

جلسه رويهمرفته بوسيله مردان علم تنظيم گرديد . روسها مانند ديگران ، با روح دوستانه اي شركت جستند و غريبان هم با روش دوستانه مقابلي از آنان استقبال كردند . بتدريج كه كار بحث بيش ميرفت آشكار ميشد كه اگر رتق و فتق امور جهان بچنين هيأتهائي واگذار شود تيرگي شديد روابط شرق و غرب را ميتوانيد بسرعت كاهش دهند و بسياري مسائل كه براي حكومتها لاينحل است بدست آنها بنحوي كه بمنافع اساسي هيچ يك از دو طرف آسيبي وارد نيايد گشوده خواهد شد . در آغاز مباحثه من قطعنامه اي را بنظر شركت كنندگان رساندم كه پس از بحث و تغييرات جزئي كه در آن بعمل آمد بشرح زير باتفاق آرا بتصويب رسيد .

« از آنجا كه اكنون اين خطر وجود دارد كه اگر در آينده جنگي اتفاق افتد احتمال بكار بردن اسلحه هسته اي ميرود ، و از آنجا كه چنين اسلحه اي انهدام و تلفات بي قياسي را موجب ميشود ما اصرار ميورزيم كه حكومتهاي جهان بفهمند و علناً اعلام بدارند كه مقاصد و هدفهاي آنها ديگر با توسل بجنگ تأمين نخواهد شد . نتيجتاً اصرار ميورزيم هر چه زودتر رسيدگي بعمل آيد تا معلوم شود با استفاده از پيشرفت هاي اخير علم چه كمك هائي را در اختيار بشر بطور كلي ميتوان قرار داد و نيز اصرار ميورزيم كه وسائل حل مسالمت آميز اختلافات بين المللي بيش از بيش افزايش يابد . »

پس از تصويب قطعنامه فوق من چنين گفتم : « اين قطعنامه شايد متوجه شده باشيد . عين قطعنامه اي نيست كه من در آغاز كار پيشنهاد كردم . اختلاف هائي كه با آن قطعنامه دارد بمناسبت بحثي است كه با دوستان خود ، دانشمندان روس كرديم و خوشحالم بگوئيم آشكارا از آن پشتيباني كنم توافق حاصل نموديم . اين توافق و اتفاق آرا بسيار مهم است . در واقع من بي نهايت خرسندم كه قطعنامه بصورتي تنظيم گرديد كه دوستان روس ما هم بهمان اندازه از آن پشتيباني كنند كه ما غريبان ميكنيم اين طلايه چنان همكاري است كه آرزومندم روزبروز و سال بسال بيشتر و عميق تر شود تا اختلافاتي كه تا به امروز وجود داشته است از ميان برود . »

پرفسور س . ا . گولونسكي G.A.Golounsky عضو آكادمي علوم مسكو نيز چنين گفت : « دانشمندان شوروي اين وظيفه دلپذير را بمن محول كرده اند كه اعلام دارم پشتيبان اين قطعنامه اند .

ميخواهم مخصوصاً از روح همكاري و تفاهم متقابلي كه در كميته راهنما وجود داشت ، و در پرتو آن قطعنامه اي تنظيم گرديد كه باتفاق آرا پذيرفته شد ، نام ببريم .

تصميمات اين كميته قوت قانوني ندارد . مفهوم اين تصميم ها منحصراً مفهومي اختلافي است اما همين امر كه قطعنامه كنفرانس نه با رأي اكثريت بلكه باتفاق آرا تصويب گرديد و مبين احساسات فرد فرد نمايندگان كنفرانس است اهميت بسيار دارد .

ما اطمينان داريم كه پذيرش اين قطعنامه كمك مؤثري به تشديد صلح بين ملت ها و امنيت جهانيان خواهد كرد . »

پرفسور ا . و توپچيف A. V. Topchiev دبير علمي آكادمي شوروي در پايان كنفرانس صحبت كرد و از آنجمله گفت :

« بنظر دانشمندان شوروي اين كنفرانس بدون ترديد موفقيتي بحساب ميآيد . سراسر كنفرانس با روح تفاهم و تمايل بي غل و غش براي حصول توافق برگزار گرديد . خصوصيت اين كنفرانس آنستكه هم قطعنامه اصلي و هم تصميم هاي كميسيونها باتفاق آرا پذيرفته شده است و اين بسيار پرمعنا است . . .

كنفرانس ما نشان داد كه بر هر مسأله اي توافق ممكن الحصول است مشروط بر آنكه تمام شركت كنندگان صميمانه بخواهند توافقي حاصل شود و نظرات يكديگر را مورد توجه قرار دهند . . . لازم است خصوصيت مثبت ديگر كنفرانسمان را هم اعلام بداريم و آن اينكه ملاقات دانشمندان كشورهاي مختلف و تماس هاي مشخصي ميان آنان بدون شك به تحكيم و تشديد پيوندهاي بين ملل و موفقيت بيشتر علم كمك مؤثر ميكند . »

جريان كار در محيط صميميت و اشتياق بسيار پايان يافت . 2/3 سال

1955 دوران امید بود . کنفرانس عظیمي با موفقیت بسیار در هلسینکي در ماه ژوئن برگزار شد بنام « مجتمع جهاني صلح » . اداره کنندگان این اجتماع عموماً کمونیست بودند ولي غیر کمونیستها نیز بهمان اندازه در آن شرکت داشتند . من نتوانستم در آن حضور یابم ولي طرحي که گمان میکردم بر اساس آن بتوان اختلافهاي شرق و غرب را خاتمه داد تهیه کردم و بآن مجمع فرستادم . این طرح تقریباً مورد تأئید همه شرکت کنندگان آن کنفرانس قرار گرفت . باري محیط امیدبخش آن زمان را حکومت هاي غربي از میان بردند بدینترتیب که چون پیشنهادهاي آنان در باب خلع سلاح بطور غیر منتظره اي مورد قبول دولت اتحاد جماهیر شوروي قرا گرفت و بدینوسیله از تنظیم پیماني دائر بر موقوف ساختن آزمایشهاي اتمي و ئیدرژني جلوگیري بعمل آمد .

سازماني که من شخصاً با آن ارتباط نزدیك داشتم بنام جنبش پوگواش Pugwash Movement مشهور است . آغاز این جنبش هنگامي بود که من طرحي را براي ملاحظه عده محدودي از برجسته ترین مردان علم که انشتن در رأس آنان قرار داشت فرستادم .

آن مرحوم دو روز قبل از وفات آن طرح را امضاء کرد . هدف من آن بود که همکاري میان دانشمندان کمونیست و غیر کمونیست را بر مسائلي که در حدود صلاحیت فني آنانست تأمین کنم ، و نیز اگر مقدور شود ، همکاري آنانرا در اقدامات بین المللي مربوط به اسلحه هسته اي فراهم آورم . گمان میکردم بیانیه اي که به امضاي ده یا دوازده نفر از شایسته ترین مرداني که در آنزمان حیات داشتند رسیده باشد ، شاید ، در حکومت ها و افکار عامه مؤثر افتد . وقتي بنظرم رسید که امضاء باندازه کافي براي شروع کار در پاي طرح جمع آوري شده است ضمن یك کنفرانس مطبوعاتي که در تاریخ 9 ژوئیه 1955 صورت گرفت آنرا منتشر ساختم .

این کنفرانس را عده اي از کارمندان مجله هفتگي ابزرور Observer سازمان دادند و آن نشریه نیز در تشکیل آن کمك اساسي کرد . بختم یاربود

که پروفسور روت بلالت Rotblat را براي رياست كنفرانس يافتم .
متن آن بيانيه بدينقرار است :
« در اين وضع رقت باري كه بشر با آن مواجه است ، ما احساس مي كنم كه دانشمندان بايد در كنفرانسي گرد هم آيند و مخاطراتي را كه در نتيجه تكامل و پيشرفت اسلحه امحاء دسته جمعي بشر بوجود آمده است بسنجند و در باب قطعنامه اي نظير طرحي كه ضميمه است تبادل نظر كنند .
« در اين موقع ما نه بعنوان اعضاي فلان ملت يا قاره يا پيروان بهمان مذهب ، بلكه بعنوان بشر ، ابناء يك نوع و آنهم نوع بشر كه ادامه حياتش محل ترديد است سخن ميگوئيم . جهان عرصه تنازع است و آن نزاع دهشتناكي كه در سايه اش تمام كشمكش هاي ديگر از رونق و اعتبار ساقط شده اند مبارزه غول آساي (Tiatanic) كمونيزم و ضد كمونيزم است .
« كما بيش هر كس كه آگاهي سياسي دارد علاقمندي شديدي به يك يا تعداد بيشتري از اين مباحث نشان ميدهد اما درخواست ما از شما اينستكه ، اگر مقدورتان باشد ، چنين دلبستگي را كنار بگذاريد و خود را فقط ، از حيث زيست شناسي . ابناء يك نوع بحساب آوريد كه تاريخ برجسته اي را پشت سرگذاشته است و از ميان ماكسي نيست كه آرزوي امحاء اين نوع را بنمايد .
« كوشش ميكنيم در اين مقاله حتي يك كلمه هم كه نشان دهد روي سخن با جناح خاصي است بزبان نياوريم ، همه ما بيك اندازه در مخاطره هستيم و اگر اين مخاطره درك شود اميد هست كه بهمت هر دو طرف دفع گردد .
« از اين پس ناگزيريم بروشي نو بينديشيم ، بايد ياد بگيريم از خود نپرسيم كه چه اقداماتي ميتوان بعمل آورد تا طرف مورد علاقه ما بپيروزي نظامي نائل شود ، زيرا ديگر چنين اقداماتي وجود ندارد . بايد از خود برسيم چه اقداماتي ميتوان كرد كه از وقوع تصادم جلوگيري شود ؛ زيرا بروز تصادم براي تمام دسته ها فاجعه آميز است .
« قاطبه مردم ، و حتي بسياري از كسانيكه مشاغل پر مسئوليتي دارند

نميدانند در جنگي كه اسلحه هسته اي بكار رود چه بر سر بشر خواهد آمد . مردم هنوز به نابودي شهرها ميانديشند . بديهي است كه بمب هاي نواز بمب هاي قديم پر قدرت ترند و اگر يك بمب اتمي هيروشيما را منهدم كرد يك بمب ئيدروژني بزرگترين شهرها مانند نيويورك ، لندن و مسكو را ميتواند نابود سازد .

« ترديد نيست در جنگ ئيدروژني شهرهاي عظيم معدوم خواهند شد . ولي انهدام شهرها نسبت بآنچه كه روي خواهد داد مصيبت كم اهميت تري به شمار ميآيد .

اگر تمام ساكنان لندن ، نيويورك و مسكو نابود شوند بازهم احتمال آن هست كه جراحت جهان پس از گذشت چند قرن التيام يابد ، اما اكنون ، بويژه پس از آزمايش بيكيني Bikini ، ما ميدانيم كه بمب هاي هسته اي بذر انهدام را بتدريج بر نواحي وسيع تري از آنچه گمان پراكنده ميكنند .

« طبق اطلاع موثق اكنون ميتوان بمبي ساخت كه 2600 بار از بمبي كه هيروشيما را نابود كرد نيرومندتر باشد . چنين بمبي اگر نزديك زمين يا در زير آب منفجر شود ذرات راديو اكتيو را در فضاي بالاتر پراكنده ميسازد . اين ذرات بتدريج بصورت غبار يا باران مرگ آور بسطح زمين خواهد آمد . همين غبار بود كه بر ماهي گيران ژاپني فرود آمد و ماهي هاي صيد شده را هم آلوده ساخت .

« كسي نميداند انتشار اين ذرات كشنده بچه مقياس خواهد بود . اما مراجع معتبر در اين امر متفقند كه اگر جنگ ئدرژني بكار رود ترس آن هست كه مرگ و مير جهانگير شود – اقليتي بطور آني و اكثريت با شكنجه تدريجي امراض و فساد جسم از پا درآيند . »

« مردان برجسته علم ، مقامات معتبر نظامي مكرر در مكرر اعلام خطر كرده اند . هيچ يك از آنان ، حتي در مورد بدترين نتايج پيش بيني شده با قطعيت اظهار نظر نميكنند . فقط ميگويند احتمال ميرود چنين نتايجي به بار آيد ، و هيچ يك نميتوانند بطور قطع بگويند چنين نتايجي تحقق نخواهد

يافت . تا بامروز دليلي بدست نيامده كه در اظهار نظرهاي متخصصان ذره اي معتقدات و تعصبات سياسي آنان دخالت داشته باشد . نظرات آنان ، تا آنجا كه كاوشهاي ما معلوم داشته مبتني بر اطلاعات فني آنها است . معلوم شده است آنانكه بيش از همه ميدانند بيش از همه در باب نتايج احتمالي چنين جنگي در شبهه اند .

بنابراين ، مسأله اي كه ما در برابر شما مطرح ميسازيم راست و پوست كنده و بدون پرده پوشي بنحوي كه راه گريزي باقي نماند از اينقرار است :

آيا ما بايد فاتحه بشريت را بخوانيم ، يا نوع بشر بايد جنگ را از صفحه روزگار محو كند ؟ (1) مردم از روبرو شدن با شق ثاني شانه خالي مي كنند چون از ميان بردن جنگ كاري بس مشكل است .

« امحاء جنگ مستلزم تحديد حاكميت ملي است كه امري ناگوار به نظر ميآيد .(2) اما شايد آنچه بيش از همه درك اوضاع و احوالي را كه مادر آنيم مشكل ميسازد عبارت « نوع بشر » باشد كه مفهوم مبهم و انتزاعي دارد . مردم از اين عبارت كمتر بذهنشان خطور ميكند كه خطر متوجه خود آنان و فرزندان و زاد ورودشان باشد و گمان ميكنند اين خطر فقط متوجه گروهي انسانهاي نا مشخص است . نميدانند كه فرد فرد آنها و نيز افراد مورد عشق و محبت آنها نفربنفر در معرض خطر عظيم مرگ شكنجه آميزند . لذا آرزو ميكنند شايد بشود جنگ را مجاز دانست مشروط بر آنكه بكار بردن اسلحه امروز قدغن شود . »

اين اميد سرابي بيش نيست . هر توافقي بهنگام صلح در باب عدم استعمال بمبهاي ئيدرژني حاصل شود ،چون جنگ آغاز شود الزام آور تلقي نخواهد شد ، و بمحض آغاز جنگ دو طرف متخاصم ترتيب ساختن بمبهاي

1- پروفسور Joliot –Curie ميل دارد اين عبارت را اضافه كند ، « بعنوان وسيله حل اختلافهاي ميان دول »

2- پروفسور ، مذكور ميل دارد اضافه كند كه اين تحديد بايد بخاطر منفعت همه گان مورد موافقت تمام دول قرار گيرد .

ئيدرژني را خواهند داد ، زيرا اگر جناحي آنرا بسازد و جناح ديگر غفلت كند ، طرفي كه بمب را ساخته است بدون ترديد پيروز خواهد شد .

« با آنكه هر گونه توافق بر چشم پوشي از توليد اسلحه هسته اي ، بمثابه جزئي از تقليل سلاح عمومي (1) راه حل غائي و نهائي بدست ميدهد ، معذالك حاجات مهمي را برآورده ميسازد . نخست آنكه هر گونه توافقي كه بين شرق و غرب دست دهد همين اندازه كه از تيرگي روابط خواهد كاست مفيد است . دوم آنكه امحاء اسلحه هسته اي وقتي هر دو طرف باور كنند كه طرف مقابل صميمانه آنرا اجرا ميكند ، ترس از حمله اي ناگهاني نظير حمله پيرل هاربور Pearl Harbor را كاهش مي دهد ؛ اين ترس فعلاً هر دو طرف را در يك حالت نخستين گام بشمار ميآيد . بايد مورد استقبال ما قرار گيرد .

« ما عموماً از حيث احساس بي طرف نيستيم اما ، بعنوان افراد بشر ، بايد در خاطر داشته باشيم كه اگر مسائل متنازع فيه شرق و غرب بنا باشد بنحوي حل و فصل گردد كه تا حدي رضايت شخص را فراهم آورد ، خواه شخص كمونيست باشد يا ضد كمونيست آسيائي يا اروپائي ، سياه يا سفيد ، در آنصورت بايد بوسيله اي غير از جنگ حل و فصل شود . بايد آرزو كنيم كه اين امر هم در شرق و هم در غرب فهميده شود .

« در برابر ما ، اگر بخواهيم ، خوشبختي روزافزون ، دانش و خرد قرار دارد . آيا بجاي آن بايد مرگ و نيستي را برگزينيم براي آنكه نمي توانيم كشمكشهاي خود را فراموش كنيم ؟ ما بعنوان افراد نوع بشر دست بدامان همنوعان خود ميشويم : انسانيت خود را در خاطر بياوريد ، و هر چه جز آنست فراموش كنيد ، اگر اين كار از شما برآيد ، راه بهشت نو و اگر برنياييد خطر مرگ عالمگير در پيش روي شما است . »

پيشنهاد شد كنفرانسي از دانشمندان فراهم آيد و قطعنامه اي كم و بيش

1- پروفسور Muller اين حق را براي خود محفوظ ميدارد كه جمله مزبور بدينمعني باشد : « تقليل متعادل و همزمان همه سلاحها »

بقرار زير راي گزارده شود .
« قطعنامه : ما اين كنگره ، و بوسيله آن دانشمندان جهان و عامه را دعوت ميكنيم كه بر قطعنامه زير صحه گذارند :
« از آنجا كه هر جنگي در آينده پيش آيد بطور يقين اسلحه هسته اي در آن بكار خواهد رفت ، و از آنجا كه اين اسلحه بقاي نوع بشر را تهديد ميكند ، ما مصرانه خواهانيم كه حكومتهاي جهان اين امر را بفهمند و بعموم اعلام بدارند ، كه مقاصد آنان باتوسل به يك جنگ جهاني برآورده نخواهد شد ، و در نتيجه ، اصرار مي ورزيم ، كه وسايل مسالمت آميزي براي حل تمام مسائل مورد نزاع خود بيابند . »
روح اين قطعنامه بر كنفرانس هاي بعدي جنبش پوگواش فرمانروا بود . امضاهائي كه در پاي اين سند جمع آوري شد از اينقرار بود :
1- پرفسور Max Born (استاد فيزيك نظري در دانشگاههاي برلن ، فرانكفورت و گتينكن Gottingen ، استاد فلسفه طبيعي دراوينيور 1936-1953 برنده جايزه نوبل در فيزيك.
2- پرفسور P.W Bridgman (استاد دانشگاه Harvard برنده جايزه نوبل در فيزيك.
3- پرفسور البرت انشتن Elbert Einstein
4- پرفسور L . Infeld استاد دانشگاه ورشو . عضو فرهنگستان علوم لهستان ، (تحول در فيزيك و مسائل حركت دو كتابي كه باتفاق انشتن نوشته است .)
5- پرفسور J . F . Joliot – cUiie (استاد كلژ دوفرانس ، عضو انستيتو پزشكي و عضو فرهنگستان پزشكي ، رئيس فدراسيون كارگران علمي Scientific workers ، برنده جايزه نوبل در شيمي .
6- پروفسور H . J . Muller (سابقاً استاد دانشگاه مسكو ، هندوستان و غيره . اكنون استاد دانشگاه ايندياناIndiana برنده جايزه نوبل در فيزيولوژي و طب .

7- پرفسور Linus Pauling (مدير آزمايشگاههاي Gatesand Crellin ، موسسه تكنولوژي كاليفرنيا ، برنده جايزه نوبل در شيمي .
8- پرفسور C . F . Powell استاد دانشگاه بريستول Bristol برنده جايزه نوبل در فيزيك .
9- پرفسور J . Rotblat استاد فيزيك دانشگاه لندن ، كالج طب بيمارستان سنت بارتلمي St . Bartholomeuis Hospital .
10- برتراند راسل (برنده جايزه نوبل در ادبيات . م)
11- پرفسور Hideki Yukawa استاد دانشگاه كيولو Koto برنده جايزه نوبل در فيزيك . بيانيه اي را كه ياد شد همراه با نامه زير براي روساي دولتهاي مختلف فرستادم :
آقاي عزيز . . .
بضميمه بيان نامه برجسته ترين مراجع صلاحيتدار را در باب جنگ هسته اي ارسال ميدارد . در آن ، خطر شديد و جبران ناپذير فاجعه اي كه در نتيجه چنين جنگي پيش خواهد آمد ، و بالنتيجه ضرورت يافتن راهي جز جنگ كه بتوان بوسيله آن مناقشات بين المللي را حل وفصل كرد ، ايضاح گرديده است . از صميم دل آرزودارم كه شما عقيده خود را براي عموم در باب مسأله اي كه در اين بيان نامه مطرح شده و جدي ترين مسأله اي است كه نژاد بشر تاكنون با آن مواجه شده است ، بيان داريد .
با تقديم احترام
برتراندراسل
هنگام انتشار اين بيان نامه ، يازده امضاء جمع آوري شده بود (دو نفر از امضا كنندگان با شرايطي مختصر امضاء كرده بودند) . در بيانيه تشكيل كنفرانس بين المللي از دانشمندان شرق و غرب و نيز ملت هاي غير متعهد Uncommitted پيشنهاد شده بود ، مانع عمده در راه افتتاح چنين كنفرانسي مشكل مالي بود ، زيرا كمتر كسي از ميان مردان علم استطاعت پرداخت هزينه مسافرت خود را داشت . از پيش تصميم گرفته شده بود كه از هيچ يك از موسسه هائي كه بيش از آن تاريخ تأسيس يافته بودند اعانه قبول نشود ، اما گشاده دستي سايرس ايتون Cyrus Eatou مانع را مرتفع ساخت . او ملك

خود را درپوگواش Pug Wash نواسکونیا Nova Scotia در اختیار کنگره گزارد و با پرداخت اعانه هائي مخارج لازم را عهده برآمد . چنانکه امید میرفت ، معلوم شد هنگامیکه دانشمندان کشورهاي مختلف با عقاید سیاسي گوناگون در محیط دوستانه اي به گفتگو پردازند ، به توافق هائي عظیم تر از آنچه که مذاکرات رسمي و کنفرانس ها نصیب دولت ها میشود ، نائل میگردد . پس از نخستین کنفرانس کمیته اي دائمي تشکیل گردید که کنفرانسهاي آینده را سازمان دهد . علاوه بر کنفرانس هاي کوچك جهت رسیدگي به مسأله اي خاص تشکیل میشود ، تصمیم گرفته شد کنفرانس هاي بزرگي هم بمنظور رسیدگي به مسائل اقتصادي و اجتماعي برپا شود و دعوت شوندگان محدود به مردان علم نباشند بلکه جامعه شناسان و اقتصاد دانان و دیگر کساني را که عقایدشان گرانبها است شامل شود . تاکنون 6 کنفرانس از این نوع تشکیل شده است . (1) و در این کنفرانسها گزارشهائي تهیه گردیده است که نمایندگان کشورهاي کمونیست و غربیان و نیز کشورهاي غیر متعهد بدانها رأي داده اند . بعنوان یکي از جالبترین این گزارشها من قسمت هائي از « اعلامیه وین » مورخ 20 سپتامبر 1958 را ، که در سومین کنفرانس پوگواش باتفاق آرا پذیرفته شد ، نقل میکنم ، فقط یکي از شرکت کنندگان که آمریکائي بود از دادن رأي خودداري کرد . در این گزارش « بخشي از آن » آمده است که :

« ما در کیتز بوهل Kitzbuhel و وین در زماني گرد مي آییم که مسلم شده پیشرفت اسلحه هسته اي بشر را قادر به انهدام تمدن ، و در واقع ، قادر به انهدام خود او کرده است ؛ حتي اسباب انهدام مؤثرتري در دست ساختن است . دانشمنداني که در جمع ماحضور بهمرسانیده اند از مدتها پیش در کار این پیشرفت وارد بوده اند ، و بالاتفاق برآنند که یك جنگ هسته اي سنگ تام براي همه جهانیان فاجعه اي بي سابقه خواهد بود .

1- باید متذکر شوم که هیچکدام از این کنفرانسها در پوگواش برگزار نشد و کنفرانسهائي هم که در پوگواش تشکیل شد هیچگونه ارتباطي با جنبش پوگواش ندارد . تاریخچه جنبش پوگواش بزودي پرفسور Rotblal بچاپ خواهد رسید . یادآور میشوم که اثر او سراسر حائز اهمیت بسیار اوست .

« بنظر ما دفاع در برابر حمله با سلاح هسته اي بسيار مشكل است . اعتقاد بي پايه به اقدامات تدافعي حتي ممكن است به وقوع جنگ كمك كند . »

« با آنكه ممكن است ملت ها بر امحاء اسلحه هسته اي و ديگر سلاحهاي كشتار دسته جمعي از زرادخانه جهان توافق كنند ، با اينهمه آگاهي از چگونگي ساختن اين سلاح را هرگز نمي توان نابود كرد . اين وقوف و آگاهي هميشه بصورت تهديد بالقوه اي براي نوع بشر وجود خواهد داشت . در هر جنگ مهمي كه در آينده درگيرد ، هر يك از دولتهاي متخاصم نه فقط خود را در ساختن اسلحه هسته اي آزاد احساس ميكند بلكه انجام آن را اجباري تلقي مينمايد ؛ زيرا بهنگام جدال هيچ دولتي نمي تواند مطمئن باشد كه دشمن دست به اينكار نخواهد زد . »

« در چنين احوالي ، ما برآنيم كه ، براي يك كشور مهم صنعتي مدتي كمتر از يكسال طول ميكشد تا كارگرد آوري و انبار كردن لسلحه هسته اي را آغاز كند . از آن پس تنها مانعي كه سر راه بكار بردن آن در جنگ وجود خواهد داشت موافقتنامه هائي است كه بهنگام صلح تنظيم و امضاء شده است . نيروي قاطعي كه در اسلحه هسته اي وجود دارد ، بهر تقدير ، وسوسه استعمال آنرا در جنگ مقاومت ناپذير ميسازد ، به ويژه اين وسوسه براي رهبراني كه با شكست روبرو ميشوند مقاومت ناپذيرتر ميگردد بنابراين ، بنظر ميرسد كه در هر گونه جنگ مهمي كه در آينده روي دهد ، احتمال بكار بردن اسلحه هسته اي ، باتمام نتايج دهشتبار آن درميان است . »

« گاه اظهار ميشود كه در جنگهاي محلي ، با مقاصد محدود ، ممكنست بدون آنكه منجر به نتايج فاجعه آميز شوند ، وقوع يابند . تاريخ نشان ميدهد كه ، بهر حال ، خطر تبديل تصادم هاي ناحيه اي به جنگ هاي مهم از آن عظيم تر است ، كه در عصر اسلحه هسته اي امحاء دسته جمعي مردم ، بتوان بدان سرفرود آورد . بدينسان بشر بايد از ميان بردن هر گونه جنگ از جمله جنگهاي ناحيه اي راوجهه همت خود قرار دهد .

« مسابقه تسليحاتي نتيجه عدم اعتمادي است كه دولتها به يكديگر دارند . خود اين سابقه هم آتش عدم اعتماد را دامن ميزند . بدينترتيب هر

اقدامي كه از مسابقه تسليحاتي بكاهد حتي اگر منجر به تقليل اندكي در تسليحات و نيروهاي مسلح ، بر پايه اي عادلانه بشود و بتوان نظارت لازم را در مورد آن اعمال كرد ، مورد علاقه و دلخواه خواهد بود . هر گونه اقدامي در اين جهت مورد استقبال ما است ، و به ويژه ، موافقت اخير ژنو ميان نمايندگان شرق و غرب در باب امكان تشخيص انفجارهاي آزمايشي مورد پشتيباني ما است . پس از يك رشته مذاكرات توأم با عدم موفقيت كه در زمينه خلع سلاح بين المللي صورت گرفت ، اين نخستين موافقت بالاتفاقي كه بدست آمد براي ما مردان علم متضمن لذتي خاص است . زيرا تفاهم متقابل و هدف مشترك مردان علم از كشورهاي مختلف حصول اين توافق را موجب شد . با رضايت خاطر مي بينيم حكومتهاي ايالات متحده آمريكا ، انگلستان و اتحاد جماهير شوروي توضيحات و نتيجه اي را كه در گزارش متخصصان فن آمده است تأئيد بزودي منجر به موافقتنامه اي بين المللي در باب قطع هر گونه آزمايش اسلحه هسته اي و ايجاد دستگاه نظارت مؤثري بشود . در راه تعديل وخامت روابط بين المللي و پايان مسابقه تسليحات اين نخستين گام خواهد بود .

« استنتاج هاي ما در باب عواقب احتمالي جنگ بوسيله گزارش ها و اسنادي كه به كنفرانس ما تسليم شده تأييد گرديده است . اين اسناد حاكي است كه در جنگ آينده ، اگر قسمت مهمي از اسلحه هسته اي كه تا امروز ساخته شده است به شهرها و حومه آنها نشانه گيري شود مراكز تمدن در كشورهاي متخاصم نابود خواهد شد ، و اكثريت جمعيت به هلاكت خواهند رسيد . اين امر حتمي است خواه قدرت بمبهائي كه بكار ميروند از شكافتن هسته اي حاصل شده باشد (بمبهاي « كثيف ») خواه از تركيب هسته اي (بمبهاي « تميز») . علاوه بر انهدام مراكز مهم جمعيت وضعيت ما چنين بمبهائي اقتصاد كشور مورد حمله را نيز ، در اثر انهدام وسايل حياتي توزيع و ارتباط آن كشور ، فلج ميسازد .

« دولتهاي مهم تاكنون انبارهاي وسيعي از اسلحه هسته اي « كثيف »

فراهم آورده اند . ظاهراً به اين كار همچنان ادامه ميدهند . اگر مطلقاً از نظر گاه نظامي بنگريم ، بمبهاي كثيف در بعض موارد محسناتي را دارا هستند ؛ همين امر احتمال استفاده از آنها را در جنگي مهم بيشتر مي كند .

ريزش محلي ذرات راديو آكتيو كه ناشي از استعمال تعداد بمبهاي « كثيف » است مرگ عده بيشماري از مردم كشور مورد حمله را باعث خواهد شد . بدنبال انفجار تعداد زيادي از اين بمبها (هر انفجار برابر ميليونها تن مواد منفجره شيميائي عادي) ، ريزش ذرات راديو اكتيو ، نه فقط در كشورهائي كه مورد اصابت بمب واقع شده باشند بلكه در تمام روي زمين با شدت متغييري آغاز ميشود . بدينسان ميليونها نفر نه فقط از مردم كشورهاي متخاصم بلكه از كشورهاي غير متخاصم نيز ، در اثر صدمات راديو اكتيويته به هلاكت خواهند رسيد .

راديو اكتيويته در ارگانيسم بشر و ديگر جان داران همه جا . آسيب مهم طويل المده ديگري را هم ، موجب ميگردد . از صدمات جسمي ، مانند سرطان خون ، سرطان استخوان و كاهش طول عمر گرفته ، تا آسيبي كه به جنين وارد ميشود و آثار و علائم موروثي را كه به فرزندان و نسل هاي آينده منتقل مي گردد .

آشكار است كه آسيب جنگ هسته اي بر جنين بسيار بسيار بيش از آسيبي است كه در نتيجه آزمايشهاي اسلحه هسته اي پديدار ميشود . بدينترتيب مساله مهم و فوري كه در برابر بشر قرار دارد آنستكه شرايطي به وجود آورد تا جنگ از پهناي گيتي رخت بربندد :

« ما برآنيم كه در امر استقرار اعتماد و همكاري ميان ملل وظيفه مهمي برذمه ما مردان علم قرار دارد . سنت ديرين ، علم را وظيفه اي بين المللي شناخته است . دانشمندان عليرغم داشتن تابعيت هاي ملي گوناگون به آساني پايه مشتركي جهت تفاهم ميان خود مي يابند . استنباط ها و روشهاي آنان يكي است . عليرغم اختلافهائي كه در نظر فلسفي ، اقتصادي و سياسي آنان است هدفهاي علمي آنان يكي است .

« اهميت علم كه روز بروز بسرعت در امور بشر افزايش مي يابد ، اهميت تفاهم اجتماعي را افزون ميسازد . قابليتي كه دانشمندان در سراسر جهان براي تفاهم و همكاري با يكديگر دارند ، وسيله گرانبهائي جهت ايجاد پيوند ميان ملل و متحد ساختن آنها برگرد هدفهاي مشترك بشمار مي آيد .

ما برآنيم كه كاركردن با يكديگر در هر زمينه اي كه همكاري بين المللي امكان پذير باشد كمك مهمي به استقرار تفاهم مشترك ميان ملت ها خواهد كرد . اين امر به ايجاد محيط اعتماد متقابل ، كه براي حل مناقشات سياسي ميان ملل ضرورت دارد، و نيز براي انجام خلع سلاح بنحو مؤثر شرط اساسي بشمار ميرود ، كمك خواهد كرد . اميدواريم دانشمندان جهان مسئوليتي را كه در برابر بشر و ملت هاي خود دارند درك كنند و از صرف وقت و انديشه و توان خود در پيشبرد امر همكاري بين المللي مضايقه ننمايند .

« ما برآنيم كه علم هنگامي به بهترين صورت خدمتگزار بشر باشد كه از هر گونه اصول جزئي كه از خارج بر آن تحميل شود آزاد و فارغ باشد و بتواند حق خود را در باب ترديد در مباني خود به كار بندد . . . . »

در محيط عدم اعتمادي كه اكنون ميان ملت ها وجود دارد ، در اين دوران مسابقه تفوق نظامي كه ناشي از همان عدم اعتماد است ، تمام چشمه هاي علم فيزيك ، شيمي ، زيست شناسي ، روان شناسي بيش از پيش در راه پيشبرد مقاصد نظامي بكار گرفته شده است . در ديده مردم بسياري از كشورها ، علم وسيله رشد و پيشرفت اسلحه جلوه گر شده است .

مردان علم يا بخاطر تضمين امنيت ملي مورد تجليل قرار ميگيرند يا بدانجهت كه اسلحه ابداعي آنان وسيله كشتار دسته جمعي است و نوع بشر در مخاطره افكنده محكوم ميشوند . كمك هاي مادي روزافزوني كه در بسياري از كشورها به كار پيشبرد علم اختصاص يافته بطور عمده بجهت اهميتي است كه علم بطور مستقيم يا غير مستقيم ، براي قدرت نظامي ملت و درجه پيروزي آن در مسابقه تسليحاتي دارد . اين امر باعث ميشود كه علم از مقصد واقعي

خود منحرف گردد ، مقصد واقعي علم افزايش معلومات بشر و افزايش تفوق آدمي بر نيروهاي طبيعت بخاطر منفعت نوع بشر است . شرايطي كه اوضاع و احوال كنوني را موجب شده باعث تأسف ما است . ما دست بدامان ملل و حكومتهاي آنان ميشويم تا شرايط صلح پاي دار و پر دوامي را به وجود آورند . (1)

بتازگي جنبش پوگواش مورد لطف كميته امنيت داخلي مجلس سناي كشورهاي متحده آمريكا قرار گرفته است . (يكي از كميته هاي فرعي كميته قضائي سناي ايالات متحده .) گزارش كميته مزبور براستي سندي شگفت انگيز است . در اين سند هر كس از مردم كشورهاي غربي تمايل به كاهش وخامت روابط ميان غرب و شرق نشان دهد بدون ترديد طرفدار كمونيستها شناخته شده است ، هر گونه تماس كما بيش دوستانه اي كه ميان يك كمونيست و يك غير كمونيست برقرار شود ، فرد كمونيست از لحاظ هوش و فطانت ، بر فرد غير كمونيست ، هر قدر هم كه قابل باشد برتر اعلام شده است : هر كمونيستي كه در كنفرانسهاي پوگواش شركت ميكند سياست دولت خود را بيان ميدارد . با اينهمه ، و علي رغم اعلاميه هاي پوگواش در جانب داري از صلح كه كمونيستها آنرا امضاء كرده اند ، حكومت روسيه مايل به جنگ است . در اين گزارش حيله اي بكار گرفته شده كه براستي حيرت انگيز است . در توضيحي كه بمن اختصاص دارد بيان من بدين شرح « ما بايد بياموزيم كه از خود نپرسيم چه اقداماتي ميتوان بعمل آورد تا اطراف مورد علاقه ما

1- اين بيان نامه را دانشمندان زير امضاء كرده بودند :

استراليا يكنفر – اطريش يكنفر – بلغارستان يكنفر – دانمارك يكنفر – آلمان شرقي يكنفر – مجارستان يكنفر – هلند يكنفر – نروژ يكنفر – لهستان يكنفر – يوگوسلاوي يكنفر – كانادا دو نفر – چكوسلواكي دو نفر – ايتاليا دو نفر – هندوستان سه نفر – فرانسه 4 نفر – آلمان غربي 5 نفر – ژاپن 5 نفر بريتانيا 7 نفر روسيه ده نفر آمريكا بيست نفر بخصوص توجه شما را بدان قسمت كه اهميت آزاد بودن علم را از اصول جزئي مورد تأكيد قرار ميداد جلب مينمايم كه هر ده نفر دانشمند شوروي آنرا امضاء كردند .

پيروز شود ، زيرا ديگر چنين اقداماتي وجود ندارد . » آورده شده ام جمله آخر حذف گرديده است . در گزارش توضيح داده ميشود كه نظرات من در باب سياست در سال 1959 ديگر آن نيست كه در سال 1948 بود . و با مهرباني مي افزايد كه « در سال 1948 راسل فقط 76 سال داشت حال آن كه در سال 1959 ، 87 ساله بوده است . »

ديگر ياد نشده كه در فاصله اين دو تاريخ تغيير ديگري هم ، كه به احتمال بسيار از كهولت وضع جسمي و دماغي كه نصيب من شده مهمتر مي باشد روي داده است – يعني پيش از آن تاريخ فقط آمريكا بمب اتمي داشت ، در صورتيكه بعد از آن ، هم آمريكا و هم روسيه بمب ئيدرژني را صاحب شده اند . گزارش همچنان ادامه مي يابد كه ثابت كند در كنفرانس هاي پوگواش كمونيست ها هم شركت داشته اند ، گويا همين نكته به تنهائي كافي است كه اين كنفرانس ها را از اعتبار ساقط كند .

خود هدف كاهش از وخامت روابط شرق و غرب ، كه بدون حضور كمونيستها نميتوان آن را دنبال كرد ، امري شايسته ملامت نگريسته شده است . تأييد مسكو را از كتاب پرفسور پولينگ بنام « جنگ بس» نقل كرده اند و آن را دليل بر فساد عقيده پولينگ اعلام داشته اند ظاهراً بر اين پايه كه هيچ شخص پيرو نظرات غرب نمي تواند بر ضد جنگ هسته اي باشد .

تمام اينها انتقادهاي كم اهميت تري است و از آن فقط اين نتيجه به دست مي آيد كه دانشمندان غرب ، چنانكه گزارش حاكي است مردمي ساده لوح اند « كه با خوشحالي باورشان ميشود محرك شوروي ها در شركت در اين كنفرانس ها فقط دانش پژوهانه به پيشبرد علم بين المللي يا عشق به تحكيم جنبش خلع سلاح و صلح ميان ملت ها بوده است . » يا للعجب چشمان عقاب گون كميته امنيت داخلي سناي آمريكا محرك هاي پنهاني دانشمنداني را كه در كنفرانس هاي پوگواش شركت كرده اند از نظر دور نداشته است . عنوان يك قسمت از گزارش « ترغيب به فعاليت خيانتكارانه » است . در اين بخش شرحي در باب فعاليتهاي آلان نن مي Alan Nunn May، ژوليوس روزنبرك Julius Roscnberg و كلوس فوكس Klaus Fuchs آمده است .

بدينمنظور كه بخواننده حالي كنند كه اين « خيانتكاران » بنحوي با پوگواش مربوط بوده اند . من به كمتر سند تبليغاتي برخورده ام كه در آن تا بدين حد نادرستي بكار رفته باشد .

در سراسر اين گزارش كوشش شده است اين نظر تلقين شود كه روسهاي فاسدالعقيده ستايشگر صلح اند . حال آنكه آمريكائيان وطن خواه ستايشگر جنگ . هر آدمي بي نظر و غرضي كه اين گزارش را بخواند و باور كند ناگزير از روسها جانبداري خواهد كرد .

خوشبختانه جهان غرب بدان سياهي كه در اين گزارش ترسيم شده است نمي باشد . ولي بسيار خلاف عقل است قدرتهائي را كه كميته هاي سنا از لحاظ پي گرد دارند ناديده بگيريم و فراموش كنيم كه اين كميته ها از اين اقتدارات بطور كلي ، بدينمنظور استفاده مي كنند كه هر اقدامي را كه عقل سالم اقتضا ميكند عقيم سازند و بي اعتبار جلوه دهند .

فصل ششم

شرايط ديرپاي دوام نوع بشر

در اين فصل از خواننده ميخواهم كه فعلاً ، شرح و تفصيل تاريخ اخير و احتمالات سياسي مربوط به آينده نزديك را از ياد ببرد . و نيز از او ميخواهم كه آنچه را دوست ميدارد و آنچه را دوست نميدارد ، هر آنچه كه مي پسندد و هر آنچه كه بدور ميريزد ، آنچه را كه صحيح و خير ميشمارد و آنچه را نا صحيح و شر تشخيص مي كند از خاطر بزداید . در اين فصل هدف من آنستكه ، با روش مطلقاً علمي و بيطرفانه ، شرايطي را كه براي دوام نوع بشر ضرورت دارد مورد بررسي قرار دهم . (آنقدر كه مطلب به شرايط جسمي بستگي دارد) ، بنظر نميرسد كه زندگاني ، و از آنجمله زندگاني نوع بشر ، تا ميليونها سال ديگر دوام نكند . خطر از سوي شرايط جسمي يا زيست شناسي نوع بشر را تهديد نمي كند بلكه خطر از خود بشر ناشي ميشود . آدمي تا به امروز زندگاني خود را با جهل ادامه داده است . آيا اكنون كه آن درجه از جهل كه مفيد مي نمود از ميان رفته است خواهد توانست به حيات خود ادامه دهد ؟

دوام زندگاني بشر به يك صورت كم و بيش موقتي امكان پذير هست كه نمي توان اين صورت را بكلي بعيد شمرد . ممكن است جنگ هسته اي در آينده نزديك باقيماندگاني بر جاي گذارد ، اما از اسباب و لوازم تمدن چيزي بر جاي نخواهد گذارد . بقيع السيف شايد مدتي دراز تمام وقتشان مصروف تهيه

قوت لايموت شود . از داشتن سازمانهاي اجتماعي محروم و از انتقال معلومات و تكنيك به نسل هاي آينده بكلي عاجز خواهند بود . در چنان اوضاع و احوالي آدمي بايد دوره تاريخ صد هزار سال اخير را از نو طي كند و پس از آنكه سرانجام به آن درجه از خود كه ما داريم نائل شد ، شايد باردیگر با حماقتي هم طراز حماقت ما سقوط خود را فراهم كند . اين است يك صورت از بقاي آدمي ، اما چنان صورتي نيست كه براي بشر متضمن آسايش و وفور نعمت باشد .

فرض كنيم آدميان تكنيك علمي خود را حفظ كنند ، چه راههائي وجود دارد كه بوسيله آنها بتوانند از انهدام عمومي خلاص يابند ؟ اكنون ما سئول محدودتري را نسبت به قبل مطرح مي سازيم . پيش از اين پرسيديم آيا بشر ميتواند به زندگاني خود ادامه دهد ؟ اينك مي پرسيم « آيا انسان دانشمند ميتواند دوام يابد ؟ » سئوال من اين نيست كه آيا بشر دانشمند ده سال آينده و يا حتي صد سال آينده را دوام خواهد كرد يا نه . شايد ، به وسايلي ، يا بكمك بخت مساعد ، در دوران مخاطرات هولناك دوام بياورد . اما نميتوان انتظار داشت كه بخت مساعد جاودانه باشد ، و مخاطراتي كه وجودشان مجاز تلقي شده است دير يا زود ثمره خود را به بار مي آورند .

به دلائلي كه آمد ، متأسفانه عملاً بايد اين نتيجه را مسلم شمرد كه انسان دانشمند ، چنانچه هرج و مرج بين المللي كنوني ادامه يابد ، دير زماني دوام نخواهد كرد . تا هنگامي كه نيروهاي مسلح زير فرمان ملت هاي جدا گانه يا دسته هائي از ملل است كه به اندازه كافي نيرومند نيستند تا نظارت بي چون و چرا بر سراسر جهان داشته باشند ، تقريباً مسلم است كه جنگ دير يا زود واقع خواهد شد ، و تا تكنيك علمي وجود دارد جنگ بيش از پيش بصورت كشنده تري درخواهد آمد . تا امروز امكاناتي وجود دارد كه حتي طرفداران بمب ئيدرژني هم از آن به لرزه در مي آيند .

امكان ساختن « ماشين قيامت » Doomsda Yachine ، ماشيني كه همه ما را از ميان خواهد برد وجود دارد كسي چه ميداند شايد هم تاكنون

آنرا ساخته باشند . تا به امروز ارزان ترين وسيله اي كه پيشنهاد شده بمب كبالت Cobalt است . اين بمب هم بعينه مانند بمب ئيدرژني كنوني است ، جز آنكه پوسته خارجي آن بعوض اورانيوم طبيعي از كبالت ساخته ميشود . انفجار اين بمب راديو اكتيويته خاص كبالت را پراكنده مي سازد كه مرگ تدريجي مي آورد .

وقتي بمب هاي كبالت به تعداد كافي منفجر شد چند سالي طول نمي كشد كه تمام ساكنين كره خاك معدوم خواهند شد . بقول لاينقوس پولينگ Linus Pauling در مقاله اي كه در نشريه Humanist ماه مارس و آوريل 1961 منتشر شد : « با 6 ميليارد دلار ، يعني 1/20 مبلغي كه هر سال ملت ها صرف تسليحات جهان مي كنند ، ميتوان به اندازه اي بمب كبالت ساخت كه تمام افراد بشر را به هلاكت رساند . تصور نمي رود هر نوع وسيله محافظت و پناهگاهي هم كه فراهم كنند احدي جان سالم بدر برد . »

بمب كبالت فقط يكي از روشهاي انهدام بشر است . مهارت امروزي ميتواند روش هاي بسيار ديگري هم فراهم كند و كمتر احتمال ميرود حكومت هاي امروز از بكار گرفتن برخي از اين روش ها خودداري كنند .

به دلائلي كه ياد شد ، بنظر چنين ميرسد كه انسان دانشمند امكان بقا ندارد مگر آنكه تمام سلاحهاي اصلي و تمام وسايل كشتار دسته جمعي ، در اختيار مقام و مرجع يگانه اي قرار گيرد ، مرجعي كه بعلت قدرت انحصاريش نيروي مقاومت ناپذيري را دارا خواهد بود ، و هر شورشي را در مدت چند روز ، بدون آنكه خسارت زياد وارد شود مگر بر شورشيان ، سركوب خواهد كرد .

آشكار است آنچه ياد شد شرط لازم و يگانه دوام وجود جهاني است كه از مهارت علمي برخوردار است .

دوام جهان شايد براههاي گوناگوني ممكن گردد . پيش از آنكه هر دو طرف بمب ئيدرژني را صاحب شوند ، ممكن بود در اثر يك جنگ اتمي جناح پيروز بتواند اراده خود را بدون آنكه طرف موفق شود از وسائل

مقاومت توأم با موفقيتي استفاده كند ، تحميل نمايد و بدينسان جهان باقي بماند .

اين امكان و احتمال ديگر وجود ندارد . اينكه در يك جنگ هسته اي با سلاحهاي امروز چه خساراتي وارد خواهد آمد مسلم نيست ، و همه ما بايد آرزو كنيم كه اين امر همچنان مشكوك و مبهم بماند . كاملاً محتمل است كه پس از يك جنگ هسته اي ميان NATO و نيروهاي پيمان ورشو ، برخي از دولت هاي بي طرف آن درجه از پيوستگي اجتماعي را حفظ كنند كه بتوانند تمدن را زنده نگاهدارند . مثلاً اگر چنين دوراندیشانه در چنين جنگي بي طرف بماند و اگر وزش باد چند روزي بلا انقطاع از سوي مشرق باشد احتمال آن هست كه بتواند دعوي حاكميت جهاني كند . اگر چين در شمار كشورهاي متخاصم درآمد يا اگر جهت وزش باد غربي باشد امپراطوري جهان شايد از آن اتحاديه اي مركب از استراليا و آفريقاي جنوبي شود . در هر يك از اين مثال ها ملت يا ملت هائي كه بر جاي مي مانند ، شايد بقاياي مردماني را كه روزي در زمره كشورهاي معظم بودند ، در جهاني كه مقاومت در برابر نيروهاي ملت هاي باقيمانده غير ممكن ، مجبور كنند كه تن بحكومت مطلقه آنان دهند .(1)

راه بسيار پسنديده تري كه بوسيله آن بتوان صلح جهان را تضمين كرد عبارتست از موافقت داوطلبانه در ميان ملت ها دائر بر اينكه نيروهاي مسلح خود را گرد آورند و در اختيار مرجع بين المللي كه مورد قبول همگي آنان باشد بگذارند . در حال حاضر اين امر شايد آرزوئي دور و دراز و خيالي بنظر رسد اما در ميدان سياست مردان علمي وجود دارند كه خلاف آن مي انديشند . آقاي مك ميلان Mac Millan هنگامي كه وزير دفاع بود بنام حكومت چنين گفت : « در مسأله خلع سلاح هدف ما ساده است و سابقه ما

1- در كتاب خود بنام « قدرت» كه در سال 1938 منتشر گرديد نوشتم : « دولتي جهاني اكنون از جهت فني امكان وجود يافته است ، و احتمال ميرود كه فاتح جهاني آنرا بنياد گذارد ، يا باحتمال بيشتر نيرومندترين دولت هاي بي طرف باني آن گردند . »

نيز پاك و مبرا . خلع سلاح واقعي و بي غل و غش بايد بر دو اصل ساده ولي حياتي بناگزارده شود . بايد جامع باشد بدينمعني كه همه گونه سلاحي را در برگيرد – نو و كهنه ، قراردادي و غير قراردادي نظارتي كه اعمال خواهد شد بايد نظارت مؤثر بين المللي ، يا اگر به پسنديد ، فوق ملي باشد ، مرجع نظارت بايد با اقتدارات واقعي بوجود آيد . شايد نمايندگان محترم بگويند كه اين كار سازمان ملل را ، يا هر مرجعي كه براي اين امر مقرر شود از آنچه فعلاً هست ترفيع مقام و چيزي شبيه حكومت جهاني بوجود ميآورد ؛ چنين باشد ، اين زياني به مقصود نمي رساند . اين يگانه گريز گاهي است كه براي نوع بشر وجود دارد . (1)

مي توانم كسان ديگري را هم نام ببرم كه نه خيال پردازند و نه در امر سياست بي تجربه با اينهمه نظراتي از همين گونه بيان داشته اند . اما فعلاً امر مورد علاقه من امكان عملي ايجاد حكومت جهاني نبوده بلكه دوام اجتماع متمدن است .

نوعي حكومت جهاني را ، بدون آنكه صلح جهان را تضمين كند ؛ ميتوان ايجاد كرد . ممكن است چنين چيزي به وجود آيد بدينسان كه ملت هاي مختلف نيروهاي مسلح خود را در اختيار مرجع ياد شده قرار دهند ولي اين نيروها علاقمندي خود را به ملت متبوع خود ازياد نبردند و بهنگام بروز بحران پيروي از منافع حكومت خود را بر اطاعت از اوامر آن مرجع ترجيح دهند . شايد ارزش داشته باشد سخني چند در باب سازماني جهاني كه از تهديد چنين خطر هائي مصون باشد ادا كنم . بديهي است آنچه خواهم گفت پيشنهادي بيش نيست و تأكيد ميكنم در اين زمينه هيچگونه ادعاي رسالتي ندارم . هدف من فقط آن است كه نشان دهم ايجاد سازماني جهاني كه بتواند از وقوع جنگ جلوگيري كند امكان پذير است .

اگر بخواهيم مرجع جهاني وظيفه خود را از عهده برآيد بايد نيروي مقننه و مجريه و نيروي نظامي مقاومت ناپذيري داشته باشد . داشتن نيروي

مجلس عوام مارس 1955

نظامي مقاومت ناپذير اساسي ترين شرط و در عين حال عملي ساختن آن از همه مشكل تر است . بنابراين ، من ابتدا به بررسي آن مي پردازم .

تمام ملت ها بايستي به كاهش نيروهاي مسلح خودگردن نهند و فقط آن اندازه نيروي مسلح داشته باشند كه براي امنيت داخلي ضرورت دارد . به هيچ ملتي اجازه داده نشود كه اسلحه هسته اي يا ديگر وسايل كشتار دسته جمعي داشته باشد . مرجع جهاني بايد توانائي استخدام داوطلب خدمت نظام را در هر كشوري دارا باشد و بتواند سلاحهائي را كه اساسي بنظر ميرسد تهيه كند . در جهاني كه ملت هاي جداگانه خلع سلاح شده باشند لزومي ندارد كه نيروي نظامي مرجع جهاني چندان عريض و طويل باشد و نگهداري آن نيز براي ملت هائي كه باني آنند بارگراني بشمار نمي آيد .

براي آنكه وفاداري نسبت به ملت متبوع خود در ميان نيروهاي مسلح بين المللي رشد نكند ، لازم است هر واحد نسبتاً وسيع از مليت هاي مختلف تشكيل گردد .

تركيب سازمان نيروهاي مسلح نبايد به نحوي باشد كه قشر اروپائي يا آمريكائي يا آسيائي يا آفريقائي به وجود آورد بلكه واحدها هر قدر كه ممكن است مخلوطي از تمام مليت ها باشد . فرماندهي عالي ، هر قدر كه ممكن است ، بايد در دست مرداني از اتباع كشورهاي كوچك قرار داده شود ، كشورهائي كه امكان ندارند آرزوي فرمانروائي بر جهان را در دل بپرورند . بديهي است كه حق تفتيش و كنترل بايد به حكومت جهاني اعطا شود تا بتواند اطمينان يابد كه مقررات خلع سلاح در تمام كشورها بموقع اجرا گذارده ميشود . قانون اساسي كه جهت نيروي تقنينيه اين حكومت تدوين ميگردد بايد صورت فدرال داشته باشد .

ملت ها مستقل بايد خود مختاري خود را در هر امري كه با صلح و جنگ بستگي ندارد حفظ كنند . در تأسيس دولت فدرال ، هر كجا كه واحد هاي تشكيل دهنده هم طراز نباشند مشكلي پيش مي آيد . آيا نمايندگان تمام واحدها بايد برابر باشند يا نيروي رأي به نسبت جمعيت تقسيم شود ؟ در آمريكا ، چنانچه همه ميدانند ، حد وسط زيركانه اي قائل شده اند بدينمعني

که عدد نمايندگان ايالات در مجلس سنا برابر است و در مجلس نمايندگان تعداد نمايندگان بستگي به جمعيت ايالات دارد . به نظر من اگر در مورد تشكيل نيروي تقنينيه جهاني اصل ديگري رعايت شود نتيجه بهتري عايد خواهد شد . به نظر من ابتدا بايد فدراسيونهاي تابعي به وجود آيد كه از حيث جمعيت تقريباً يكسان باشند . اين فدراسيونها ، تا حدي كه ممكن است ، بايد از ملت هائي كه هماهنگي بسيار و منافع مشترك دارند تركيب يابد . هر جا كه عده اي از دول بصورت يكي از فدراسيون هاي ياد شده تركيب يافتند ، مرجع جهاني فقط از جهت روابط خارجي آن فدراسيون را بايد برسميت شناسد و كاري به ميان دولت هاي تشكيل دهنده فدراسيون نداشته باشد مگر آنكه خطر جنگ بميان آيد و يا عملي خلاف قانون اساسي سرزده باشد ، اين كه فدراسيونهاي مورد نظر از چه موقعي آغاز شود . اگر هم امروز قانون اساسي بمرحله اجرا در مي آمد ممكن بود پيشنهاد زير را مطرح ساخت :

1- چين ؛ 2- هند و سيلان ؛ 3- ژاپن و اندونزي ؛ 4- جهان اسلام از پاكستان تا مراكش ؛ 5- آفريقاي خط استوا ؛ 6- روسيه و اقمار 7- اروپاي غربي – بريتانيا و ايرلند – استراليا و نيوزلند ؛ 8- ايالات متحده آمريكا و كانادا ؛ 9- آمريكاي لاتين . كشورهائي كه نامشان ذكر نشد مشكلاتي سر راهشان است . مثلاً يوگوسلاوي ، اسرائيل ، آفريقاي جنوبي و كره . از پيش نميتوان بهترين تركيب ممكن را براي آنها تعيين كرد . اين امر بستگي به زمان عملي شدن فدراسيون دارد . هر فدراسيون بايد در نيروي تقنينيه جهاني به نسبت جمعيت خود نماينده داشته باشد . دو قانون اساسي بايد به وجود آيد . يكي آنكه روابط فدراسيون هاي تابع را با فدراسيون جهاني تعيين ميكند يكي هم قانون اساسي هر فدراسيون كه بايد مورد تضمين فدراسيون جهاني قرار گيرد . حكومت جهاني ، فدراسيون هاي تابع و دول تشكيل دهنده آنها را در هر امر مربوط به قانون اساسي ياري خواهد كرد . مرجع جهاني فقط در مواردي در امور داخلي

فدراسيونهاي تابع دخالت خواهد كرد كه فدراسيوني در صدد انجام عملي خلاف قانون اساسي باشد همين اصل بايد به روابط ميان فدراسيون هاي تابع و دولتهاي ملي تشكيل دهنده آن حكومت كند .

اينك به بينيم اقتدارات نيروي تقنينيه بايد از چه قرار باشد ؟ در قدم اول هيچ پيماني نبايد معتبر شناخته شود مگر آنكه مورد تأييد نيروي تقنينيه جهاني باشد . و نيز نيروي مقننه جهاني بايد حق داشته باشد در پيمان هاي موجود ، اگر شرايط روز اقتضا كند ، تجديد نظر بعمل آورد و نيز بتواند از اجراي تعليم و تربيت ملي شديد كه احتمال دارد براي امر صلح زيانبخش باشد جلوگيري بعمل آورد .

بايد نيروي اجرائيه اي هم بوجود آيد كه بنظر من اين نيروي اجرائيه بايد در برابر نيروي تقنينيه مسئول باشد . وظيفه عمده نيروي اجرائيه صرفنظر از استقرار نيروهاي مسلح ، اعلام تجاوزاتي است كه از چهارچوب قانون اساسي به عمل مي آيد و در صورت لزوم جلوگيري از آن و اجراي مجازاتهائي كه براي اين تجاوزات مقرر شده است .

امر ديگري كه بسيار شايان اهميت است مسأله قوانين بين المللي است . در حال حاضر ، قوانين بين المللي نيروي ناچيزي دارند . بايد مرجع قضائي مانند ديوان لاهه به وجود آيد كه اقتدارات آن برابر اقتدارات محاكم ملي باشد . علاوه بر اين بنظر من بايد قانون مجازات بين المللي تدوين شود براي رسيدگي به جرائم كساني كه عملشان از لحاظ ملت و دولت متبوع خودشان پسنديده است ولي از لحاظ جهاني جنايت شناخته ميشود . در محاكمات نورمبرگ Nnremberg امكان آن نبود كه آدمي حقانيت احكام صادره را ، كه در نتيجه پيروزي در جنگ بدست آمده بود ، احساس نمايد ، حال آنكه كاملاً روشن بود كه مي بايستي ، لااقل براي مجازات برخي از آنها كه محكوم شده بودند روش قانوني پيش بيني شده بوده باشد .

به گمان من اگر بخواهيم اين مرجع بين المللي در كار انهدام انگيزه هاي احساسات جنگ طلبي پيروز شود بايستي هم خود را مصروف رشد مداوم اقتصادي ملت ها بنمايد تا بدانجا كه سطح زندگي در قسمتهاي مختلف جهان

همطراز شود ، تا وقتي كشورهاي فقير و غني وجود دارند حس حسادت از يكسو و تمايل وارد كردن فشار اقتصادي در سوي ديگر وجود خواهد داشت بدينسان كوشش در راه برابري اقتصادي ملل را نبايد از كوشش در راه استقرار صلح پايدار جدا دانست .

تا امروز ايرادهاي نيرومند بسيار ، صرفنظر از نوع آنها ، بر حكومت جهاني وارد كرده اند ، در فصل آينده من به بررسي اين ايرادها مي پردازم .

فصل هفتم
چرا حكومت جهاني را نمي پسندند

اقوي دليلي كه به نفع حكومت جهاني ذكر ميشود آنست كه ، اگر اين حكومت ، آنگونه كه شايد ، تشكيل شود ميتواند از وقوع جنگ جلوگيري بعمل آورد . باري ، ايجاد سازماني فوق ملي كه بتوان نام حكومت جهاني بر آن نهاد آسان است ، مشروط بر آنكه از آن توقع نداشته باشيم كه به نحو مؤثر مانع وقوع جنگ گردد . حكومتي از اين نمط با مخالفت به مراتب كمتري روبرو ميشود تا حكومتي جهاني كه همه نيروهاي مسلح جهان را زير فرمان دارد . از آنجا كه شرط اخير براي تأمين صلح پايدار اساسي است ، من بسازمان ديگري افتخار نام حكومت جهاني را نخواهم داد . اينك مي پردازم به بررسي ايراد هائي كه به سازمان پيشنهادي در فصل قبل وارد ميشود .

بزرگترين ايراد هائي كه وارد ميشود از احساسات ملت پرستي سرچشمه مي گيرد . وقتي ما ميگوئيم « مردم بريتانيا محال است تن به بردگي دهند» دلهامان لبريز از غرور ميشود و احساس مي كنيم ، گرچه آشكارا به زبان نمي آوريم ، اگر يك لحظه آزادي ما در ارتكاب هر جنايتي نسبت به كشور هاي ديگر سلب شود در آنصورت برده هستيم . احساس جانبداري از آزادي ملي در يكصد و پنجاه سال اخير بسرعت رشد يافته است ، و اگر كار حكومت

جهاني بنا باشد سر و ساماني بگيرد ، بايد اين احساس را به حساب آورد و از هر اقدامي براي اقناع آن كوتاهي نكرد .
آنان كه به نفع آزادي بلاشرط ملي استدلال مي كنند توجه ندارند كه همان دلائل را مي توان براي توجيه آزادي فردي بكار گرفت : در عشق به آزادي من ، پاتريك هنري Patrick Henry و يا هيچ كس ديگر را برتر از خود نميدانم ، اما اگر بخواهيم در جهان آنقدر كه امكان دارد آزادي وجود داشته باشد . لازم است محدوديت هائي را قائل شويم تا از تجاوزات شديد بر آزادي ديگران مخالفت بعمل آيد .
دول در امور داخلي خود اين اصل را رعايت مي كنند . آدم كشي در همه جا خلاف قانون است . اگر قانوني كه آدمكش را جرم شناخته است و ملغي شود . آزادي همه مردم نيز ميرود بجز آزادي شخص آدمكش ، و حتي آزادي آدم كشان نيز، دربيشتر موارد ، بي دوام خواهد بود ، زيرا بزودي خود آنان به قتل خواهند رسيد . اما با آنكه همگان ، باستثناي معدودي هرج و مرج طلب اين امر را در باب روابط افراد با دولت ملي خودگردن مي نهند ، چون پاي پذيرفتن اين اصل در مورد روابط دولتهاي ملي با حكومت جهاني به ميان مي آيد عدم تمايل شديدي بروز ميكند .
راست است كه از زمان گروسيوس GROYIUS تا امروز كوشش بعمل آمده كه حقوق بين الملل وجود يابد . اين تلاشها تماماً قابل تحسين است ؛ و تا آن اندازه كه حقوق بين المللي قدرتي بهم رسانده مفيد است . ولي دولت ها همچنان آزادند كه قوانين بين المللي را رعايت كنند يا از رعايت آن سرباز زنند . اما از طرفي قانون اعتباري ندارد مگر قدرتي جهت اجراي آن وجود داشته باشد ، و قدرتي كه دول معظم را وادار به رعايت قوانين بين المللي كند ، تا وقتي اين دول چنين تسليحات عظيمي را صاحبند ، وجود نخواهند يافت هم اكنون ، دول معظم ، از اين امتياز برخوردارند كه هر وقت بخواهند اتباع دول ديگر را به قتل ميرسانند و اين آزادي عمل را در لباس فضيلت مرگ قهرمان وار در راه دفاع از آنچه كه صحيح و بر حق است پرده پوشي مي نمايد .

ميهن پرستان هميشه از مردن در راه وطن سخن مي گويند و هرگز از كشتن در راه وطن دم نمي زنند .
جنگ چنان مدت مديدي بخشي از زندگاني بشر بوده است كه احساسات و تصورات ما مشكل مي پذيرد كه هرج و مرج آزادي هاي ملي امروز ممكن است به آزادي اموات منجر گردد . اگر راست است كه ميتوان سازمانهائي به وجود آورد كه از وقوع جنگ جلوگيري بعمل آورند در آنصورت نسبت به امروز آزاديهاي بمراتب بيشتري تحقق خواهد يافت ، درست همانگونه كه در اثر جلوگيري از قتل نفس آزادي بيشتري براي مردم فراهم آمده است .
با اينهمه ، تا احساس ملت پرستي به شدت امروز باقي است ، تحديد مؤثر حق حاكميت ملي همچنان براي انبوه كثيري از مردم ناخوش آينده است . مثلاً ، فرض كنيد ، در جهان فقط يك نيروي دريائي وجود مي يافت و فرماندهي عالي آن بنوبت به نيروهاي تشكيل دهنده واگذار مي شد . اكثر ميهن پرستان بريتانيا مدعي مي شدند : « چطور ، نيروي دريائي بريتانيا كه نلسن آنرا به پيروزي رهنمون شد ، زماني هم زير راهنمائي يك روس قرار گيرد ! فكر آنرا از خاطر دور كنيد ! » گوينده اين سخن ، پس از اظهار تعجب از چنين انديشه اي ، قدم فراتر مي نهد و توضيح مي دهد كه نيروي بين المللي ممكنست عليه كشور خود او هم اقدام كند . بيشتر كشورها ، گاه و بي گاه ، مرتكب اعمالي شده اند كه حكومت جهاني آنرا جنايتكارانه مي شناسد ، و در اين موارد برخي گناهكارترين كشورها مورد تحسين مردم هم قرار گرفته اند ، مردمي كه خود را آزادي خواه نيز مي دانند . مثال برجسته اين امر در تاريخ ستايشي است كه مرداني نظير بايرون Byron و هانيه Heine از ناپلئون كرده اند . بيش از آنكه حكومت جهاني تحقق يابد لازم است به مردم فهمانده شود كه با وجود اسلحه امحاء دسته جمعي ، امكان ادامه هرج و مرج بين المللي كنوني ديگر وجود ندارد . اين وظيفه اي است خطير و مخالف حكومتهاي نيرومند كار را سخت تر مي كند .
ايراد ديگري كه حكومت جهاني وارد ميشود و در حال حاضر ايراد نيرومندي است ، به ويژه در كشورهاي كمونيست ، آنست كه تحقق حكومت

جهاني وضع موجود را پايدار مي سازد . تا وقتي دشمني ميان كمونيست ها و ضد كمونيست ها بشدت امروز است مشكل مي توان موافقت دو جناح را در باب تأسيس سازمانهاي بين المللي كه مانع گريز ملتي از يك اردوگاه به اردوگاه ديگر است جلب كرد . البته ميتوان اعلام كرد كه هر ملتي بايد آزاد باشد اقتصاد خود را به هر روشي كه مايل است و مي پسندد تنظيم نمايد . اما فراهم آوردن اوضاعي كه آزادي ملل در اين امر براستي محترم شمرده شود بسيار مشكل است . اگر بخواهيم حكومت جهاني تحقق پذيرد ، ناگزير بايد تحمل و بردباري ميان حكومتهاي ملي از انواع گوناگون بمراتب بيش از آن باشد كه امروز هست . بايد از بخشي از لذت خود مختاري چشم پوشي شود . هر ملتي ميتواند بطرز تفكر خود ، بهمان صورتي كه امروز است ، ادامه دهد يعني همچنان بينديشد كه از جهات اساسي ، بر تمام ملت هاي ديگر برتري دارد ، اما وقتي ملتها براي مذاكره گرد مي آيند ، مذاكره كنندگان ناگزيرند برتري خود را در چارچوب نزاكت محدود سازند . اين تحديد ، تا وقتي احساسات ملي بشدت كنوني است ، آسان نخواهد بود .

عليه حكومت جهاني غالباً از استدلال ديگري هم استفاده ميشود . ميگويند ، وعده كثيري هم باور دارند ، كه حكومت جهاني خطر تازه اي به وجود مي آورد و آن خطر استبداد نظامي است . چه چيز نيروهاي مسلح بين المللي را مانع خواهد شد كه از هدف و مقصد خود روي نگردانند و فرمانده خود را امپراطور جهان معرفي نكنند ؟ آنانكه اين استدلال را به ميان مي كشند از اين امر غافلند كه همين مسأله امروز در هر دولت ملي وجود دارد . اين مسأله واقعيتي انكار ناپذير است ، و در بسياري از كشورها ، گرچه متمدن ترين آنها را بايد مستثني كرد ، جباران نظامي با روش هائي خلاف قانون اساسي استقرار يافته اند . اما در كشورهاي پيش رفته جهان ، نظارت بر نظاميان بوسيله مقامات غير نظامي به نحو مطلوب برقرار است . وقتي لينكلن Lincoln در جنگ داخلي آمريكا فرمانده قواي نيروهاي شمال را منصوب مي كرد ، بدوهشيار باش دادند كه داوطلب مورد علاقه او حكومتي ديكتاتوري برقرار خواهد كرد . لينكلن اين مطلب را به او نوشت و بيم هاي ياد شده را يادآور شد

و افزود : « راه رسيدن به مسند ديكتاتوري آنست كه در جنگهائي كه در پيش داري پيروز شوي ، من خواستار پيروزي هاي تو هستم و لذا خطر ديكتاتوري را متحمل ميشوم . » جريان حوادث نشان داد كه تصميم لينكلن عاقلانه بود . در تصادمي كه بمناسبت لايحه اصلاحات در انگلستان پيش آمد و لينگتن Wellington بشدت مخالف آن لايحه بود ، اما با آنكه مردي نام آور بود ، هرگز به ذهنش خطور نكرد كه ارتش را بر ضد پارلمان وارد عمل كند در روسيه ، وقتي استالين مخالفت با عده اي از ژنرالها را آغاز كرد ، در از ميان برداشتن آنها با مشكلي مواجه نشد . سلطه و نظارت حكومت غير نظامي بر نيروهاي مسلح در اتحاد جماهير شوروي از تاريخ پايان جنگ داخلي كه در نتيجه آن حكومت شوروي به قدرت رسيد كامل بوده است . دليلي ندارد كه تصور كنيم حفظ نظم و فرمانبري نيروهاي مسلح از مقامات حكومت جهاني مشكل تر از حفظ نظم و فرمانبري نيروهاي مسلح از حكومت هاي ملي باشد . خطر همانست كه حكومت غير نظامي بايد از آن غافل نشود ، اما دليلي وجود ندارد كه تصور كنيم روشهائي كه براي مبارزه با اين خطر رشد مي يابد و در دول معظم عصر حاضر مؤثر بودن آنها به اثبات رسيده است در مورد حكومت جهاني با موفقيت كمتري مواجه شود . پاراگراف جديد بايد اطاعت و فرمانبرداري شديدي وجود داشته باشد . چنانچه هر واحد نسبتاً وسيع ، بطوري كه در فصل اخير آمد ، كاملاً از مليت هاي گوناگون تركيب يابد ، اگر غير ممكن نباشد بسيار مشكل است كه در ميان گروهي از آنان بتوان زمينه روحي را راي طغياني كه رنگ ملي داشته باشد فراهم كرد .

يك مانع رواني نسبتاً بزرگ سر راه استقرار حكومت جهاني وجود دارد و آن اينكه ترس از دشمن خارجي ديگر بهيچوجه در ميان نيست . هم بستگي اجتماعي ، آنقدر كه با غريزه ارتباط دارد ، بطور عمده در اثر خطر مشترك با دشمن مشترك تشديد ميشود . مثال روشن اين ، وقتي است كه بزرگسالي مسوول اداره اطفال نافرماني باشد . تا وقتي سرو صدائي نيست مشكل مي توان بچه ها را به اطاعت واداشت ، اما اگر حادثه وحشتناكي پيش آيد ، مثلاً

رعد و برق و طوفاني روي دهد يا سگ گيرنده اي سربرسد ، بچه ها بطور غريزي حمايت بزرگترها را مي طلبند و سراپا فرمانبر و مطيع ميشوند . نظير همين امر درباره بزرگسالان مصداق دارد ، اگر چه در مورد آنان باين روشني بچشم نمي آيد . ميهن پرستي بهنگام جنگ به مرتب شديدتر از زمانهاي ديگر است و حتي براي پيروي از سنگين ترين و شاق ترين دستورات حكومت چنان روح اطاعت و فرمانبري وجود ندارد كه نظير آنرا بهنگام صلح نمي توان يافت . حكومت جهاني ، از آنجا كه هيچ نوع دشمن خارجي در ميان آدميان نخواهد داشت ، نخواهد توانست از اين محرك جهت ايجاد روح اطاعت و فرمانبري استفاده كند . به گمان من ، لازم است ، بعنوان بخشي از برنامه تعليم و تربيت به مردم خطرهائي كه هنوز باقي است يادآور شد مانند فقر ، بدي وضع تغذيه و بيماريهاي واگيردار و نيز بآنان گوشزد شود كه اگر كار اطاعت و فرمانبري از حكومت جهاني مواجه با شكست شود ، احتمال جنگ با اسلحه اي كه علم فراهم كرده است بار ديگر نمايان خواهد شد . با آنكه نفرت از ملت هاي بيگانه هم بستگي اجتماعي را به مراتب آسانتر فراهم ميسازد ، اگر تصور شود هيچ عامل مؤثر تر و سود بخش تري نخواهد توانست جاي آن را بگيرد تصور بدبينانه و نابجائي خواهد بود . اين امر تماماً وابسته به تعليم و تربيت است . در فصل آينده باز بدين مطلب اشاره خواهم كرد .

تا اينجا من موانع رواني را كه سر راه حكومت جهاني است بررسي كردم ، اما ، عليرغم موانع ياد شده ، از زمان انقلاب صنعتي تاكنون تمام پيشرفتهاي فني كه نصيب بشر شده است دلائل و موجباتي براي افزايش حدود دولت ها فراهم آورده است . و از آنجا كه كره ما از لحاظ حدود نهايتي دارد ، اين موجبات فني با نيروي بسيار جهان را بسوي حكومت واحد جهاني مي راند . حدود دولت ها در گذشته بطور عمده تابع توازن كنندگان ميان دو نيروي متضاد بود ، از يكسو عشق به قدرت كه در حكومت نهفتند ، و از سوي ديگر ، عشق به استقلال كه در ميان حكومت شوندگان وجود دارد . در هر مرحله از تكامل نقطه اي كه اين دو نيرو خود را در توازن مي يابند بطور كلي بستگي به امكانات فني دارد . افزايش در سرعت نقل و انتقال و هزينه

گزاف اسلحه هر دو موجب افزايش واحدهاي حكومتي ميشود . هر كجا بهاي اسلحه ارزان و نيروي تحرك آهسته و كند باشد هر واحد حكومتي وسيع و فني باطغياني محلي روبرو شود در معرض عدم ثبات قرار ميگيرد . بهمين دليل دولت ها ، وقتي تمدن در حال رشد است تمايل به وسعت دارند و وقتي تمدن رو به انحطاط است به تحديد مايل اند . برخي از وقايع اوليه تاريخ نبشته مربوط به وحدت هائي است كه ميان حكومتهائي وقوع يافته كه پيش از تحقق وحدت دشمن هم بوده اند . نه فقط باستانشناسي ، بلكه تاريخ نبشته نيز گواه بر آن است كه تمدن مصر قديميترين تمدن جهان است . در اصل ، مصر عليا و مصر سفلي بكلي از هم متمايز و مستقل بوده اند ، اما در حدود سال 3500 پيش از ميلاد وحدت يافتند و حكومت واحدي به وجود آوردند . رودخانه نيل موجب سهيل اين يگانگي شد ، زيرا ارتباط ميان نواحي مختلف مصر را آسان مي ساخت ، و در آن روزگار رودخانه نيل وسيله ارتباط سريعي بشمار مي رفت . در بين النهرين هم نظير اين امر واقع شد . در اصل دو گروه بسيار متمايز در آن ناحيه وجود داشتند ، يكي را سومر و ديگري را آكاد مي خواندند . اين دو گروه از حيث نژاد ، مذهب و زبان بكلي از هم مجزا بودند . سرانجام وحدت ميان اين دو گروه بدست فاتح بزرگي بنام سارگون Sargon ، يا شايد جانشينان بلافصل او ، عملي گرديد ، بنا بر تاريخ عهد عتيق كمبريج Cambridge Ancient History مجلد اول صفحه 368 اين واقعه در حدود سال 2872 پيش از ميلاد پيش آمد . قدرت افزون شده اي كه نتيجه وحدت بود منجر به ايجاد امپراتوري بابل شد . براي آن روزگار ، اين امپراطوري بسيار وسيع بشمار مي رفت ، اگر چه با معيار هاي امروز جلوه اي ندارد . در تاريخ نخستين امپراطوري مصر و بين النهرين ، در اثر وحدت دو گروهي كه پيشتر دشمن هم بودند پديد آمد ، مادها و ايرانيها . توانائي حكومت واحد مركزي در اعمال نظارت بر تمام قلمرو خود وابسته به راهها بود . در آن روزها ، و در واقع تا قرن نوزدهم ، سرعت مسافرت آدمي ، ارسال كالا و انتشار خبر بيش از سرعت اسب نبود . ايرانيان نخستين كساني بودند كه به ايجاد

راههاي عظيم دست زدند ، به ويژه راهي را كه بطول 1500 ميل از سارد Sardis به سوئد ساختند . نامه رسان سوار اين مسافت را يك ماهه مي پيمود ، اما ارتش كه باروبنه داشت سه ماه در راه بود . در نتيجه ، وقتي يونانيهاي ايوني بر ضد ايرانيها شوريدند ، فرصت كافي داشتند كه شورش را تدارك به بينند ، و با آنكه سرانجام شكست خوردند ، پيروزي هم آسان بدست نيامد . اهميتي را كه ايرانيان براي راهها قائل بودند به ميراث به مقدونيه رسيد . ولي روميها بودند كه آن را به كمال رساندند . روم ، تا هنگام زوال براي اتباع خود تسهيلات بسياري فراهم آورد كه اكنون ما بايد آن را از حكومت جهاني انتظار داشته باشيم . شخصي مي توانست از بريتانيا تا كنار فرات سفر كند . بدون آنكه به مرز يا سد گمركي برخورد نمايد . تمدن اين سرزمين پهناور كاملاً يكسان و واحد بود ، و تا مدتي مديد چنين بنظر مي آمد كه دولت روم بيمي از ملت ها ي خارج از قلمرو خود ندارد . هنگامي كه روم سقوط كرد جرياني مخالف آنچه كه تا بدان تاريخ رشد تمدن را مشخص ميكرد پيش آمد . جاي حكومت واحد پيشين را تعداد بسياري دولت هاي كوچك كه متقابلاً بهم خصومت مي ورزيدند گرفتند . سطح تمدن بنحو رقت باري سقوط كرد ، و آن راهها كه نيروي روميان بدان متكي بود ، بدست زوال و انحطاط سپرده شد .

باري ، بتدريج ، جنبش نوي بسوي نظم متمدن تر آغاز گرديد در انگلستان كه تعدادي پادشاهان مستقل حكومت ميكردند ، در سرزميني كه مثلاً دو ناحيه آن مرسيا Mercia و وسكس Wessex باندازه روسيه و آمريكاي امروز بهم دشمني مي ورزيدند ، بدست آلفرد كبير وحدت عملي شد . هفتصد و چند سال بعد انگلستان و اسكاتلند كه قرنها با هم جنگيده بودند در اثر پيش آمدي كه در سلسله سلطنتي روي داد متحد شدند . شايد اگر ملكه اليزابت اول صاحب فرزنداني مي بود ، ما هنوز در Banoockburn بانو كبرن و Floddn Field فلودن فيلد سرگرم ستيز بوديم .

اختراع باروت نه فقط قلمرو حكمراني دول را افزايش داد ، بلكه در هر دولت قدرت حكومت مركزي را هم افزون ساخت . با پيدايش توپخانه

هرج و مرج اشراف زادگان فئودال که پناهگاهشان دژهاي تسخير ناپذير بود پايان يافت . هانري هفتم در انگلستان ، ريشيليو در فرانسه ، فرديناند و ايزابل در اسپانيا نخست امنيت داخلي را در سراسر قلمرو خود مستقر ساختند . همين نكته نشان ميدهد كه پيدايش فن نو (توپخانه م) در نظام تا چه حد اثرات سياسي ببار مي آورد .

اما ، با آنكه پيدايش باروت حكومت مركزي را قادر ساخت بنحو مؤثر نواحي وسيعي را به اندازه فرانسه يا اسپانيا سخت تحت نظارت آورد ، آن موجبات فني را كه جهت استقرار حكومت جهاني ضرورت دارد ايجاد نكرد . فقط در زمان ما است كه اين موجبات فراهم آمده است . در راه استقرار حكومت جهاني نخستين گام لازم نقل و انتقال سريع اخبار است . پيش از ابداع تلگراف ، يك سفير كبير نسبت بدولت متبوع خود ، بالضروره ، استقلال عمل فراواني داشت ، زيرا ناگزير بود به مقتضاي اوضاع و احوال سريعي كه در كشور متوقف فبها پيش مي آمد اتخاذ تصميم كند ، و اين اوضاع و احوال هنگامي كه او تصميم مي گرفت هنوز به اطلاع كشور متبوعش نرسيده بود . راه آهن نيز سهم بزرگي برعهده داشت ، به گمان من اگر ناپلئون راه آهن در اختيار داشت ، در سال 1812 شايد روسيه را شكست مي داد ، اما تغييراتي كه در قرن ما پديد آمد بمراتب هم از راه آهن و هم از تلگراف مهم تر است . از تغييرات اخير ، در مرتبه اول بايد از تسلط بر فضا نام برد كه با استفاده از آن مي توان ارتشي را از هر نقطه در جهان ظرف چند روز بهر نقطه ديگري منتقل ساخت . اختراع اسلحه هسته اي حتي از تسخير فضا هم مهمتر است ، و وقتي در حمل آنها از موشك استفاده شود زمان لازم براي نقل و انتقال بحدي ناچيز است كه مي توان آنرا ناديده گرفت .

اين پيشرفتهاي فني ، ضمن آنكه هرج و مرج بين المللي كنوني را بي اندازه خطرناكتر از آنچه بوده كرده ، استقرار حكومت جهاني را هم از جهت فني امكان پذير ساخته است ، حكومتي كه قادر باشد نيروي خود را در هر نقطه اي بكار برد و مقاومت مسلحانه را حقيقتاً غير مقدور سازد . اين وضع تازه ، بطور عمده ، در اثر سه كشف علمي نوظهور پديد آمده است . نخستين و

مهمترين آنها قدرت عظيم انهدامي سلاح هسته اي است ، دومين آن سرعت خارق العاده اي است كه در رساندن اين اسلحه به هدفها به وسيله موشك بدست آمده است ؛ و سومين آن هزينه گزافي است كه براي تهيه سلاح و وسيله حمل آن مصرف ميشود . اين همه اندازه احتمالي دولت با ثبات را افزايش ميدهد . تا امروز حد اين افزايش سطح زمين است ، اما شايد آن روز دور نباشد كه حد آن ماه و سيارات ديگر را هم شامل شود .

امكانات به قراري است كه ياد شد ، اما به شرط آنكه نژاد بشر به شكل هاي سياسي كه اسلحه امروز آنها را كهنه و منسوخ كرده است نچسبد و در نتيجه موجبات امحاد خود را فراهم نكند .

فصل هشتم
گامهاي نخستين در راه تأمين صلح

نخستين گامهائي كه در راه تأمين صلح جهان برداشته ميشود ، مانند قدمهاي لرزان و نامطمئن كودك نوپا ، ناگزير كوتاه و ترديد آميز خواهد بود . در اين فصل ، مي خواهم ، نه تمام موافقتهائي را كه مورد اشتياق و كمال علاقه است ، بلكه همان هائي را كه مي توان تصور كرد مذاكره كنندگان در آينده نزديك بدان نائل شوند مورد بررسي قرار دهم .

نخستين چيزي كه در مذاكرات شرق و غرب ضرورت دارد آنست كه جهت مذاكرات با آنچه تاكنون بوده است فرق كند . اكنون اين مذاكرات بصورت يك رقابت ورزشي رهبري مي شود . براي هر طرف مطلب مهم حصول توافق نيست ، بلكه پيروزي در نمايش تبليغاتي است كه براي جهانيان به معرض تماشا گذارده شده است ، و يا بدست آوردن امتيازاتي است از طرف متقابل بدان سان كه توازن نيرو را به نفع طرف مورد علاقه بگرداند . هيچ يك از دو طرف توجه ندارند كه آينده نوع بشر در گرو اين نمايش است و فراموش مي كنند كه حصول هر گونه توافقي از هيچ بهتر است . من باب مثال ، مذاكرات طولاني مربوط به خودداري از آزمايشهاي سلاح هسته اي را بگيرند . شرق و غرب هميشه معترف بوده اند كه نشر سلاح هسته اي بدولتهاي ديگر بسيار خطرناك و دور از احتياط است . هر دو طرف توافق داشته اند كه بستن پيماني دائر بر قدغن ساختن آزمايشهاي سلاح هسته اي از اين نشر جلوگيري مي كند . از اين صغري ها ، هر دو طرف چنين دستگيرشان شد كه نه فقط آزمايشها بايستي متوقف شود ، بلكه هر دو طرف « ظاهراً »

باید موقوف ساختن آنرا با اشتیاق خواستار باشند . مذاکرات با امید بسیار آغاز شد و دانشمندان شرق و غرب اعلامیه مشترکي صادر کردند دائر بر اینکه ممکن نیست طرفي آزمایشي انجام دهد و طرف مقابل از آن بي خبر بماند . بي درنگ حکومت آمریکا مسأله آزمایشي زیر زمیني را مطرح کرد و مدعي شد که این آزمایشها را بدون آنکه طرف بتواند متوجه شود مي توان انجام داد . پس از چند سال مذاکره این مانع از میان برداشته شد . پس از آن حکومت شوروي اعلام داشت که بازرسي لازم نباید به وسیله فرد واحدي که نماینده سازمان ملل باشد صورت گیرد ، بلکه سه نفر باید براي انجام بازرسي در نظر گرفته شوند - یکنفر نماینده غرب ، یکنفر نماینده شرق ، یکنفر نماینده دول بي طرف و این سه نفر وقتي قولشان معتبر باشد که میان آنان اتفاق نظر حاصل باشد . همانگونه که بیم مي رفت ، این مانور هاي آمریکا و روسیه سالیاني را که صرف مذاکره شده بود بي ثمر کرد و منجر به شروع آزمایش ها از جانب روسیه گردید . آدمي ناگزیر به این نتیجه مي رسد که از دو طرف هیچ یك در باب علاقمندي خود به حصول توافقي در زمینه قطع آزمایش هاي هسته اي صادق نبوده است .

اگر بنا باشد در مسائلي که در نزاع شرق و غرب است و تیرگي روابط را باعث شده پیشرفتي حاصل آید ، مذاکراه کنندگان باید با تصمیم قاطع بر اینکه موافقتي حاصل کنند گرد هم آیند ، نه به این امید که برتري هوش و فطانت خود را بر یکدگر به ثبوت رسانند ، و یا وضع خطرناك موجود را طویل المدت گردانند .

باید پذیرفت که احتمال نمي رود موافقتي که حاصل میشود سراپا مطبوع طبع هر دو جناح باشد . هدف باید حصول موافقتي باشد که توازن قدرت را بهم نزند ، اما خطر جنگ را کاهش دهد .

من فقط یك انگیزه سراغ دارم که مي تواند موجب شود مذاکره کنندگان روشي را که یاد شد اتخاذ کنند . این انگیزه باید وقوف هر دو طرف به بیهودگي ترس از جنگ هسته اي باشد . اکنون ، هر طرف گمان مي کند براي پیروزي در جنگ اعصاب لازم است وانمود سازد که براي او در

جنگ احتمال پيروزي وجود دارد . اين امر را نه فقط براي پيروزي در جنگ اعصاب ، بلكه براي كشاندن اتباع خود به مهلكه به وسيله وعده هائي كه ميدهند لازم مي شمرند و خود آنان بايد بدانند كه اين وعده ها عوام فريبي بيش نيست . يك طرف اعلام مي دارد ، « ما شما را نابود خواهيم كرد .» چنين اظهاراتي در طرف مورد تهديد ، خشم جنگ طلبانه اي را برمي انگيزد . اگر بنا باشد گامهائي بسوي صلح برداشته شود ، هر دو طرف ناگزيرند درك كنند كه متفقاً با خطر انهدام روبرو هستند و دشمن واقعي هر كدام طرف مقابل نيست ، بلكه اسلحه انهدام دسته جمعي مردمان است كه هر دو در اختيار دارند .

اگر اين نكته بر هر دو مسلم گردد ، آنگاه مسأله بكلي صورت ديگري به خود مي گيرد . ديگر مطلب آن نيست كه جناحي برتري هوش و فطانت خود را بر طرف به ثبوت رساند ، و يا جناح خود را قادر به پيروزي در جنگ وانمود كند .

نخستين مسأله آن خواهد بود كه اقدامات مورد توافقي بيابند كه ، ثابت كند مذاكرات مثمر ثمر امكان پذير شده است ، هر اندازه هم كه اين اقدامات ناچيز باشند .

هم در دفاع از صلح و هم در جانبداري از جنگ ، مقدار قابل ملاحظه اي رجز خواني متداول شده است ، كه صرفنظر از نيتي كه در آنها نهفته است ، احتمال نمي رود به نتيجه مطلوب منجر شود . پيش از اين رجز خواني هواخواهان جنگ را كه در شعار « يا مرگ يا آزادي » مضمر شده است بررسي كرديم ، اما دوستداران صلح هم در آلمان غربي شعار متضادي آفريده اند : « سرخ بودن به كه مردن » . مي توان « Better red Than dead » فكر كرد شايد قشري از مردم روسيه نيز در انديشه شعار متضاد ديگري باشند بدينقرار : « هواخواه سرمايه داري شدن به كه در گور خفتن » Capitalists than corposis Better تصور نمي كنم لازم باشد اعتبار نظري اين دو شعار را مورد مطالعه قرار دهيم زيرا اصولاً اين امر مطرح نيست كه يكي از آن دو بايد شعار غربيان باشد و ديگري شعار حكومتهاي شرقي . از اين

دو هيچكدام آنطور كه بايد و شايد مسأله اي را كه شرق و غرب به يكسان با آن روبرو هستند بيان نمي كند . وقتي مسلم بدانيم كه پيروزي نظامي براي هيچ يك از دو طرف مقدور نيست ، نتيجه منطقي كه عايد ميشود آن است كه اساس مذاكرات تسلي بخش را نمي توان بر تبعيت كامل از دو طرف از ديگري بنا گزارد ، بلكه بايد آنرا برپايه توازن نيروئي كه امروز وجود دارد بنا كرد و در عين حال توازن ترس را به توازن اميد مبدل ساخت . بدين معني كه هم زيستي ، نه بطور سطحي ، بلكه با صداقت كامل ، به مشابه شرط لازم بقاي نوع بشر مورد قبول قرار گيرد .

شايد نخستين گام بايد اين باشد كه ايالات متحده آمريكا و اتحاد جماهير شوروي و هرچه بيشتر كه ممكن باشد دولت هاي بيطرف باتفاق منشور معتبري را طرح ريزند دائر بر اينكه جنگ هسته اي براي هر دو جناح و نيز براي بي طرف ها فاجعه اي بيش نخواهند بود و چنين جنگي بهيچ چيز كه شايد مطبوع خاطر شرق يا غرب يا بي طرف ها باشد منجر نخواهد شد . آرزو دارم كه چنين منشوري با صميميت به امضاء رسد . هر دو جناح مي دانند كه آنچه را در چنين اعلامنامه اي بگويند حقيقت است ، اما هر دو اسير تارهاي حيثيت ، تبليغات و سياست بازيهائي هستند كه خود تنيده اند و تابامروز راهي كه خود را از آن خلاص كنند نيافته اند . آرزو دارم دولتهاي بي طرف در اين مهم پيشقدم شوند و چنين منشوري را تهيه كنند ، و من نميدانم چگونه جناحي مي تواند لعن و نفرين همگان را تحمل كند و از امضاي آن سرباززند .

گام بعدي بايد آن باشد كه مهلتي قانون تعيين كنند ، مثلاً دو سال ، كه طي آن هر طرف خود را مقيد بداند كه به اعمال فتنه انگيز دست نيازد . از جمله اعمال فتنه انگيز يكي آن باشد كه در امر آزادي برلن غربي دخالتي صورت نگيرد ، با ايالات متحده آمريكا در امر كوبا مداخله نكند . بايد توافق شود كه ناظرين سازمان ملل متحد ، هر قدر كه مقدور باشد بي طرفانه ، تعيين كنند كه چه عملي فتنه انگيز است .

در اين مهلت دو ساله ، بايد گامهاي مقدماتي كه مذاكرات بعدي را

تسهيل كند ، برداشته شود . هر دو جناح بايد تبليغات شديد خصمانه را نكوهش كنند و با كوشش در راه برقراري تماسهاي فراوان فرهنگي نظر متداولي را كه مردمان شرق و غرب نسبت بهم دارند و يكديگر را مظهر پليدي و زشتكاري گمان مي كنند تعديل نمايند . بايد اقداماتي بعمل آيد كه خطر حمله ناگهاني و جنگ بر اثر تصادف از ميان برداشته شوند ، اكنون ، هر طرف از حمله ناگهاني طرف مقابل بيمناك است ، و هر يك سيستم آگاهي وسيعي در اختيار دارند كه اميدوارند چنين حمله ناگهاني چند دقيقه آنكه وارد شود بآنان خبر دهد ، سيستمي كه هر دو طرف براي آگاهي پيش از حمله ناگهاني دارند اشتباه پذير است ، و بنا بر اين ، ممكنست طرفي يقين كند حمله در شرف وقوع است ، در حاليكه اصولاً حمله اي صورت نگرفته باشد : اگر طرفي گمان كند حمله به او آغاز شده است دست به اقداماتي مي زند كه حمله متقابل بشمار مي آيد ، و همين حمله متقابل براي طرفي كه دست بكاري نزده است حمله ناگهاني شمرده خواهد شد . اين كابوسي است كه هر دو طرف گرفتار آنند ، و برآشفتگي (Tension) دو طرف آن را بوجود آورده اما همين كابوس بر شدت برآشفتگي مي افزايد . تا وقتي دو جناح زير تهديد « انتقام آني » به حيات خود ادامه ميدهند مشكل ميتوان كاهش قابل ملاحظه اي در برآشفتگي موجود پديد آورد . آنچه بدان نام « انتقام آني » داده شده ممكن است در محل انتقام نبوده ، بلكه در اثر اشتباهي بدان متوسل شوند . آنگاه كه جلوگيري از پيدايش وضع موجود مقدور بود اقدامي بعمل نيامد ، و اكنونكه اين وضع به وجود آمده است مشكل مي توان راهي جهت رفع آن انديشيد . بديهي است كه خلع سلاح هسته اي اين مشكل را مي گشايد ، همين چندي پيش از ميان بردن پايگاههاي تجاوز مي توانست خطر را به مقدار زياد كاهش دهد ، و يا اگر اين امر اقدامي گزاف تصور مي شد ، ممكن مي بود موقتاً پايگاه تجاوز را از دسترس بدور بدارند . اما از وقتي زير دريائي هاي مجهز به اسلحه هسته اي فراهم آمد پايگاههاي تجاوز ، بخش اعظم اهميتي را كه داشتند از دست دادند ، و يگانه راهي را كه جهت كاهش از شدت اين خطر بنظر مي رسد از ميان بردن سلاح

هسته اي است . اگر هر دو طرف صميمانه خواستار آسودگي باشند مي توان يك كميسيون فني را كه ، شرق و غرب در آن به يك اندازه نماينده داشته باشند مأمور كرد تا اين خطر را تقليل دهد ، اما اينكه كميسيون مزبور دقيقاً چه پيشنهادي مي تواند بكند ، تعيين آن مشكل است ، و هميشه بايد در خاطر داشت كه اقدامات تسكين دهنده قابل اعتماد نيست و فقط خلع سلاح هسته اي است كه با انجام آن مي توان گفت نوع بشر در برابر خطر واقعاً حمايت شده است . و نيز هر دو طرف ، از يكسو ، بايد بكوشند بيش از پيش وضع يكديگر را درك كنند ، و از سوي ديگر فجايع و نكبتي را كه دامنگير مردم خواهد شد در صورتيكه جنگ هسته اي روي دهد ، به تفصيل به اطلاع مردم رسانند .

در مهلت مقرر كار عمده آنست كه توافق شود كميته آشتي كه در آن شرق و غرب و بي طرفها بيك اندازه نماينده داشته باشند تشكيل شود . به گمان من ، اگر قرار باشد چنين كميته اي بنحو مؤثر انجام وظيفه كند ، بايد محدود و كوچك باشد .

مثلاً ممكن است از 4 نماينده غرب و 4 نماينده شرق و 4 نماينده بيطرف تركيب يابد . اين كميته ، دست كم در آغاز كار ، بايد فقط نيروي مشورتي داشته باشد . هر موقع كه ميان نمايندگان اتفاق نظري حاصل نشود ، نظر اكثريت و اقليت ، با استدلال هر كدام ، به اطلاع عموم برسد . تصميمهاي اين كميته بايد تحت چند اصل اتخاذ شود . از آن چند اصل ، نخستين و مهمترين آنها بايد اين باشد كه پيشنهاد ها بطور كلي متضمن هيچگونه منفعت اساسي براي يكي از دو طرف نباشد ، زيرا در آنصورت ، امكان آنكه اتفاق نظري حاصل شود وجود ندارد ، مثلاً روسيه بايد از ايجاد پارازيت و جلوگيري از شنيده شدن راديوهاي غربي خودداري كند مشروط بر آنكه غرب نيز در برنامه هاي راديوئي از تبليغات شديد خصمانه دست كشد . دومين اصلي كه بايد پذيرفته شود جستجوي راههائي است جهت كاستن از تصادمهاي خطرناك در مناطقي كه اين تصادم ها روي مي دهد . از آنجمله است تصادم ميان اسرائيل

و جهان عرب يا تصادم بين كره شمالي و جنوبي ، اصل سوم ، كه بهر حال نسبت به دو اصل ديگر تبعي مي آيد ، تشويق خود مختاري است هر كجا كه امكان پذير باشد و در اين زمينه بخصوص اقداماتي كه ميتوان كرد محدود است زيرا روسها رعايت آنرا در مورد اقمار خود اجازه نمي دهند ، و در مورد آمريكاي لاتين ترديد است كه دولت ايالات متحده آمريكا رعايت بلاشرط اين اصل را گردن نهد . در باب فرمز من هرگز شرحي در باب تمايل آن سامان نديده ام و نشنيده ام كه شرق يا غرب پيشنهادي در زمينه رعايت تمايل اهالي آن ديار كرده باشند . تا وقتي بر آشفتگي جهان نسبت به امروز كاهش قابل ملاحظه اي نيافته است ، اصل خود مختاري ، كه امروز مقبوليت بسيار دارد ، ناگزير بايد ، اينجا و آنجا ، تسليم سياست قدرت باشد . البته اين امر باعث تأسف است ، اما بايد اعتراف كنم ، اگر بخواهيم ميان دول معظم موافقتي حاصل آيد ، چاره اي جز اين نداريم .

امر بسيار مهم ديگري هم هست كه در مهلت مقرر بايد مورد توجه قرار گيرد ، و آن اصلاح و تحكيم سازمان ملل است . سازمان ملل بايد درش بروي هر دولتي كه مايل است به آن وارد شود گشوده باشد ، نه فقط چين ، كه ورود آن به سازمان ضرورت دارد ، بلكه آلمان شرقي و غربي هم بايد پذيرفته شوند . باري مسأله آلمان وضع خاصي دارد و من در فصل آينده مطالب بيشتري در اين باب دارم كه بيان خواهم داشت .

سازمان ملل متحد نقائصي دارد ، نه فقط بدين سبب كه برخي از كشورها را بيرون گذاشته ، بلكه حق وتو نيز از نقائص آن است . تا وقتي حق وتو باقي است سازمان ملل منتهي به حكومت جهاني نخواهد شد ، اما از سوي ديگر ، لغو حق وتو نيز در حيني كه تسليحات ملي به قدرت امروز باقي است كار مشكلي است . در اين مورد ، چنانكه در مورد مسأله آلمان قبل از آنكه بتوان راه حل قانع كننده اي يافت ، بايد تكليف مسأله خلع سلاح را تعيين كرد .

به علت نارسائيهاي سازمان ملل متحد است كه يك كميته آشتي ويژه در اين مورد بخصوص ، در بدو امر ، براي فراهم ساختن طرحهاي مقدماتي

آشتي هيأت مناسب تري بشمار مي آيد . مي توان اميد داشت كه ، اگر اين هيأت كار خود را با خردمندي انجام دهد ، در موقع خود ، شايد چنان قدرت اخلاقي بهم زند كه راهنمائيهايش مقاومت ناپذير گردد . و در همان صورت جنيني ، چنان اعتباري كسب كند كه استقرار نهائي حكومتي جهاني را تسهيل سازد .

امتياز بزرگ چنين هيأتي در آنست كه بي طرفها توازن را ميان شرق و غرب حفظ مي كنند ، و اگر پيشنهادهاي يك جناح را خردمندانه تر تشخيص كنند ، اكثريت را نصيب جناحي خواهند كرد كه در مسأله خاص مورد رأي پيشنهاد خردمندانه تري داده است مي توان آرزو كرد كه بي طرف ها گاه از يك جناح و گاه از جناح ديگر حمايت كنند بعلاوه اگر يك جناح به تنهائي در خطر مواجهه با مخالفت بيطرف ها قرار گيرد – چنانكه ناگزير هر دو جناح گاه گاه بگاه با چنين وضعي روبرو خواهند شد – همين امر موجب مي شود كه در نظرات هر دو جناح تعديل به وجود آيد مقبوليت توسل به بي طرفها باعث مي شود كه خشونت شرق و غرب در مذاكرات به نرمي مي گرايد ، و بتدريج ، نقطه نظر جهاني وسيعي جايگزين نقطه نظري شود كه به اين جناح يا جناح مقابل تعلق دارد به علاوه هر جا بن بستي ميان شرق و غرب پديد آيد ، اميد بيشتر مي توان داشت كه راه حل آشتي دهنده عاقلانه اي از جانب بي طرفها مطرح شود ، تا راه حلي كه طرفين منازعه شرق يا غرب مطرح مي سازند . اينها است مهمترين چيزهائي كه بي طرفها در راه سلطه عقل سليم مي توانند انجام دهند .

اين كه من آرزو دارم انگلستان از پيمان اتلانتيك شمالي خارج شود بيشتر بدانجهت است كه عقيده مندم بي طرفها هستند كه در حق صلح بايد مهمترين نقش را بازي نمايند و اميدوارم بريتانيا پس از ترك پيمان اتلانتيك الهام بخش اقدام عاقلانه اي از جانب يك بلوك بي طرف گردد . غرور ملي باعث مي شود بيشتر مردم بريتانيا فكر كنند چنين عملي بشدت غرب را تضعيف مي سازد ، اما متخصصان متعصب صاحب مقام و صلاحيت دار آمريكائي چنين نظري ندارند ، اينكار ، بخلاف آنچه تصور مي شود ، بقاي بخشي از مردم

بريتانيا را تحكيم ميكند نه تضعيف . اما مهمترين استدلال در زمينه بي طرف شدن بريتانيا كمكي است كه از اين كشور در باب امر صلح جهاني ، در صورت بي طرف شدن ، بر مي آيد و چنين كمكي به عنوان عضو يكي از دو جناح از او ساخته نيست .

در اين فصل من نه بكار خلع سلاح پرداختن و نه به مسائل ارضي متنازع فيه ، بلكه فقط آن گامهائي مقدماتي را كه ممكن است ، در صورت برداشتن ، از دشمني ميان شرق و غرب بكاهد بررسي كرده ام .

مسأله خلع سلاح و نيز مسائل ارضي هر دو در فصل آينده بررسي خواهد شد .

فصل نهم
خلع سلاح

خلع سلاح عمومي ، گرچه بي نهايت مهم و مورد كمال علاقه است ، اگر عملي شود ، بخودي خود براي تأمين يك صلح پايدار كافي نيست . تا وقتي تكنيك علمي قابل فهم است ، هر جنگ مهمي كه روي دهد منجر به تهيه اسلحه هسته اي و حتي سلاحهاي كشنده تري كه در دوران صلح امكان ساختن آن در ذهن پرورانده شده است ، بوسيله دو طرف متخاصم خواهد شد . اما ، با آنكه خلع سلاح به تنهائي به دليلي كه آمد ، اقدام كافي شمرده نمي شود ، معذالك اقدامي بسيار اساسي به حساب مي آيد كه بدون آن هيچ اقدام ديگري را نمي توان با ارزش تلقي كرد .

آنان كه طرفدار خلع سلاحند غالباً جانبداري خود را بر اين استدلال بنا مي نهند كه سلاح كشتار دسته جمعي خلاف اخلاق است . در صحت اين بيان ترديد نيست ، اما در باب تيروكمان هم همين استدلال مصداق دارد . راست است كه ميان اين دو سلاح ، از جهت شدت ، اختلاف عميق و مهمي وجود دارد ؟ اگر كشتن يك انسان تباهكاري است ، كشتن دويست ميليون نفر دويست ميليون بار تباهكاري شمرده ميشود . اما خصوصيت واقعي اسلحه امروز خلاف اخلاق بودن آنها نيست . خصلت براستي غريب اسلحه امروز اينست كه ، چون در جنگي بكار گرفته شود ، بدون ذره اي ترديد هر دو طرف را از پاي در خواهد آورد .

اين خصلت است كه موجب مي شود هر گونه انديشه جنگ طلبانه هم تباهكاري و هم ديوانگي بشمار آيد . مردماني كه در شرق و غرب سياست جنگ طلبانه را تحمل مي كنند قربانيان اعتقادات و تصورات غلط خود هستند برخي ، كه مبشرين سياست مسلط اين زمانند ، بدين دلخوشند كه در جنگ اعصاب بطور قطع طرف مقابل تسليم خواهد شد . پس از مونيخ Munich هيتلر هم چنين گمان مي كرد ، و اشتباه محاسبه او به زوالش منتهي شد . اگر در زمان او وضع بدينسان كه امروز است مي بود اشتباهش به زوال دشمنان او هم منتهي مي شد .

گروه جنگبارگان ديگري هستند كه خطرشان از اينهم بيشتر است . اينان مردماني هستند كه چنان از غرور ملي يا تعصب نسبت به جهان بيني مورد اعتقاد خود لبريزند كه ، با وجود همه شواهد . هنوز باو دارند كه جناح آنان « پيروز» مي شود . من كمان مي كنم اين اعتقاد بي پايه هم در آمريكا و هم در روسيه رواج بسيار دارد ، حكومتهاي اين دو كشور اعتقاد مزبور را بعنوان پايه اي مفيد جهت مذاكرات تقويت مي كنند .

گروه سومي هم وجود دارد ، گروه متعصبان از جان گذشته . اين دسته برآنند كه جنگ در راه هدفي برحق و جان سپردن بخاطر آن فضيلت است حتي اگر نتيجه فداكاري آدمي جهاني نكبت بارتر از اين باشد كه امروز در آن زندگي مي كنيم و چنانچه متعصبان از جان گذشته آنقدر آماده رياضت و زجر كشي نباشند بدان روز نخواهد افتاد .

از بخت بد ، از زمان واقعه هيروشيما ، اين سه گروه ، با هم كوشيده ، و تا به امروز ، موفق شده اند هر اقدامي را كه ممكن بود از خطر وقوع جنگ هسته اي بكاهد عقيم سازند . لحظاتي پيش آمده ، براستي اينطور بوده است ، كه يك طرف يا طرف مقابل اندكي شعور را با هم در يك زمان از خود نشان نداده اند .

در تاريخ بشر ، تاريخچه كنفرانسهاي خلع سلاح از واقعه هيروشيما تا امروز يكي از دلسرد كننده ترين داستانها بشمار مي آيد . پس از افكندن

بمب اتمي بر هيروشيما و ناگازاكي Nagasaki ، حتي در آمريكا (كه آن روز منحصراً اين بمب را صاحب بودند) احساس مي شد كه انرژي اتمي بايد بين المللي شود ؟ حكومت آمريكا ليلينتال Lilienthal را بخدمت گمارد كه پيشنهادي را در اين زمينه براي ملاحظه حكومت آمريكا طرح ريزد . پيشنهاد شايسته ستايش تهيه گرديد ، اما احساس شد كه بدانصورتي كه تهيه شده است نمي توان به دول معظم ديگر عرضه كرد . آنچه كه بصورت پيشنهاد بين المللي درآمد همان طرح باروخ است كه برخي ملحقات را شامل بود كه اميد ميرفت ، طرح را براي روسيه غير قابل قبول سازد . اين اميد برآورده شد .

بايد يادآور شد ، در سالهاي بلافاصله پس از خاتمه جنگ دوم جهاني استالين آنچه در قوه داشت بكار بست تا آشتي و مسالمت را غير مقدور سازد . آمريكا يكسال پس از جنگ يا در همين حدود ، اسلحه قراردادي را بنحو فاحشي كاهش داد بدون آنكه جواب مساعدي از استالين دريافت كند . بعكس استالين ، با آنكه در كنفرانس بالتا پذيرفته بود كه كشورهاي شرقي اروپا باستثناي روسيه حكومتهاي دموكراتيك داشته باشند ، ديكتاتوري شديد نظامي و پليسي را در همه كشورهاي اقمار خود مستقر ساخت . بدنبال اينكار وقتي روسها راههاي برلن را بروي غربيان بستند و اسلحه هسته اي را هم فراهم آوردند ، غرب هم با احساسات و سياست ضد روسي شديدتري بكار جنگ سرد مشغول شد . پس از مرگ استالين ، هنگاميكه اتحاد جماهير شوروي گامهاي آزمايشي در جهت تخفيف بر آشفتگي (Tension) جهان برداشت ، غرب اين گامها را با شك و ترديد تلقي كرد . عليرغم كنفرانس هاي خلع سلاح و كنفرانسهائي كه براي از ميان بردن آزمايشها تشكيل شده ، تاكنون هيچگونه كاري صورت نگرفته است – بجز مدتي كه مقرر شد آزمايشها تا زمانيكه مذاكرات مربوط به منع آن ادامه دارد موقوف شود . با آنكه در سالهاي اوليه پس از 1945 تقصير عمده را بايد متوجه روسها دانست ، تا اين اواخر ، نمي شد همين نكته را در باب دوران پس از استالين گفت .

برعكس ، هنگاميكه خروشچف خلع سلاح عمومي و كامل را به پيش كشيد ، غرب پيشنهاد او را با ايرادهاي بني اسرائيلي « Cynically » بعنوان اينكه حيله اي بيش نيست رد كرد . مقامات غربي ، اگر چه در برابر مردم چنين نمي گفتند ، فكر ميكردند : مثل اينكه خروشچف گمان ميكند هدف كنفرانس خلع سلاح تأمين خلع سلاح است .

او بايد خوب بداند كه هيچ يك از دو جناح چنين هدفي را دنبال نمي كند و اينكه مقصد واقعي از كنفرانس فقط يك نمايش تبليغاتي است كه در آن هر طرف فرصتي يابد خود را هواه خواه خلع سلاح بنمايانند بدون آنكه دچار خطر تحقق آن شود . پيشنهاد او در باب خلع سلاح جهاني ، بدينصورت كه هست آشكارا نارسا است چون بازرسي در آن وجود ندارد ، ما همين را بهانه قرار ميدهيم و آنرا رد مي كنيم بدون آنكه بخود زحمت دهيم و تحقق كنيم به بينيم آيا خروشچف با اصلاحاتي كه رفع اين نقيصه را بكند موافقت خواهد كرد تا نه . و بدينسان ، يكبار ديگر ، هيچ كاري از پيش برده نشد .

هر دو جناح قبول دارند كه در آنچه « نخستين ضربت » ناميده ميشود امتيازات زيادي نهفته است . اگر جناحي دست به حمله غير منتظره با اسلحه هسته اي زند ، چنان زيان و خسارتي وارد ميكند كه حمله متقابل براستي ثمربخش را بسيار مشكل ميسازد . اين يكي از مسائل عمده اي است كه در كتاب كاهن Kahn « جنگ هسته اي » Thermonuclearwar مورد بررسي قرار گرفته است . بسياري از آمريكائيهاي با نفوذ ، و نيز بسياري از مردم صاحب قدرت در اروپاي غربي ، معتقدند كه چنين حمله غير منتظره اي ممكن است از جانب اتحاد جماهير شوروي هر آن صورت گيرد . بايد گمان كرد كه نظير اين تصور در روسيه هم وجود دارد ، و هشياري عليه نخستين ضربت غير منتظره همان اندازه در آنجا اهميت دارد كه در غرب مهم شمرده ميشود . اين هشياري متقابل نه فقط هر گونه امكاني را در باب كاهش از بر آشفتگي دو طرف از ميان ميبرد ، بلكه احتمال در گرفتن جنگ تصادفي را افزايش ميدهد . سيمور ملمن Seymour Melman ، مؤلف كتاب پرارزش (بازرسي خلع سلاح ،

از انتشارات دانشگاه كليميان ، 1958) ، اين خطر را با تأكيد و روشني بسيار بيان ميكند . (صفحه 10) ميگويد : « بدون ترديد طراحان اسلحه هسته اي كوشيده اند در درون آن ها ضامن هاي مكانيكي تعبيه كنند كه سلاح بر حسب اتفاق آتش نشود – مثلاً اسلحه قبل از آنكه عمل كند محتاج تنظيم هاي دقيق باشد ، باري در كارهاي بشر احتمال خطا و اشتباهكاري هست و هيچگونه ضمانتي نهائي در اين باب وجود ندارد . از آنجا كه اسلحه هسته اي بدست ده ها هزار نفر ساخته ميشود ، و بايد بدست تعدادي بيش از آنچه كه در ساختن آن كار ميكنند مورد استفاده قرار گيرد ، احتمالات مواجه شدن جهان را با مصيبت همگان ناشي از خطاي بشري نمي توان ناديده گرفت . يك آدم مخبط ، سبك مغز ، يا كسي كه چند لحظه مشاعرش را از دست بدهد ، ممكن است اسلحه هسته اي را كه در محيطي غير مسكون ، يا برفراز ناحيه اي مسكون منفجر سازد . يك سفينه فضا پيما ممكن است بجاي موشك بالستيك گرفته شود و و و . . . .

از آنجا كه تاكتيك ها و فنون نظام بر انديشه انتقام آني متمركز شده است ، وقوع چنين تصادف هائي فقط احتياج به يك اشتباه در قضاوت دارد تا تمام حملات و حملات متقابل مرگ بار جنگ هسته اي را به سرعت برق نازل سازد . چون اسلحه هسته اي بيش از پيش فراهم شده و در دست نفرات بيشتري پخش گرديده است ، احتمالات چنين تصادفهائي ناگزير بايد افزايش يافته باشد . « به قضاوت نويسنده اين كتاب احتمالاتي كه ياد شد ، اتخاذ تدابير حساب شده و خردمندانه را از جانب مقامات نظامي تضعيف ميكند ، مقاماتي كه استرانژي صلح را بر پايه تشديد تسليحات متقابل بنا نهاده اند بدين گمان كه اين نشريه وقوع جنگ را مانع ميشود .

« بالاخره ، وقتي كشورهاي بسياري اسلحه هسته اي را بدست آورند ، يكي از مباني اساسي استرانژي صلحي كه ياد شد بكلي تغيير مي پذيرد . چون بمبي بر شهري منفجر شود ، ديگر مقدور نيست معلوم كرد بدست چه كسي صورت گرفته و متجاوز كه بوده است ، زيرا هم كشورهائي كه صاحب آنند بسيارند و هم راههائي كه جهت انتقال بمب به هدف وجود دارد متعدد است . آشكار است كه

حتي نمي توان تهديد به انتقام آني را هم مورد استفاده قرار داد ، مگر آنكه متجاوز مشخص باشد . بدينسان ، اين استراتژي كه « توازن ترس مانع وقوع حمله هاي هسته اي است بي ثمر ميشود . »

اين نظر تمام كساني است كه در عرضه كردن آن هيچگونه انگيزه سياسي ندارد ، و حتي نظر برخي از آنها است كه انگيزه سياسي هم دارند ، مانند لردهيلشام Lord Hailsham وزير علوم ما كه ميگويد دير يا زود جنگ در خواهد گرفت (Daily Sketch 11 اوت 1960) . س . پ . سنو C.P.Snow در ماهنامه Monthly Review ، فوريه 1961 صفحه 156 زير عنوان حتي از اينهم قطعي تر اظهار نظر ميكند : « اعتبار اخلاقي نفي بي طرفي علم » ميگويد ، « حداكثر ظرف دهسال از آن بمبها تعدادي چند منفجر خواهد شد . اين امر مسلم است . » من ميتوانم از بسياري كسان نقل قولهائي بياورم كه همگي همين نظر را بيان داشته اند ، و از ميان آنان كسي از زمره گزافه گويان و افراط كاران شناخته نشده اند .

آيا ، براي آنچه ياد شد ، در زبان انساني مفهومي وجود دارد ؟ احتمال وارد آمدن ضربت نخستين ناگهاني چه از جانب روسيه چه از جانب آمريكا ، كه شايد بتصور اقدام به عمل متقابل صورت گيرد ، در يك روز معين چندان اهميتي ندارد ، اما هر روز كه ميگذرد اين احتمال ، هر چه ميخواهد باشد ، افزايش مي پذيرد ، و در ختام ، تقريباً بصورت امري قطعي درخواهد آمد مگر آنكه سياست امروز تغيير كند . اگر نظر س . پ سنو درست باشد – و دليلي هم از هيچ حيث در دست نيست كه گمان كنيم اشتباه ميكند – ظرف دهسال آينده روزي بمبهاي ئيدرژني صفير زنان روانه روسيه خواهد شد ، و بعوض ، از آنجا هم بمبهاي ئيدرژني روانه غرب يا ابتدا از روسيه بسوي غرب ، و سپس ، از غرب روانه روسيه خواهد شد . به ما ، در بريتانيا ، شايد چهار دقيقه پيش از فرود آمدن بمبها آژير دهند و تازه اين آژير چه چيزي را به اطلاع ما ميرساند . به ما آژير ميدهند كه قسمت بسيار عظيمي از مردم ما آشكارا به قتل خواهند رسيد . و بقيت السيف به مرگي آهسته و درد آور

دچار خواهند شد . نظر متخصصان آنست که از مردم بريتانيا احدي بر جاي نخواهد ماند .

تا هنگاميکه سياست کنوني « انتقام آني » دوام داشته باشد ، خطر بزرگ آنست چيزي که حمله هسته اي روسها نيست بجاي آن گرفته شود . در چنين موردي آنچه که جناح ما انتقام مينامد براي روسها جنگ بدون اخطار تلقي خواهد شد و جنگ هسته اي سنگ تمام درخواهد گرفت . اين جنگ تاکنون چندين بار در شرف وقوع بوده است . ايستگاه نيرومندي مجهز به رادار در تول Thule در شمال گرينلاند Greenland قرار دارد براي آنکه نزديك شدن بمبهاي روسي را خبر دهد . خلبان هواپيماهاي حامل بمب ئيدرژني چنان تعليمات کامل ديده اند که به محض اخطار ظرف دو دقيقه هواپيماها را به پرواز مي آورند . چندين بار اخطار داده شد ولي معلوم گرديد آنچه را در پرواز بمبهاي روسي تميز ميداده پرواز يکدسته مرغان دريائي بوده است . دست کم ، يکبار ماه را بجاي حمله روسها گرفتند و فقط مداخله اتفاقي يك توده يخ که موجب قطع ارتباطات شد از حمله انتقامي جلوگيري کرد . در تمام اين موارد ، بمب افکنها به مقصد انهدام هدفهاي خود به پرواز آمدند . نخست وزير ما به ما اطمينان داده است که جنگ بر حسب تصادف ممکن نيست پيش آيد (مجلس عوام ، 26 نوامبر 1960) گوئيا جناب ايشان هرگز از پيش آمدهاي يادشده خبر دار نشده اند . در مارس 1961 در گزارش جمعيت سازمان ملل متحد در باب خلع سلاح نظر واقع بينانه تري ابراز شده است که چنين نتيجه ميگيرد : (صفحه 19)

« ما در آخرين تحليل ، در اينکه ، بدون انجام خلع سلاح ، اصولاً جهاني باقي بماند ترديد داريم . شبحي برما سايه افکن است : گروهي مرغان دريائي Geese وحشي آرام در امتداد مدار قطب شمال پرواز ميکنند و در پرده رادار موشکهاي طرف نشان ميدهد . حکومت ايالات متحده يا شوروي (هر کدام که پرواز مرغ را در رادار مشاهده کنند) ، بي درنگ حمله انتقامي را آغاز ميکنند ، رعد و برق و طوفان جنگ هسته اي آغاز مي شود .

مرغان ، اين يگانه باقيماندگان آخرين جنگ جهاني ، به پرواز شكوهمند خود ادامه ميدهند . اين تصوير غير متحمل را نمي توان مطلقاً غير ممكن شمرد . دست كم تصوير ياد شده تجسمي است از صلح دروغين غير عادي . امروز از ماهيت سراپا غير معقول و غير انساني آن . ديوانگي نهائي جنگ هسته اي نيازمند مظهري است . بگذار مرغان (1) دريائي مظهر آن باشند .

علاوه بر احتمال خطاي بشري ، هميشه احتمال خطاي مكانيكي هم در كار است مكانيسم ذي مدخل در اين كار بسيار بغرنج است ، و پس از آنكه بمب افكنها بر اثر اشتباه و روانه مقصد شدند ، كسي نميتواند تضمين كند كه دستور فراخواندگي بموقع بدانان برسد . اگر بموقع اين دستور دريافت نشود نژاد بشر از ميان رفته است . آيا استدلالي وجود دارد كه تحمل چنين خطري را موجه وانمود كند ؟

با اينهمه مذاكره كنندگان غرب ، و بهمين ترتيب مذاكره كنندگان شرق همان راه آهسته و بي دغدغه خود را دنبال ميكنند و تصور مينمايند ناگزيريم چنين بينديشيم – كه انهدام مردم آنان در مقابل اعطاي امتيازي ناچيز به « دشمن » مصيبت كم اهميتي بشمار مي آيد . اين را بايد سياست تيمارستان نام نهاد . اگر مذاكره كنندگان دو طرف از سلامت نفس برخوردار باشند يا كمتر از اين مته بخشخاش گذاردند ، درك ميكنند كه جنگ هسته اي ، كه نتايجي چنان دهشتبار بدنبال دارد ، بمراتب بزرگترين خطري است كه برخود همواره ميكنند ، و اينكه دادن و گرفتن عاقلانه امتيازاتي چند كه منجر به موافقتنامه اي شود يگان سياستي است كه با عقل سليم و احساسات انساني موافقت دارد و نشان عدم تمايل به محكوم ساختن خودما ، فرزندان ما ، دوستان ما ، و ملت ما به مرگي سراپا بي حاصل است . در عين حال ، غرور ، عشق به قدرت ، و اعتقاد به امكان بكار بردن هميشگي تهديد ميان تهي ، سياستمداران شرق و غرب را نسبت به وظيفه بديهي كه در برابر آن نيست دارند نابينا ساخته است و به آنان اجازه داده كه اين بازي جنايتكارانه خود را ، بدون آنكه نظارتي

اين مرغ در زبان انگليسي نشان ندانم كاري و اعمال ابلهانه نيز شناخته مي شود .

در آن بكار رود دنبال كنند .

همگان قبول دارند كه نشر اسلحه هسته اي به دولت هاي ديگري كه تاكنون فاقد آن بوده اند خطر جنگ هسته اي را افزايش ميدهد . در ابتدا فقط آمريكا و روسيه و بريتانيا . احتمال دارد فرانسويها هم آنرا تهيه كرده باشند . بدون ترديد جمهوري متحده عرب نيز اينكار را دنبال خواهد كرد طولي نميكشد كه چين كمونيست هم يك از دول مجهز به اسلحه هسته اي خواهد شد . ميان دو دولت مجهز به اين سلاح كه معركه درگيرد . اتحادهائي كه وجود دارد جنگ جهاني را بطور مسلم واقع خواهد ساخت . عده دو دولت مجهز به اسلحه هسته اي كه ممكنست بجنگ دست زنند ، با سرعتي به مراتب بيشتر از عده دولي كه به اسلحه اتمي دست رسي خواهند يافت افزايش مي يابد . آن روز كه فقط دو دولت آنرا داشتند ، از دولتهائي كه امكان تخاصم دارند جفتي بيش وجود نداشت . چون عدد دولت هاي مجهز به اين سلاح به 3 برسد ، سه جفت از اينگونه دول وجود خواهند داشت . چهار برسد ، جفتهائي متخاصم به ده ميرسد و با 6 تاي آنها جفتهاي متخاصم 15 خواهد شد : وقس عليهذا . تنها به اين دليل نيست كه نشر سلاح هسته اي به دولتهاي ديگر خطرناك است ، بلكه اين نكته هم هست كه با اضافه شدن دولتهاي ديگر خطر آنكه حكومتي بي مبالاتي كند يا دچار و جنون شود افزون ميگردد . هنوز آن زمان كه يكي از دول بزرگ جهان را ديوانه اي راهبري ميكرد مدت زماني نگذشته است و دليلي هم وجود ندارد كه فكر كنيم ديگر تكرار چنان چيزي امكان پذير نيست و يا حتي احتمال آن نميرود . يك بار ديگر از سيمور ملمن شاهد بياوريم : « تجزيه و تحليل امكانات فني بازرسي در امر خلع سلاح از جهت دسترسي كه امروز به اين سلاح براي بسياري ملل ديگر فراهم است يا بزودي فراهم خواهد آمد اهميت خاصي بهم خواهد رساند . اسباب و لوازم انهدام نوع بشر بدينسان در دست حكومتهاي بسياري ، از كوچك گرفته تا بزرگ ، قرار ميكرد .

تعليق كار آزمايش هاي هسته اي از دو جهت مختلف اهميت دارد . از يكسو ،

ريزش ذرات راديو اكتيو سراسر جهان را مسموم ميكند . برخي از اين سموم سرطان و فساد خون را موجب ميشود ، و برخي ديگر چندين اثر مي نهد و به ولادت ابلهان يا عفريتان منتهي ميگردد . اما براي قدغن كردن آزمايشها دليل ديگري هم ميتوان ذكر كرد ، و آن اينكه دولتي كه تا امروز بدان دست نيافته پس از قدغن شدن آزمايشها ، نميتواند بطور مؤثر آنرا بسازد . پس از آنكه مذاكرات تفصيلي در اين زمينه سالها بطول كشيد ، بنظر ميرسيد كه حصول توافق نزديك شده است ، اما در اين لحظه خروشچف پيشنهاد بازرسان سه گانه (Troika) را پيش كشيد كه بنابر آن بازرسي لازم را سه نفر بايد بعمل آورند ، يكنفر از جانب شرق ، يكنفر از جانب غرب ، و يكنفر نماينده بي طرفها . بنا به پيشنهاد او اين سه وقتي بايد دست بكار عمل شوند كه در امري اتفاق نظر داشته باشند . معلوم نيست كه او آماده بود بر امر حصول اتفاق نظر ميان بازرسان سه گانه پاي فشارد يا نه ، اما اين پيشنهاد چنان غرب را خشمگين ساخت كه احتمال حصول توافقي را در باب قدغن ساختن آزمايشهاي اتمي ازميان برد . در حال حاضر ، اميد بر پايان يافتن آزمايشها با اعلام تصميم شوروي دائر بر آغاز آزمايش ها ، و نيز با عكس العمل ناگزيري كه از جانب آمريكا بروز كرد ، از ميان رفته است . نتيجه تقريباً مسلم اين كار ، مانند ساير مسائل مربوط به خلع سلاح ، آنست كه هيچ اقدامي در آينده نزديك در زمينه خلع سلاح بعمل نخواهد آمد ، با آنكه همگان برآنند عدم اقدام در اين زمينه باعث ميشود كه دولتها بطور مداوم بر خطر فاجعه جنگ هسته اي دامن بزنند .

اجازه دهيد از تاريخچه دلسرد كننده اقداماتي كه هرگز بعمل نيامد بگذريم و ببررسي اقداماتي بپردازيم كه بايد صورت بگيرد تا به نژاد بشر فرصت ادامه حيات داده شود .

نخستين گام بايد موقوف ساختن آزمايشها باشد . درباره اين امر تا حال بقدر كافي سخن گفته ام . اقدام بعدي بايد جلوگيري از نشر سلاح هسته اي به كشورهاي ديگر باشد . اين كار را ، اگر دولتهائي كه امروز اسلحه هسته اي دارند بر آن توافق كنند ، به آساني مي توان از عهده برآمد . دليلي وجود ندارد كه گمان كنيم حصول توافق در اين زمينه توازن نيرو را

بهم زند . وقتي چين بمب ئيدرژني فراهم كند غرب متأسف خواهد شد و وقتي فرانسه و آلمان غرب بدان دست يابند شرق تأسف خواهد خورد . اما راهي وجود ندارد كه نشر آن را مانع شوند دليلي وجود ندارد كه گمان شود چيزي را از دست مي دهند .

اقدام بعدي ، كه به مراتب اقدامي مشكلتر خواهد بود ، حصول توافق عمومي است بر قطع توليد سلاح هسته اي انجام اينكار ، البته ، احتياج به سيستم نظارت كامل بدانيم . اين نتيجه اي است كه در كتاب « بازرسي خلع سلاح » مطرح شده است كه پيشتر از آن نقل كرديم . بنظر من ، گرچه در كتاب ملمن چنين نظري پيشنهاد نشده ، اگر نمايندگاني از بيطرف ها در ميان بازرسان باشند بسيار و بجا است ، و اگر توافقي حاصل نشود ، بازرسان بي طرف موظف باشند كه از آنچه دستگيرشان شده گزارشي تهيه كنند و به اطلاع عموم رسانند .

در زمينه بازرسي ، در باب اسلحه هسته اي كه فعلاً وجود دارد مشكلي پيش مي آيد . پنهان ساختن آنها كار بسيار آساني است و بازرس مشكل مي تواند به اين اختفا پي ببرد . باري ، براي اين اشكال هم راههاي جلوگيري وجود دارد .

يك بمب ئيدرژن اگر وسيله اي براي حمل آن بسرزمين دشمن وجود نداشته باشد چيز بي مصرف است و از آنجا كه پايگاههاي نظامي جهت پرتاب آنها تأسيس شده است ، بازرسي آنها كار آساني است . در مورد پايگاههاي سيار نظير زير دريائي هاي پولاريس بازرسي آنها كار آساني نيست . اما يك زير دريائي هاي ساخته شده تشخيص آنكه كدام قادر به حمل بمب ئيدرژني هستند مشكل نيست .

امكان اقدام اصلاحي ديگري نيز هست كه اگر بتوان ملت ها را به پذيرفتن آن ترغيب كرد بي نهايت مفيد خواهد بود و آن منع وجود نيروهاي

بيگانه در سرزمينهاي ديگران است . باري ، متأسفانه اين چيزي نيست كه بدون اجراي سيستم خلع سلاح عمومي بتوان بدان نائل گرديد . وجود نيروهاي آمريكا و انگليس را در اروپا اتلانتيك شمالي اساسي ميشمارد اگر چه ، ظاهراً ، عاليترين مراجع صلاحيت دار آمريكائي آن را لازم نمي دانند ، رجوع كنيد به كتاب « جنگ هسته اي » اتركاهن Kahn ، حضور نيروهاي روسي در كشورهائي مانند مجارستان و آلمان شرقي براي آنكه روسيه بتواند مردم آن كشورها را زير فرمان داشته باشد ضرورت دارد . با اينهمه اين نكته را بايد بمثابه يكي از هدفهاي نبستاً بعيد براي تأمين صلح در خاطر داشت تا وقتي كه اجراي آن عملي باشد .

پيشنهاد خروشچف را در باب خلع سلاح كامل و عمومي بايد بمراتب جدي تر از آن تلقي كرد كه غرب كرده است . غرب ، همانطور كه در مورد پيشنهادهاي قبلي روسها عمل كرد ، برآن است كه حكومت شوروي با بررسي كافي موافقت نخواهد كرد . خروشچف ، در بدو امر ، گفت كه پس از انجام خلع سلاح بازرسي را در هر درجه اش قبول خواهد كرد ، اما قبل از انجام آن ببازرسي تن نميدهد . او بايد بداند كه غرب با چنين پيشنهادي نميتواند موافقت كند اگر غرب خلع سلاح شود و بعد بهنگام بازرسي متوجه شود كه شرق خلع سلاح را عملي نكرده است ديگر ثمري ندارد و كار از دست رفته است . اما خروشچف همچنين گفته است كه اگر بر مساله خلع سلاح عمومي و كامل توافق حاصل شود . به محض حصول توافق بازرسي را بهر درجه اي كه باشد متحمل خواهد كرد . غرب از روي احتياط درصدد برنيامد معلوم كند در امر بازرسي خروشچف دقيقاً بچه چيزي رضا خواهد داد . بهمين قناعت شد كه پيشنهاد او را بعنوان اينكه جدي نيست رد كنند . اگر غرب صادقانه خواستار انجام خلع سلاح ميبود ، اين خطاي بزرگ را مرتكب نميشد . دولتهاي غربي بجاي آنكه پيشنهادهاي خروشچف را مورد بررسي قرار دهند ، پيشنهادهائي از آن خود بميان نهادند و با اينكار مبارزه بي ثمري را كه در امر مذاكرات متداول شده است براي مدت نامعلوم زنده نگاهداشتند .

مطلب ديگر هم كه شايد ظرف دهسال آينده اهميت فوق العاده كسب كند

قمرهاي مصنوعي حامل سرنشين است كه برگرد زمين بگردش خواهد آمد . اين قمرها بنوبت از سرزمين دشمن ميگذرند و ميتوانند از ارتفاع زياد بمب فرو ريزند . اگر ارتفاع آنان زياد باشد خود از گزند مصون خواهند ماند ولي خساراتي كه وارد ميكنند بي قياس است . ديري نخواهد كشيد و رأي جو پر از قمرهاي مصنوعي خواهد شد كه باران مرگ و انهدام برزمين فرو مي بارند ، مگر آنكه براي جلوگيري از چنين وضع وحشتناك اقدامي بعمل آيد . تا اين موضوع تحقق نيافته است ، جلوگيري از وقوع آن بايد امكان داشته باشد . ميتوان توافق كرد كه ارسال موشكها به دور زمين يا دورتر زير نظارت بين المللي صورت گيرد و نبايد ملت يا گروهي از ملت ها خودسرانه بدان مبادرت ورزند . در حال حاضر اشكال در اينست كه روسيه در اين امر كار آمدتر از ايالات متحده است و لذا اعتماد روسها بخود و غرور آسيب ديده ايالات متحده مانع تفاهم متقابل است . بايد آرزو كنيم بزودي ميان روسيه و ايالات متحده برابري دراين زمينه فراهم شود . برتري كنوني روسها موجب تأسف است ، نه براي آنكه اين برتري از آن روسها است ، بلكه از اينجهت كه وجود آن مانع حصول توافق است . اگر برتري از آن ايالات متحده مي بود بهمان اندازه باعث تأسف مي شد .

پيش از آنكه قرن حاضر بپايان رسيد نبايد فقط در انتظار اقماري باشيم كه بدور زمين در گردش خواهند بود . بايد منتظر باشيم كه اعزام انسان در وهله اول به ماه و سپس به مريخ و زهره عملي گردد . هنوز براي بسياري از آنچه ياد شد افسانه بنظر مي آيد ، ولي مقامات نظامي آمريكا اين مسائل را بسيار جدي ميگيرند ، و ظاهراً مقامات نظامي اتحاد شوروي هم آنرا جدي تلقي مي كنند .

يك مرجع عالي مقام نظامي (1) در باب اينكه احتمال ميرود روسها نخستين كسي

1- سپهبد ، دونالد . ل . پوت Lieut – General Donald L . Putt معاون ستاد نيروي هوائي ارتش ايالات متحده در تاريخ 25 فوريه 1958 ضمن شهادت در برابر كميته خدمات نظامي مجلس نمايندگان گفت : « ما نبايد نظارت برما را بمثابه وسيله نهائي برقراري صلح در ميان ملل ساكن كره ارض بنگريم . اين كار نخستين گام در راه دست يابي به سيارات دورتر است كه نظارت بر ماه از آنجا عملي خواهد شد .

باشند که به ماه دست خواهند یافت ، با تأکید اظهار داشته است که این امر مهم نیست ، زیرا ایالات متحده بعنوان عمل متقابل دست به اعزام انسان به مریخ و زهره خواهد زد .

بنظر من لازم است که این امکانات آینده نزدیك را در ذهن داشته باشیم و پیش از سال 1945 ، جهاني که امروز در آن زندگي مي کنیم از آن وحشت انگیزتر بنظر میرسید که قابل تحمل باشد ، اما در طي 16 سال ما بدان آموخته شدیم . شاید ، شانزده سال که از تاریخ امروز بگذرد ، اگر هنوز وجود داشته باشیم ، به عقب ، به سال 1961 بنگریم و در مقایسه با جهاني که فراهم خواهیم داشت آن روزها را بهشت آسایش و خوشبختي بشماریم .

خوب ، اینهمه خرج و تلاش و کوشش براي چه ؟ باید منتظر باشیم فرستادگان دو جناح رقیب یعني کمیسرهاي روسي و ملوانان آمریکائي با صرف مخارج گزاف به سطح ماه فرود آیند و چند روزي خود را زنده نگهدارند و عین حال بجستجوي هم بپردازند . وقتي یکدیگر را یافتند دست به انهدام هر بزنند . هر جناح که نابودي نفرات رقیب را شنید روزي را تعطیل عمومي اعلام کند و در آن روز این پیورزي را جشن بگیرد . این است که تراژدي خنده آور جهان آینده که مردان سیاست ما را بدان رهنمون اند . شاید – آري فقط شاید همچنین که غرش کنان از فراز جو ما مي گذرند پرکاهي شعور یا خردلي نوع دوستي بذهن آنان را یابد ، با هم همچنان شوند که شایسته نیست دامنه جنگ و جدال زميني ما را به سراسر کائنات کشانده و زشتکاري و پلیدي ما بمعرض تماشاي ذي حیاتي که ساکن سیاره نیکبخت تري است گزارده شود .

از این فصل نسبتاً اندوهبار توشه برگیریم : ما باید آگاه شویم که نفرت ، وقت ، هزینه گزاف و قابلیت علمي که در راه اسلحه انهدامي صرف مي شود ، ترس از بلائي که ممکن است بر یکدیگر نازل کنیم ، خطر روانه و ساعت بساعتي که بر ما سایه افکن است و بر آن امکان دارد تمام کامیابیهاي بشر را رهسپار عدم سازد – تکرار میکنیم – ما باید آگاه شویم که اینهمه مصیبت مخلوق حماقت بشري است . این را نباید فرمان تقدیر دانست . شرایط طبیعي چنین وضعي را تحمیل نکرده است . این شیطاني است که ذهن بشر برون تراویده . ریشه

آن در سنگدلي و خرافات بدوي نهفته است كه شايد ، در آن روزگاران كهن ، براي گله هاي وحشي انسانها شايسته بنظر رسد ، اما ، در عصر ما ، در قدم اول نابود كننده خوشبختي ، و سپس ، به احتمال بسيار نابود كننده حيات است . فقط يك چيز مورد نياز است تا اين جهنم به بهشت برين مبدل شود : و آن اينكه شرق و غرب هر دو نفرت و ترس از يكدگر را رها كنند و درك كنند كه اگر به همكاري با هم رغبت نشان دهند مشتركاً از چه نيكبختي برخوردار خواهند شد . شيطان در دلهاي ما است و از همانجا است كه بايد بيرون رانده شود .

فصل دهم

مسائل ارضي

پيش از آنكه به استقرار صلح اعتماد كنيم چند مشكل ارضي را بايد مورد رسيدگي قرار دهم و تكليف آنها را روشن كنيم . آشكارترين اين مسائل ارضي فرمز ، كره ولائوس است . يافتن اصلي كه مبناي حل اين مسائل قرار گيرد و مورد قبول دو طرف باشد آسان نيست . غرب ظاهراً ميل دارد اصل « تمايل اهالي » « Self – determination » را مبناي عمل قرار دهيد ، اما چون ته و توي قضيه را در آوريم ، معلوم ميشود كه غرب خواستار آنست اين اصل فقط براي روشن شدن تكليف كشورهائي مبناي عمل قرار گيرد كه در حال حاضر در جناح شوروي هستند . و حاضر نيست كه « رعايت تمايل اهالي » اسپانيا و پرتقال را هم شامل شود و مشكوك بنظر ميرسد كه از اجراي آن در كشورهائي كه بيشتر اهالي طرفدار كمونيست ها هستند جانبداري كند . اكنون مطلقاً مقدور نيست نتيجه مذاكراتي را كه با قطعيت ميتوان گفت آنكه اين مسائل بايد از راه مذاكره و گذشتهائي كه دو طرف بعمل خواهند آورد حل و فصل گردد و از بيطرفها نيز دعوت شود كه در مذاكرات شركت جويند نه آنكه دو طرف متقا بلا دست به تهديد زنند و كار را بجائي رسانند كه سرنوشت جهان و جهانيان به موئي وابسته باشد .

سياست « ريپ وان وينكل » (1) واري كه غرب درباره روسيه پس از انقلاب اكتبر پيش گرفت بايستي درس عبرتي بوده باشد . مدتها ، غرب از شناسائي حكومت شوروي سرباز زد ، آمريكا و سازمان ملل متحد هنوز از شناسائي حكومت چين كمونيست ابا دارند . غرب حكومت آلمان شرقي نشناخته است . از اين مرزبندي حكومت آلمان غربي اكثريت مردم آلمان در همه جا بشدت متأسف اند . اما چاره نيست . ، هر گونه تجديد نظري در اين مرزبندي غير ممكن است . اولاً بلوك كمونيست باين تجديد نظر رضا نخواهد داد ، مگر آنكه در جنگ مغلوب شود و اين تجديد نظر به بلوك مزبور تحميل گردد . اما شكست دادن اين بلوك فقط از راه جنگ هسته اي عمومي امكان دارد و در آن جنگ نيز غرب هم بهمان اندازه مغلوب خواهد شد و شايد از حكومت منظم اثري برجاي نماند . ثانياً ، اعاده مرزبندي پيشين آلمان موجب خواهد شد همان قساوتها و بي رحمي هاي بي قياس كه روسها و لهستانيها ، هنگام اخراج آلمانها از سرزميني كه بر طبق مرزبندي جديد ديگر قانوناً جزء آلمان نبود مرتكب شدند ، اين بار در جهت مخالف تكرار شود .

شناسائي رژيمي كه وجود دارد نبايد حمل بر آن شود كه ماهيت آن رژيم مورد موافقت و تأئيد شناسنده است . اين را بايد فقط شناسائي اموري دانست كه وجود دارد . در مورد اتحاد جماهير شوروي سرانجام غرب اين امر را پذيرفت . اما از اين تجربه درس عبرت نگرفت كه تأخير و درنگ در شناسائي

1- Rip Van Winkle شخص افسانه اي داستاني است اثر واشينگتن ايروينگ . قهرمان داستان شخصي است از مردم هلند ، در روزگاري كه آمريكا با مرد عجيبي روبرو مي شود كه بشكه اي همراه دارد . چون جرعه اي از آن بشكه مي نوشد خواب او را مي رباید و هنگامي كه پس از 20 سال چشم مي گشايد ديگر زنش از دنيا رفته ، جار و جنجال استقلال آمريكا فرو خفته و خود او نيز از خاطرها فراموش شده است .

2- Oder رودخانه اي در مرزچكوسلواكي و آلمان بطول 550 ميل Neisse رودخانه اي در سيلزي كه 120 ميل با او در فاصله دارد .

رژيم هائي كه جز با جنگ جهاني نمي توان آنها را واژگون آنها را واژگون ساخت خلاف خردمندي است .

مشكلترين و خطرناكترين مسأله ارضي كه اينك در برابر جهان قرار دارد مسأله آلمان و برلن است . شدت بحران اين مسأله اكنون ، درجه اي است كه هر چه در باب آن نوشته شود قبل از آنكه از چاپ بيرون آيد ممكن است كهنه شده باشد . با اينهمه در باب اينكه براي حل اين مشكل از چه راه بايد داخل شد و از چه راه بايد اجتناب كرد بايد چند كلمه اي گفته شود . حل اين مسأله را نبايد از راه رجزخواني ، كه بدبختانه هر دو طرف فعلاً بدان سرگرمند ، آغاز كرد . مثلاً در فوريه 1961 ، دريا دار بورك BURK ، فرمانده عمليات دريائي آمريكا ، اظهار داشت : « تا زماني كه ما توانائي خود را در زمينه انهدام شوروي حفظ كنيم ، صرفنظر از آنكه شوروي چه خواهد كرد ، من شخصاً گمان نمي كنم جنگ عمومي در پيش داشته باشيم . اكنون ما چنين توانائي را داريم . » (روزنامه تايمز 17 فوريه 1961) . آقاي خروشچف نيز در نهم ژانويه 1961 نطقي ايراد كرد و از آنجمله گفت « هر متجاوزي كه جسارت كند بروي اتحاد شوروي يا دوستان او دست بلند كند ، پاسخ شايسته اي دريافت خواهد داشت . ارتش شوروي مقدار لازم اسلحه هسته اي ، كاملترين وسيله ارسال آنها را به هدف ، از راكتهاي برد نزديك و متوسط گرفته تا راكت هاي قاره پيما در اختيار دارد . آنانكه گمان مي كنند بعد مسافت نجاتشان خواهد داد انديشه جنگ نپرورانند . نجاتي در كار نيست ، اگر امپرياليست ها جنگي را آغاز كنند ، آن جنگ با شكست كامل امپرياليسم پايان خواهد يافت نوع بشر يك بار براي هميشه به وجود سيستمي كه جنگ هاي غارتگرانه را باعث است پايان خواهد داد . » (روزنامه تايمز دهم ژوئيه 1961) .

من با دريادار بورك و آقاي خروشچف هر دو موافقم كه نيروهاي هر كدام قادر است دشمن را نابود كند . اما از اين دو بشر دوست هيچكدام توجه ندارد كه دشمن نيز توانائي نابود كردن جناح او را دارد . اين تهديد متقابل كمكي از هيچ نوع به حل مسأله نمي كند ، و فقط احتمال وقوع جنگ را افزايش ميدهد مسأله حاد مورد بحث برلن غربي است ، و بايد براي هر دو طرف

روشن باشد ، كه در يك جنگ ، عملاً از مردم برلن غربي احدي باقي نخواهد ماند . وقتي چشم انداز به قراري است كه ياد شد ، روش كنوني راه مؤثري جهت حمايت مردم آنسامان شمرده نمي شود .

مشكل برلن غربي هر روز غامض تر مي شود و شايد مفيد باشد مختصري در باب آن بيان كنيم تا صحيح از سقيم شناخته شود .

چون متفقين در جنگ دوم جهاني توافق كردند جنگ را تا تسليم بلاشرط آلمان ادامه دهند لذا جنگ بدون انعقاد پيمان صلح پايان يافت و فقط فاتحان ميان خود ترتيبي جهت حكمراني بر آلمان داده بودند . آلمان به 4 منطقه تقسيم شد ، منطقه آمريكائي ، انگليسي ، فرانسوي و روسي و مقرر شد هر منطقه اي از طرف نيروئي اداره شود كه آنرا متصرف است . برلن ، كه تمامي در محاصره منطقه روسها بود ، بهمين ترتيب به چهار بخش تقسيم گرديد كه در هر بخش دولت متصرف قدرت بلامعارض شناخته مي شد . اما ، در اثريك حماقت تقريباً باور نكردني ، غرب شرطي در باب تأمين آزادي آمد و شد از بخشهاي مربوط به بخش روسها نكرد . در سال 1948 كه روسها راهها را بستند از همين اهمال استفاده كردند . وقتي پل هوائي ثابت كرد راه بندي روسها بي نتيجه است ، روسها به امضاي موافقتنامه اي رضايت دادند و در آن آزادي رفت و آمد برلن غربي را پذيرفتند : مقارن اين احوال ، سه منطقه آلمان كه در تصرف دولتهاي غربي اجازه دادند كه حكومت مستقل دموكراتيكي تشكيل شود . همين امر در سه بخش برلن كه در اختيار غربيان بود انجام شد . اعتبار قانوني تمام مذاكرات راجع به آلمان يا برلن مبتني بر موافقتنامه هاي كنفرانس پوتسدام Potsdam و يا Yalta است . قصد آن بود كه اين موافقتنامه ها اساس عمل باشد تا وقت آن برسد كه بتوان پيمان صلحي با آلمان بست . پس از آنكه آلمان به آلمان شرقي و غربي تقسيم شد امكان امضاي چنين پيماني منتفي گرديد . شوروي اكنون اعلام داشته است كه با آلمان شرقي پيمان صلحي امضا خواهد كرد و بدينترتيب موافقتنامه هاي زمان جنگ روسيه و غرب ملغي خواهد شد و بنابراين وضع قانوني برلن غربي از ميان خواهد رفت مگر آنكه دولتهاي غربي با امضاي پيماني تازه با آلمان شرقي آن وضع را حفظ

كنند . غرب مي گويد دليلي وجود ندارد كه انتظار داشته باشيم آلمان شرقي بچنين پيماني تمايل نشان دهد بخصوص كه دولت شوروي گفته است كه آلمان شرقي را براي امضاي اين پيمان تحت فشار قرار نخواهد داد .

بايد دانست كه مسأله اساسي در تمام اين قضيه حق برقراري ارتباط آزاد ميان برلن غربي و آلمان غربي است كه بدون اين ارتباط وجود برلن غربي برحم و شفقت آلمان شرقي وابسته خواهد بود . چون آلمان شرقي تابع بي چون و چراي حكومت شوروي است بنابراين برلن غربي تنها در صورتي باقي خواهد ماند كه تمام شرايطي را كه شوروي تعيين مي كند بپذيرد .

از لحاظ حقوقي نمي توان ايرادي بر غرب وارد دانست . حقوق غرب در مورد برلن غربي مبتني است به موافقتنامه اي كه ميان ايالات متحده ، بريتانيا ، فرانسه ، و اتحاد جماهير شوروي امضاء شده است ، و قانوناً نميتوان آنرا بطوريك جانبه نقض كرد و تا وقتي پيمان صلح عمومي با آلمان واحد ، يا آلمان غربي و شرقي به امضا رسد موافقتنامه ياد شده بايد مبناي عمل قرار گيرد . خروشچف ميخواهد اين پيمان صلح به امضا رسد ، اما اعلام ميكند كه اگر غرب هنوز بر سر لجاج است ، اتحاد جماهير شوروي خود چنين پيماني را با آلمان شرقي امضاء خواهد كرد ، و از آن پس حقوقي را كه غرب بر برلن غربي دارد خاتمه يافته خواهد شمرد . اين نظر از لحاظ حقوقي غير قابل دفاع است .

از جهت اخلاقي ، خروشچف همان چيزي را زير پا ميگذارد كه هر دو طرف بايد حاكم مطلق بر روابط خود باشند تا بتوان از جنگ هسته اي اجتناب كرد ، زيرا او با توسل به تهديد جنگ ، ميخواهد در وضع موجود تغييري پديد آورد كه براي شرق امتيازات بسيار به وجود خواهد آورد و غرب را از امتيازات فوق العاده محروم خواهد كرد . با اعتقاد بر اينكه جنگ هسته اي ، براي هر دو جناح ، مصيبت بارترين فاجعه اي است كه ممكن است روي دهد ، نتيجه اين مي شود كه هر گونه تغييري در وضع موجود بايد از طريق مذاكره و توافق صورت گيرد نه با تهديد به بكار بردن زور ، و آن تغيير نبايد توازن نيرو را بشدت بهم زند ، زيرا اگر چنين باشد توافقي در مورد آن

حاصل نخواهد شد . شايد استدلال شود كه ، چون جنگ هسته اي بدترين چيز ممكن است ، اگر طرفي بخواهد به آن دست زند طرف مقابل بايد تسليم شود . اما ، غلط يا صحيح ، ملت ها چنين روشي را نمي پذيرند غرور ملي و اعتقاد بحقانيت خود كه مبتلا به ملت ها است ناگزير به اين نتيجه منجر ميشود كه تهديد را بايد با تهديد جواب گفت . اعمال همين روش خطرناك است كه برآشفتگي جهان را به انجام مي رساند كه وقوع جنگ به موئي وابسته است . فعلاً ، هر دو جناح اين سياست را دنبال مي كنند و در مسأله برلن اتحاد جماهير شوروي است كه بايد بمناسبت اعمال اين روش مورد ملامت قرار گيرد .

انگيزه هائي كه موجب شده روسها اين راه را برگزينند كه زندگي را بر ساكنان برلن غربي ناگوار ميسازد ، ضمن آنكه روشن است ، آشكارا توضيح نشده است اما ، در واقع اين انگيزه ها آشكار است . آلمان شرقي و برلن شرقي فقيرند و حكومتي دارند مورد نفرت بيشتر اهالي . مردم آلمان غربي و برلن غربي در رفاهند و حكومتي مطبوع طبع دارند عده اي از مردم آلمان شرقي به آلمان غربي ميگريختند و اين كار تا وقتي خطوط ارتباطي ميان برلن غربي و آلمان غربي آزاد بود ادامه داشت . اين وضع براي جهان كمونيست موهن بود . يگانه راه چاره ، از نظر گاه كمونيستي ، آنست كه برلن غربي از جهت فقر و درماندگي با برلن شرقي همطراز شود ، و راه فرار از برلن شرقي به آلمان غربي مسدود گردد . اين هدفي نيست كه مورد ستايش هيچ انساني قرار گيرد .

باري ، در بحران برلن نميتوان گفت غرب با خردمندي لازم رفتار كرده است . اگر حقوقي كه غرب بر برلن غربي دارد حفظ شود ، دليل پسنديده اي وجود ندارد كه از شناسائي آلمان شرقي امتناع ورزد . دولتهاي غربي بايد معلوم كنند كه اگر حكومت آلمان شرقي را رسميت بشناسند ، آن حكومت وضع موجود برلن غربي و آزادي خطوط ارتباطي آنرا با جهان خارج خواهد پذيرفت يا نه . چنانكه بيان شد غرب از نظر حكومت آلمان شرقي در اين مسأله با خبر نيست . اگر بتوان وضع موجودي برلن غربي را حفظ كرد ، در آن صورت ادامه بحران فعلي و تهديد خطر جنگ عمومي بي ارزش است .

دولتهاي غربي بي درنگ بايد معلوم كنند كه امكان هست با آلمان شرقي پيماني امضا كنند و آن حكومت را برسميت بشناسند ، و در مقابل حكومت آلمان شرقي هم وضع موجود برلن غربي را تضمين كند يا نه . گاهي صحبت از آن بود كه تمامي برلن « شهر آزاد » اعلام شود ولي هرگز روشن نشده است كه در چنين صورتي با جهان غرب هم ارتباط آزاد اين شهر تأمين خواهد شد يا نه . اگر چنين باشد ، شايسته است از اين پيشنهاد جانبداري شود . در مورد ارتباط آزاد ، مهم آنستكه برلن غربي فرودگاه كنوني خود را در . . . در تمپلهاف Tempelhof حفظ كند و اينكه آلمان شرقي بر تخليه آن پافشاري ميكند خطرناك است . وجود فرودگاه تمپلهاف بود كه برلن غربي توانست دوران راه بندي را دوام بياورد .

از لحاظ غرب اشكال در اين است كه از برلن غربي نميتوان بهيچ ترتيب دفاع محلي كرد . تمام سرزميني كه برلن غربي را احاطه كرده بروي گروهان هاي روس باز است و يگانه مقاومت مؤثري كه در اختيار غرب است جنگ هسته اي عمومي است در چنين جنگي ، بايد انتظار داشت كه همه ساكنان برلن ، چه شرقي چه غربي ، به هلاكت رسند – عجبا ! اقدامي كه به منظور « حمايت » مردم آنسامان صورت ميگيرد به چه نتيجه غريبي منتهي ميشود . در حقيقت تا روسها به روش كنوني ادامه ميدهند حمايتي كه بعمل مي آيد عبارت خواهد بود از تهديد به يك جنگ هسته اي بدون آنكه براستي چنين جنگي واقع شود . اگر اين تهديد فقط تهديد ميان تهي گمان شود ديگر حمايتي را فراهم نميكند . اگر تهديد ميان تهي گمان شود . و در واقع چنين نباشد ، آن وقت نسل بشر از ميان برداشته ميشود .

شايد بهتر آن باشد كه غرب مسأله برلن را به داروي واگذارد و تمام جهان غير كمونيست را عليه تهديد جنگ از جانب دولتهائي كه زيركانه خود را « ملل شيفته صلح » مينامند بسيج كند . بتازگي آقاي دين راسك Dean Rusk پيشنهادي را مطرح ساخته است كه با آنچه ياد شد چندان بي شباهت نيست . اما گمان نميرود كه دو طرف چنين پيشنهاد را قبول كنند .

نه فقط برلن ، بلكه تمامي وضع آلمان ، نزديك شدن به صلحي

پايدار را مشكل ساخته است . تقريباً هر فرد آلماني طبيعتاً خواستار اعاده آلمان واحد است . تا وقتي يك قسمت آلمان كمونيست و قسمت ديگر غير كمونيست است ، مشكل بتوان راهي جهت رسيدن بدين مقصود انديشيد . بايد متذكر بود كه خروشچف اخيراً طرح « راپاكي » Rapacki را دوباره زنده كرد ، كه بنابر آن تمام آلمان ، و نيز برخي از كشورهائي كه در مشرق آن قرار دارند . بايستي خلع سلاح و بيطرف شوند و در باب حمايت آنها تضمين هائي داده شود كه روسيه و غرب هر دو در اعطاي اين تضمين ها شركت داشته باشند . از لحاظ صلح جهان ، اين پيشنهاد سراپا شايسته ستايش است و بايد آرزو داشت دولتهاي غربي از آن جانبداري كنند ، اما ، متأسفانه كمتر اميد ميرود كه چنين كنند . آدنائوئر Adenauar ، كه خواستار آلمان نيرومند و نظامي شده اي است ، به شدت با اين پيشنهاد مخالفت كرد . آمريكا و انگليس و فرانسه هم كه براي مقاومت در برابر روسها به نيروي نظامي آلمان نيازمندند با آن مخالفت كردند . بنظر ميرسد در جهان غرب كسي توجه نكرده است كه طرح « راپاكي » شامل خلع سلاح آلمان غربي بشمار ميآيد . اعتمادي كه دولتهاي غربي به آلمان غربي دارند از چند جهت خطرناك است كه اين جهات را با احتياط ناديده انگاشته اند . گروهان هاي آلماني هنوز زير فرمان ژنرالهائي است كه اكثر آنان همان نازيهاي سابق اند . تجديد حياط آلمان به رهبري هيتلر براي آنان نمونه خوبي بشمار ميآيد . گروههائي از ارتش آلمان در بريتانيا مستقر شده است البته بنا به دعوت حكومت بريتانيا . شگفت آور است كه آنچه را همگي ما در سال 1941 احساس ميكرديم با چه سرعتي ميتوان بدست فراموشي سپرد .

اگر جهان پيشنهاد خروشچف را در باب خلع سلاح كامل و عمومي بپذيرد ، تمام اين مسائل متنازع فيه را با سهولت بسيار ميتوان حل كرد ، پيشنهادي كه مكر از جانب او تجديد شده است . آنچه طرح « راپاكي » را براي آلمان غير قابل قبول ساخته آنستكه با اجراي آن فقط آلمان خلع سلاح ميشود نه هيچ دولت معظم ديگر . اگر خلع سلاح تعميم يابد ، اين اعتراض اعتبار خود را از دست مي دهد .

در حل مسأله آلمان و برلن ، از دول معظم شرق و غرب ، تاكنون ، هيچكدام ، اعتباري بهم نزده و خردمندي سياستمدارانه بهيچ درجه از خود نشان نداده اند . همچنان كه تهديد جنگ هسته اي رو به افزايش ميرود ، شايد هر دو جناح از پرتگاه خود را كنار كشند و راهي بيابند كه بقاي ملت هاي آنان را متضمن باشد . اما دست كم بهمان اندازه نيز چنين احتمالي وجود دارد كه غرور ملي و تصميم بر تسليم نشدن در مقابل تهديد هر دو جناح را بسوي پرتگاه براند تا هر دو در ورطه ديوانگي متقابل فروغلطند .

فصل يازدهم
جهاني بي تلاطم

من در لحظه اي تاريك (ژوئيه 1961) بنوشتن مشغولم ، و نميدانم نژاد بشر آن قدر دوام ميكند كه نوشته من منتشر يا در صورت انتشار قرائت شود يا نه . اما هنوز اميدواري هست ، و تا اميد وجود دارد ، نا اميدي از بزدلي است .

اينك مهمترين مسأله اي كه در برابر جهان قرار دارد بدينقرار است آيا از راه جنگ ميتوان چيزي بدست آورد كه مورد پسند كسي باشد ؟ كندي و خروشچف ميگويند آري ؛ مرداني كه از سلامت نفس برخوردارند ميگويند نه . اگر اين دو را قادر به تخمين احتمالات عقلاني بدانيم ، ناگزير به اين نتيجه ميرسيم كه هر دو نفر بر اين امر كه وقت خاتمه دادن به وجود بشر رسيده است اتفاق نظر دارند . اما بديهي است كه آنان اينطور فكر نميكنند . غرور ، ادعاي بي جا ، ترس از باختن قافيه ، و ناشكيبائي ناشي از اعتقاد به جهان بيني خاص نيروي قضاوت آنان را ناتوان ساخته است . نابينائي خود آنان در اثر فشار گروه نيرومندي كه خود بهمان اندازه نابينا هستند تشديد ميشود . احساسات جنگ طلبانه مردم هم ، كه در اثر تبليغات آنان و همكاران و زير دستانشان بوجود آمده است بر آن مزيد ميكند .

در چنين اوضاع و احوال ، چه اقدامي ميتوان كرد تا ديوانگيهاي بي بندوبار مردم صاحب قدرت عقيم شود ؟

يك آدم بد بين شايد چنين گويد : چرا در جستجوي راهي جهت بقاي نوع بشر باشيم ؟ آيا جاي آن نيست ، از اينكه بار سنگين درد و رنج و نفرت و ترس ، كه تا امروز زندگي آدمي را ظلمات ساخته بود بپايان ميرسد ، شادمان باشيم ؟ آيا بتصور اينكه سياره ما را آينده نوي در انتظار است ، آينده اي سرانجام قرين صلح ، تصور اينكه بالاخره كابوس ديرپاي درد و وحشتي كه اين سياره پيموده است به پايان نزديك مي شود ، اينهمه نبايد موجب سرور و انبساط خاطر باشد ؟

اين سئوالها ، براي هر طلبه تاريخ كه ، ضمن مطالعه تاريخچه دهشتبار ديوانگي و بيرحمي و بدبختي كه بيشينه زندگي بشر را تشكيل داده است ، در لحظه هائي كه دستخوش شفقت و همدردي خيالي مي شود بايد بميان آمده باشد . شايد ارزيابي ما نيز ما را وسوسه كند كه به پايان اين درد و رنج : براي نوعي كه تا بدين حد از شاد بودن و شاد زيستن ناتوان است ، هر اندازه هم كه اين پايان اندوهبار و نهائي باشد سر تسليم فرود آوريم .

اما آدم بدبين فقط نيمي از حقيقت را مي بيند و بنظر من آن نيم كه كم ارزش تر است ، آدمي نه فقط استعداد آن دارد كه درد و رنج و بيرحمي را چاره كند ، بلكه ، بنظر من ، در وجود خود نيروهاي لازم جهت نيل به عظمت و شكوه را نيز نهفته دارد . تا امروز ، بخشي از اين نيروها ، بخش ناچيزي از آن بروز كرده و همين مقدار ناچيز نشان ميدهد كه زندگي در جهاني آزادتر و خوشبخت تر چسان خواهد بود . اگر بشر بخود فرصت دهد كه به اوج كمال خود رسد ، آنچه را بدان نائل خواهد شد . و راي گنجايش تخيل امروزي ما است . فقر بيماري و بي كسي ، بدبختي هاي كم يابي خواهند شد . انتظار بجاي خوشبختي مي توان اين شب دهشتبار كه بسياري از ما در آن راه گم كرده و سرگردانيم بدور راند ، و با پيشرفت تحول ، آنچه امروز نبوغ درخشنده برجستگاني انگشت شمار است در تملك اكثريت مردم در خواهد آمد . همه آنچه ياد شد امكان پذير است ، براستي امكان پذير است ، شايد ، ظرف هزاران قرني كه در پيش داريم جامه عمل پوشد ، مشروط بر آنكه ما ديوانه وار و از روي غفلت ، پيش از نيل بدان

درچه كمال كه بايد هدف ما باشد ، خويشتن را از ميان بر نداريم . . . نه ، بگذار به گفته آدم بدبين گوش نكنيم ، زيرا ، اگر سخنان او را بپذيريم به آينده بشر خيانت كرده ايم .

از اين آرزوهاي دور و دراز بگذريم و بپردازيم به اينكه چه اقداماتي بايد در عصر ما صورت گيرد ؟

مقدم بر هر چيز بايد از جنگ خلاص شويم . ملتهائي كه سرگرم جنگ سردند ساليانه سه هزار ميليون پوند (قريب 66 هزار ميليون تومان م .) يا در هر دقيقه 66 هزار پوند (قريب يك ميليون و چهارصد و پنجاه و دو هزار تومان م .) در راه تدارك سطح رفاه آدميان را بالا ببرد . بيش از نيمي از مردم جهان غذا به مقدار كفايت نمي خورند ، نه بدانجهت كه لازم است اينطور باشد ، بلكه بدانجهت كه ملت هاي ثروتمند ترجيح مي دهند به كشتن يكدگر مشغول باشند تا به ملت هاي فقير تر ياري كنند كه سطح زندگي خود را ترجيح دهند . تا وقتي طرز فكرما اين باشد كه امروز هست يگانه چيزي كه ما را ترغيب ميكند به ملت هاي فقير كمك كنيم اميد جلب ياري آنان در جنگ سرد است . چرا نبايد ثروت ما صرف جلب ياري آنان براي تأمين صلح شود ؟

ترسي وجود دارد ، ترس از آنكه انجام خلع سلاح اقتصاد كشور را دچار فلج مصيبت باري كند ، كسانيكه در صنايع تسليحاتي ذينفع اند اين ترس را بوجود آورده اند ، چه آنانكه در اين صنايع كار ميكنند و چه آنان كه اين صنايع را صاحب اند . كسانيكه نهايت صالح اند در باب اعتبار اين ترس اعلام نظر كنند آنرا تأئيد نمي كنند . خواننده را راهنمائي ميكنم دو بحث دقيق و با ارزش را مطالعه كند : يكي در نشريه Nation”s Business (اركان اطاق بازرگاني ايالات متحده آمريكا) 1959 ، ديگري بحث سناتور هوبرت . ه . هومفري Hubert H . Humphry (رئيس كميته فرعي خلع سلاح مجلس سناي آمريكا) در نشريه Think ژانويه 1960 . اين دو مرجع رسمي ميگويند ، تجربه پس از جنگ دوم جهاني نشان داد كه انتقال

آرام از اقتصاد جنگي به اقتصاد صلح امكان پذير است ، و برخي احتياط هاي آشكار راهم يادآوري ميكنند كه كاملاً عملي است . بدينترتيب ، بنظر من ، آن تئوري خطارا ، كه فقط تا وقتي تدارك كشتار يكديگر را ميبينم قادريم زنده اش نگاهداريم ، بايد رها سازيم .

اگر بنا باشد حكومتي جهاني به نرمي كار خود را آغاز كند ، برخي شرايط اقتصادي را بايد فراهم كرد . يكي از آن شرايط كه ديگر روزبروز بيشتر مقبوليت عامه پيدا ميكند ، بالابردن سطح زندگي در نقاطي است كه امروز كشورهاي توسعه نيافته ناميده ميشوند . سطح زندگي در اين كشورها بياد همطراز سطح زندگي مرفه ترين كشورهاي غربي شود . تا برابري اقتصادي ميان نواحي مختلف جهان تحقق نپذيرد ، ملت هاي فقير همچنان به ملتهاي غني حسادت خواهند ورزيد ، و ملتهاي ثروتمند دچار بيم و هراس اقدام شديد از جانب ملتهاي فقير خواهند بود .

اما اين را نمي توان مشكل ترين اقدام اقتصادي لازم بشمار آورد . براي صناعت مواد خام گوناگون اهميت اساسي دارد . نفت ، امروز، يكي از مهمترين آنها است . شايد اورانيوم نيز ، اگر چه ديگر مصرف جنگي نخواهد داشت اما براي توليد انرژي هسته اي ، همين وضع را داشته باشد . هيچ عدالتي اقتصاد نميكند كه اين ماده خام پربها در تملك خصوصي افراد بماند و به نظر من مالكيت خصوصي نامطلوب ديگري را هم بايد مشمول اين قاعده بدانيم ، در اينجا نه فقط مالكيت افراد و شركتها بلكه مالكيت دولتهاي مستقل نيز مورد نظر است . آن مواد خامي كه بدون آنها وجود صناعت غير ممكن است ، بايد متعلق به مرجع بين المللي باشد و بر مبناي دو اصل ، عدالت و استعداد استفاده ، در اختيار ملت ها گذارده شود . بايد به ملت هائي كه استعداد استفاده از آنرا ندارند كمك كرد تا اين استعداد را كسب كنند .

در جهاني بي تلاطم بدانگونه كه طرحش آمد ، از بسياري جهات آزاديهائي بيش از امروز تحقق خواهد يافت . بهر حال حصرهاي نوي در مورد آزادي بايد بوجود آيد ؟ زيرا لازم است كه پيروي از حكومت

بين المللي ملكه همگان شود و تشويق و ترغيب جنگ از طرف ملت هاي جدا يا دسته اي از ملل ممنوع گردد در مورد آزادي مطبوعات و بيان و مسافرت نيز چنين محدوديتهائي بايد برقرار شود . در تعليم و تربيت بايد تغيير اساسي وارد شود . بايد بجوانان آموخت كه در باب شايستگيهاي كشور خود گزافه گوئي نكنند و از ميهن پرستي وطن پرستاني كه نهايت چيره دستي را در كشتن بيگانگان نشان داده اند احساس غرور نمايند ، يا اگر گفته هاي سناپ (Snap) را به پسنديد : « ملت هاي بيگانه ، البته بنده را عفو مي فرمائيد ، هر غلطي ميخواهند ميكنند . » تاريخ را بايد از نظر گاه بين المللي تعليم داد ، بر جنگها بسيار كم و بركاميابيها در زمينه علم و هنر بوده باشد و چه در زمينه سياحت و اكتشاف . حكومت بين المللي نبايد بگذارد كه مقامات فرهنگي كشوري احساسات ميهن پرستي دروغين را دامن زنند يا از طغيان مسلحانه عليه حكومت جهاني سخن گويند . از اين محدوديتها كه بگذريم ، آزادي بيشتري در امر تعليم و تربيت بايد رعايت شود . بايد بآن معلمان كه عقايدي مورد پسند عامه ندارند ، در صورتيكه آن عقايد خطر جنگ را ايجاد نكند ، امان داده شود . در تدريس تاريخ يا مواضيع اجتماعي ، تمام تأكيدات بايد بر نوع بشر باشد نه ملتي خاص يا گروهي از ملل .

در افراد بشر و نيز در جوامع بشري دو انگيزه متضاد وجود دارد : يكي همكاري و ديگري رقابت هر پيشرفتي كه « تكنيك » علمي بوجود مي آورد محيط مطبوع همكاري را وسعت مي بخشد و قلمرو مورد علاقه رقابت را تنگ ميكند . منظور من آن نيست كه رقابت بايد به عنوان يك انگيزه محو گردد ، بلكه نظرم آنست كه رقابت نبايد بصورتهائي درآيد كه زيان وارد سازد ، بخصوص ، البته نبايد شكل جنگ بخود گيرد . از هدفهاي تعليم و تربيت يكي بايد آن باشد كه جوانان را از امكانات همكاري كه در سراسر جهان وجود دارد باخبر سازد و عادت انديشيدن به منافع نوع بشر را در آنان ايجاد كند . در نتيجه اين تعليم و تربيت ، احساسات دوستانه بايد در عموم رشد كند و تبليغ نفرت كه تا كنون در بيشتر كشورها بخشي از تعليم و تربيت دولتي را تشكيل

ميداده است از ميان برود .
جهاني كه در آن از جنگ اثري نباشد براي برخي جهان كسالت آوري است . بايد قبول كرد كه زندگي در جهان امروز براي بسياري از مردم خسته كننده و محدود است . از ميان آنان كساني حس ميكنند ، در طي جنگ ، كه به كشورهاي دور دست منتقل ميشوند خواهند توانست كار مهمي انجام دهند و فرصتي يابند كه از زندگي يكنواخت و خسته كننده بدر آيند و روشهاي زندگي ديگري جز آنچه خود داشته اند مشاهده كنند . گمان مي كنم بايد وسائلي فراهم آورد كه زندگي جوانان از حوادث و ماجراها بركنار نماند . در اين ماجراها كه طبيعتاً دسته جمعي خواهد بود ، برقراري انضباط ، همكاري و مسئوليت و حتي اطاعت ضرورت دارد زيرا بدون آنها ماجراها رگه خشونت مورد نظر را فاقد خواهند بود ، همان رگه اي كه امروز مبناي عشق بسياري از مردم بجنگ است . بايد فرصت داد كه جوانان در مسافرت هاي علمي به منظور اكتشاف قطب شمال و جنوب ، سلسله جبال هيماليا و جبال آند شركت كنند . براي آنانكه مشتاق چيزهاي پرماجراتري هستند ميتوان مسافرت به فضا را ، كه در آستان عملي شدن است ، در نظر گرفت . وقتي بار سنگين تسليحات برداشته شد ، مي توان از هزينه عمومي دلبستگي هاي جوانان بي آرام را بطريقي ، خلاف امروز ، كه موجبات بدبختي و مصيبت و خطر معدوم شدن نوع بشر را فراهم نكند برآورده كرد .
اگر خطر جنگ مرتفع گردد ، در آنصورت دوراني موقتي در پيش است كه طي آن افكار و احساسات آدميان هنوز جوانه هاي گذشته بي بندوبار را متضمن خواهد بود . در اين دوران موقت تمام انتظاراتي را كه از بر طرف شدن جنگ داريم نمي تواند به جامه عمل درآيد . بازهم حس رقابت بمقدار زياد وجود خواهد داشت و دست كم ، نسل مسن تر ، نخواهد توانست دهن خود را با دنياي نوي كه در حال تكوين است تطبيق كند . هم زمان با كار تصحيح اذهان و مطابقت دادن آن با تغييرات پديد آمده بايد كوششي هم ، كه شايد محدوديتهائي را نيز در آزادي افراد باعث شود ، بعمل آيد تا تطبيق و تطابق لازم صورت بگيرد . بهر حال ، من فكر نمي كنم اين تطبيق و تطابق در عمل

غير ممكن از آب در آيد ، در تكوين طبيعت بشر 9/10 تعليم و تربيت مؤثر است و 1/10 بقيه به خلقت « Genetic » مربوط ميشود . آن بخش مربوط به فرهنگ را ميتوان تغيير داد . شايد ، روزگاري رسد ، كه بخش مربوط به خلقت نيز در حيطه اقتدار علم درآيد . اجازه دهيد فرض كنيم از دوران موقت با پيروزي گذشتيم و از خود بپرسيم پس از گذراندن دوران موقت در آرزوي چگونه جهاني بايد باشيم .

علم و ادب و هنر سهم خود را در چنين جهاني چگونه ادا مي كنند ؟ من فكر ميكنم بايد اميدوار باشيم كه رهائي از گرانباري ترس ، ترس اقتصاد خصوصي و ترس عمومي از جنگ موجب شود كه معنويت در آدمي به چنان قللي صعود كند كه تا كنون در خواب هم ديده نشده است . آرزوها ، الهامات و احلام بشر ، تا به امروز ، در چهار چوب مقدورات مفيد بوده است . آدميان رهائي از درد و اندوه را در اميد به زندگي پس از مرگ در آسمانها جستجو كرده اند . چقدر اين سرود مذهبي مردم سياه پوست زبان حال آنانست : « ميرود تا برسيدن به وطن غم و درد خود را با خداي خود بازگويم .» اما تا كي در انتظار قيامت توان نشست . دليلي ندارد كه زندگاني در كره خاك لبريز از سعادت نباشد . لزومي ندارد كه تخيل آدمي را در دامان اساطير پناه جويد . در چنان جهاني كه بشر ، اگر بخواهد ، قادر به خلق آنست زندگاني ميتواند ، رها از هر قيد و بندي ، در همين چهار چوب وجود خاكي ما خلاق باشد ، بتازگي ، دانش با چنان سرعتي پيش رفته است كه فقط اقليت محدودي از خبرگان بدان دست يافته اند ، و از آنان كمتر كسي آن نيرو و توانائي را داشته كه دانش و بينش جهان هستي و بيان شاعرانه را بهم درآميزد . بهترين تغيير شاعرانه را از هندسه بطلميوس دانته «Dante » از عهده بر آمد و 1500 سالي طول كشيد تا دانته بدان دست زد . ما از انبوه دانشي كه هضم نكرده اين درد ميكشيم . اما در جهاني كه فرهنگ جسورانه تري در آن رواج گرفته باشد اين انبوه دانش جذب خواهد شد و تحليل خواهد رفت و شعر و هنرما ميتواند چنان شدن وسعتي يابد كه جهانهاي نو را كه بايد در حماسه هاي نو طرح ريخت در برگيرد . بايد انتظار داشت آزاد روح انساني بشر را به درخشندگيهاي نو ،

زيبائيهاي نو و كمالات نوي كه در جهان سنگدل و نازاي گذشته نيل بدان غير ممكن ، بود رهنمون شود . اگر گرفتاريهاي امروزي ما را بتوان مغلوب ساخت ، بشري ميتواند در آرزوي آينده اي باشد كه از گذشته اش بي نهايت طولاني تر است ، و در آن آينده بصيرتش كه از وسعت نوي برخوردار شده الهام بخش اوست ، و نهال اميد ديرپايش از سرچشمه كاميابيهاي پي در پي آبياري ميشود . آدمي ، اگر آغاز زندگيش را در نظر بگيريم ايام كودكي را ميگذراند – زيرا ، از جهت زيست شناسي ، بشر ، كه از ميان انواع تازه ترين آنها است ، هنوز طفل است . آنچه در آينده بدست خواهد آورد از حد و حصر برون است . من در ديده انديشه خود ، جهاني سرشار از افتخار و شادماني ميبينم ، جهاني كه در آن انديشه وسعت ميپذيرد ، اميد به نااميدي نمي انجامد ، و فضيلت به بهانه آنكه به فلان و بهمان هدف بيمقدار آسيب وارد ميكند ، بعنوان عملي خيانتبار محكوم نميشود . اگر بگذاريم آنچه ياد شد جامه عمل خواهد پوشيد . ديگر بر اين نسل است كه ميان آن چشم انداز و ختامي كه حماقت و ديوانگي تقرير كننده آنست يكي را انتخاب كند .